پیش‌عوری
دکتر خاکریکرمنت
محمود فرجامی
بیش‌عورتی

راهنمای عملی شناخت و درمان خطرناکترین بیماری
تاریخ بشریت

نوشته‌ی دکتر خاویر کرمنت
ترجمه‌ی محمود فرجامی

این نسخه مناسب خواندن کتاب از روی گوشی‌های تلفن همراه و صفحه‌های کوچک دیجیتال است. برای دریافت نسخه‌ی مناسب چاپ‌یا خواندن از روی صفحه‌های دیجیتال بزرگ به وب‌سایت کتاب در آدرس زیر بپریزید:

http://www.debsh.com/assholism
بیشعوری

دو شگفتی بزرگی جهان، اهرام مصر و مجسمهی ابوالهول نیستند، آنها عبارتند از اینکه

۱) چرا بیشعورها به خودشان حق می‌دهند که اینقدر نفرت انگیز رفتار کنند؟

۲) چرا از یادآوری این نکته اینقدر می‌رنجدند؟

سنت اراکولیوس

شهید صدر مسیحیت

دست کم خودش اِیَن‌طور فکر می‌کرد.
هیچ یک از نام‌های مندرج در این کتاب، نام‌اشخاص حقيقی نیستند. هرگونه شبهات میان افراد در این کتاب و آدم‌های واقعی، تصادفی و غیرعمدی است.

اگر از مطالب این کتاب رنجیده خاطر شدید، می‌توانید سه کار انجام دهید:

1. ترتیبی بدهید که این کتاب ضاله و نویسنده‌ای آن مهدور الـدم اعلام شوند. (تجریب‌های پیشین نشان داده که این کار باعث افزایش انفجاری فروش کتاب خواهد شد)

2. مراسم کتاب‌سوزان راه بینندازید. این کار توجه رسانه‌های خبری را جلب خواهد کرد و در حکم تبلیغات رایگان برای ما خواهد بود.

3. نامه اعتراض‌آمیزی علیه این کتاب برای مسئولان دیروزی بنویسید. به این ترتیب آنها می‌فهمند که شما بیشتر هم هستید.

۴
فهرست

پیشگاه

مقدمه

مقدمه گی مترجم

مقدمه گی نویسنده

بخش نخست: چه کسی بیشوع است و چرا یک نفر باید بخواهد که بیشوع باشد؟
1 سرگذشت فرد
2 سرگذشت های دیگر
3 تعریف بیشوع
4 ماهیت بیشوع
5 شدت بیشوع

بخش دوم: انواع بیشوع‌ها
6 بیشوع اجتماعی
7 بیشوع تجاری
8 بیشوع مدنی
9 بیشوع مقدس مایب
10 - بیشوع عصر جدید
11 - بیشوع دیوان سالار
12 - بیشوع پیچره
13 - بیشوع شاکی

بخش سوم: وقتی جامعه بیشوع می‌شود
بخش چهارم: زندگی با بیشعورها

18 - کار با بیشعورها

19 - دوستی با بیشعورها

20 - ازدواج با بیشعور

21 - بیشعور مادرزاد

22 - فرزندان والدین بیشعور

بخش پنجم: راه نجات

23 - مراحل درمان

24 - وسایل درمان

25 - سخن پایانی
مقدمه‌ی مترجم

آیا از اینکه همسایه‌تان زباله‌هایش را در جوی آب می‌ریزد عصبانی هستید؟ آیا تا به حال پیش آمده که در اداره‌ای برا گرفتن یک امضا روزها و ساعت‌ها در آمد و شد باشید؟ آیا احساس می‌کنید برخورد‌های رئیس‌تان با شما توهین آمیز است؟ آیا به حال دلتن می‌خواسته که یک صندلی را بر فر ق پزشکی بکویید که وقتی بعد از ساعت‌ها انتظار و پرداخت حق ویزیت کلان موقع به دیدارش شده‌اید، بدون آنکه اجازه بدهد شما در مورد بیماری‌تان توضیحی بدهید شروع به نوشتن نسخه کرده‌است؟ آیا از دیدن مجری‌های تلویزیون عصبی می‌شود؟ آیا با شنیدن حرف‌های سیاست‌مداران دچار رعشه و ناسازگاری می‌شود؟ آیا وسواسی خفه کردن بزرگ‌ترهای فامیلی که دائم مشغول فضول و نصیحت و بزرگتری هستند زیاد به سراغتان می‌آید؟ با همکاران از زیر کار دردرو و زیرآب‌زن زیاد دست به یقه می‌شود؟ آیا هر هفته دوست‌تان به سراغتان می‌آیند که بخواهد شما را به فعالیت تجاری یا آنین مذهبی جدیدی دعوت یا
دست کم چاکرایتان را بز کنند؟ رابطه‌تان با همسرتان چطور است؟ به فکر جدا شدن از او هم ندارید؟ بچه‌های تخم و شروری که دائما باعث سرافکن‌گی تان می‌شوند هم دارید؟

***

اگر پاسخ‌تان به این پرسش‌ها مثبت است، این کتاب برای شما مناسب. چرا که شما با بیشماری سر و کار دارید و کتاب‌بی‌در باب پیده حمایت و بیشماری در جوامع کنونی به عنوان راهنمای عملی شناخت و درمان خطرناک‌ترین بیماری تاریخ بشریت؛ راهنمای ارزشمندی برای شناخت و درمان عارضه‌ی بیشماری و نحوه‌ی رفتار با مناسبان به این بیماری است. اما اگر پاسخ‌تان به پرسش‌های بالا منفی است، احتمالا خطر جدی تری شما را تهدید می‌کند!

شاید بیشماری یک بیماری است و مثل تمام بیماری‌ها، برای بیشگیری و درمانش، باید آن را درست شناخت.

هر چقدر که یک بیماری خطرناک‌تر و شایعتر باشد، شناخت و مقابله با آن ضروری تر است، اما بیشماری مهلک‌ترین عارضه‌ی کل تاریخ بشریت است که تا کنون راهکاری علمی برای مقابله با آن ارائه نشده است. بیشماری حمایت نیست و بیشتر بیشمارها نه تنها احتمال نیستند که نسبت به مردم عادی از هوش و استعداد بالاتری برخوردارند. خودخواهی ووقاحت و تعرض آگاهانه به حقوق دیگران که به‌نام‌های بیشماری هستند بیشتر از سوی کسانی اعمال می‌شوند که از نظر هوشی، معلومات، موقعیت اجتماعی و سیاسی و وضع مالی اگر بهتر از عموم مردم نباشند بدت‌های نیستند.

پزشکی که حق اظهار نظر به بیمار خود یا همراهان او نمی‌دهد یا سیاست‌مداری که با زیرکی از جهل و زباده‌خواهی مردم با دادن و عده‌های توخالی
واتي اخلاق و آثار آثاره و گروه های ژنی و دانشگاهی های بشری بیشترین آسیب‌هایی که
پیشین مجهز شده‌است آدم‌های بی‌بیو بوده‌اند و نه آدم‌های نادان.

جنایت کاران بزرگ تاریخ همگی آدم‌های باهوش و سخت‌کوش بوده‌اند که
حایال نبود استعدادهای شخصی مدت‌مطابق آنها با خودخواهی، تعرض به
حقوق دیگران و رذالت‌های منفی‌شان، از آنها بی‌بیوهای عظیم و مخوی ساخته
که دنیایی را به آتش کشیده‌اند.

در دنیای مدرن و با بالا رفتن سطح آموزش، در سایه‌ای این تفکر نادرست
که سواد و آگاهی، الزام‌های زنا و فرهنگ عمومی را در پی خواهد داشت.

بی‌بیوهای بسیار بیشتری تولید و به بی‌بیوهای تولید» رسیده‌اند. تنها کافیست
نگاهی گذرا به ایدئولوگی‌ها و نظریه‌پردازان و حتی آدم‌کش‌ها یکی از بطن
دانشگاه‌های معترض جهان رشد یافته‌اند و آدم‌کش‌های آنها بین‌بازیم تا صدق این
مدعا یافته شود. بله ... دنیا به کام بی‌بیوهای سالم و گوی سالم‌های گوی

بی‌بیوهای جهان متحد شده‌اند!

خاور کرمان این واقعیت دردونکا، این موضوع کتاب طنزی استخر قرار
داده‌اند.

همان‌طور که خود نویسندگان هم در ابتداً کتاب خاطرنشان ساخته,
هیچکدام از واقعات و نام‌های مذکور در متن کتاب واقعی نیستند اما وجود
مابه‌ای از افراد در میان جامعه برای توصیفکی که در هر بخش از بی‌بیوهای
خاص شده‌است می‌تواند تامل بی‌بیوهای اثر گذار و اثر نام‌دانه به‌اشت.
به عنوان یک طنزنویس (یا کسی که فکر می‌کند طنزنویس است) این کتاب را در ابتدا صرفًا به خاطر "طنزآمیز بودن" آن خواندن، اما اعتراف می‌کنم که محتوای عمیق آن تاثیر زیادی بر روی منش شخصی خودم و درک و تحلیل‌ام از رفتارهای اجتماعی دیگران داشته‌ام.

در ترجمه‌ی این کتاب سعی شده لحن شبه علمی اما طنزآمیز نویسنده‌که ناگاه در بعضی جاها به نثر محاوره‌ای و حتی ادبیات لسپری نزدیک می‌شود - حفظ شود. همچنین با توجه به اشاره‌ها و کنایات متعدد نویسنده به وقایع و شخصیت‌های تاریخی، سعی کردم تا با توضیحاتی که در پانویس‌ها آورده‌ام ضمن حفظ محتوای و ریتم متن اصلی، خوانندی فارسی زبانی که نزدیک به دومه بعد از نوشته شدن کتاب آن را می‌خواند را با مرجع اشاره‌ها و کتاب‌هایی که آورده شده آشنا کنم. کاری که بسیار وقت‌گیر بود؛ مثل مرجع یک اشاره‌ای چند عبارت به "روزی روزگر" در فصل "به‌شعور عصر جدید" که هفته‌ها وقت برده ولبته بر حسب اتفاق یافته شد. نام‌ها نیز بعضی غبا با تخلیه به بعضی به صورت تغییر یافته‌ی نام‌های حقيقی آورده شدهاند (مثل باگمن راجنیش در همان فصل به‌شعور عصر جدید) که تا آنجا که ممکن بوده مرجع اشارات یافته و به همراه اصل کلمه با حروف انگلیسی (برای تمام اسامی خاص) در پانویس‌ها ذکر شدهاند.

در موارد نادری هم بعضی اشارات کوتاه به وقایع و یا اصطلاحات خاصی که برای خوانندگی غیر آمریکایی ناملوم بود را ترجمه‌ی دادم تا متن ترجمه‌شده، برای خوانندگی فارسی زبان گنج نباید. خوشبختانه یا متاسفانه، بخشی به عنوان "به‌شعور عصر جدید" در کتاب وجود نداشت.

***
توزیعی دریافت‌های نشر الکترونیک کتاب:

مجرای انتشار یا عدم انتشار کتاب بی‌شعوری از آن ماجرای آن است که ادبا پر آب چشم می‌خوانند و معاصران با تعابیری مثل فلك زدگی و نکبت آن را توصیف می‌کنند. نقل مختصرش شاید با موضوع کتاب هم‌خوان باشد، از طریق یکی از وابستگان در سال ۸۶ به دستم رسید. با خواندن فقط چند صفحه از آن حیرت زده شدم چون سخت به نظر راست کار اینجا و اکنون ما می‌آم. بعضی تعابیر حتی به‌قدرت با آنچه میدم (و اکنون پیشتر می‌بینیم) منطق بود که مشکل می‌شد باور کرد کتاب سال‌ها پیش و در قارهای دوردست نوشته است. تصمیم گرفتن کتاب را ترجمه کنم که البته اگر کمک‌های دکتر خرقانی، یعنی همان آورنده کتاب نیمی بود این تصمیم عملی نمی‌شد و به‌صف صدها تصمیم در صف‌در دست‌اقدام می‌پیوست. هفت، هشت ماه بعد، در سال ۷۸، فاصله‌ای پیش شده کتاب آماده بود و این تازه اول ماجرا.

موضوع کتاب را به یکی از مترجمان نسبتا مشهور که در یک انتشاراتی، یک روز در هفته سیم دیبری داشت گفت. دعوت کرد تا کتاب را برای بروز به آنجا بسپارم. روزی و ساعتی را معین کرد و وقتی رفتم گفتند جلسه دارد، نیم ساعتی بعد آمد و گفت این‌ها را به بعدا خبرت می‌کنیم. این‌ها (یعنی) اصل کتاب، سی‌سی متن تایپ شده و بر گاه‌های چپ شده ترجمه فارسی) را به ایشان (یعنی حضرت استاد، مترجم نسبتا مشهور) دادم و رفت. کلا در یک دقیقه و سی دو تا به چند هفته‌ای گذشت و خبری نشد. به استاد تلفن می‌زدم جواب نمی‌داد و چند هفته بار به همین منوال گذشت. با انتشارات گرفتن گفتند شما چیزی را به ما نداده‌اید، ما فقط در قبلاً تحول و رسید رسمی پاسخ‌گوییم؛ ضمناً حالا که از آن
مجرا اقدام کرده‌اید دیگر نمی‌توانید از این مجرا اقدام کنید. سه واحد ارولوزی
اهل فرهنگ در باب آناتومومی این مجرا و آن مجرا!!
عاقبت با عوض کردن صدا و شماره تلفن حضرت استاد را یافتم، گفتند
حله؛ شما شروع کن به ترجمه کتاب بعدی، از آن سو مسئولان انتشارات
می گفتند هیچ هم همچنین نیست، به حله؛ و چه معنی دارد که کسی خارج از روال
اداری کتاب را از کسی قبول کند. مدير انتشارات را هم که نمی‌شد یافتن چون
یا دائماً در سفر خارجه بود و یا جلسه داشت. بیشعوری نم گویا ابزار رؤک کنی
اهل فرهنگ شده بود. شش ماه گذشته بود و همچنان قرار بود تا یکی دو هفته
دیگر نتیجه مشخص شود. عاقبت گفتند قبول است. صفحه‌بندی و ویراستاری
کتاب چند ماه طول کشید و هر بار اصلاحاتی روی آن انجام شد.
سال بعد، پیغام تلفنی: سلام... فلانتی هستم... می‌خواستم بگم کتاب
بیشعوری در وزارت ارشاد به طور قطعی رد شده... لطفاً برای فسخ قرار داد
تشریف بیایید... اون مبلغی هم که پیش پرداخت شد رو هم بیایید... ممنون.
کتاب را با اصلاحاتی در نام و خودسناسوری بیشتر به ناشر دیگری دادم.
چند روز بعد مدیر آن را بازداشت و دم و دستگاه را پلیمر کردند. البتة ربطی به
بیشعوری، یا در واقع کتاب بیشعوری من نداشت. دی‌ماه سال 88 بود. چند ماه
بعد بنگاه انتشاراتی باز شد و هرچند مدیرش در زندان بود، لک و لک کنان راه
افتاد. دوباره برای ویراستاری و صفحه‌بندی روز آز و روز از نو، پس از چند
ماه دوباره به وزارت ارشاد رفت و بعد از چند ماه، اواست سال 89 خبر
خوشحال کنندهای از طرف ناشر رسید: از اداره کتاب خواسته‌اند برای مذاکره
درباره کتاب به آنجا برویم.
هر چند که براو آیندگان - امیدوارم - چگ محصول شود اما خاطره‌ی
نماینده‌ی ناشر از مشروح جلسه کذا‌یی، در تاریخ نشر کتاب شاید به سابقه
باشود: جناب رئیس اداره کتاب (طیعا طبق معمول دکتر یا حاج آقا یا هردو)
حدود نیم ساعت یک نسخه نماینده ناشر، به خاطر آنکه جرأت کرده چنین
کتابی را براي درخواست مجوز نشر به وزارت ارشاد بفرستد توابو تشتر می‌زنند.
می گوید گمان کرده‌اید با دستی کورها طرفی که با پوشش طنز بخواهی تبلیغ
همجنس‌گرایی بکنید؟ من خودم هم تحصیل کرده دانشگاه هم انگلیسی
می دانم و هم اهل مطالعه‌ام، فکر می کنید معناي کلمه‌ی
Asshole را نمی فهم؟
hole و ass
و بعد از به فیض رساندن نماینده‌ی ناشر با تشريح عقیده معانی
کتاب را ایلی الابد غیر قابل انتشار اعلام می‌کند.
این در حالی بود که پیشتر هر مطلوبی که مشکل‌دار به نظر می‌رسید توسط
خود من حذف یا تغییر داده شده بود مثل چند اسم از شخصیت‌های سیاسی یا
نام شهری در ایران. چند صفحه هم که در مورد «دن و بی‌شروعی»، بود کل حذف
کرده بودم. چند تشابه شگفت آور هم بود که اگر عینا از منت ترجمه می‌شد بعید
بود کسی باور کند چگ نویسندگه است و نه خاطره‌ی ترجمه. مثلا در بخشی که
به بی‌شروعی سیاست‌مدارها اشاره می‌شد، نویسنده می‌نویسد یکی از خصیت‌های
این بی‌شروعها این است که خود را چنان بر گذیده خداوند می‌داند که حتی هاله
نورانی دور سرشان را هم می‌پیند!
این موارد را هم حذف یا تغییر کرده بودم تا به گمان خودم کتاب در
بازی‌های مشکلی نداشته باشد. حتی نام کتاب را هم گذاشته بودم بررسی عارضه
بی‌شروعی در جوامع آمریکای شمالی، تا حساسیتی برانگیخته نشود. گویا اهل
رشد و ارشاد با هر چیزی برانگیخته می‌شوند.
به هر حال امید انتشار کتاب در بازار رسمی کتاب ایران به باد رفت اما با
سه سال تجربه‌ای از این دست، انتشار آن به نظیر بیش از پیش لازم آمد.
برای انتشار الکترونیک، هیچ کدام از فایل‌های ویرایش شده قبیل به کارم نیامد و دست به اختراع تازه‌های زمین البته اختراع چرخ این کتاب اکنون برای دانلود و مطالعه با فرمت‌های متفاوت روی وب گذشته می‌شود. صفحه ویژه کتاب بیشتر در روی وب این است:
www.debsh.com/assholism

معادل سه عدد دابلیو نقطه دوش نقطه کام خط مورب اسهولیسم تمام خوانندگان گرامی، اعم از کسانی که نت‌خوانی بلندی و آنها که بلد نیستند می‌توانند نظرات، افتخارات، پیشنهادها و بود به اخلاق‌های خود را برای (قابل وصول در وجه حامل) M_farjami@yahoo.com مترجم به آدرس ارسال کنند. امکان اصلاح اشتباهات ویرایشی و بزرگ‌تر از آن‌ها هم‌اوازه در نشر الکترونیک وجود دارد.
از آقایان هادی خرقانی و رضی هیرمندی برای کمک‌ها و راهنمایی‌های بی‌دریغ شان سپاسگزارم.

م ف
ارديبهشت ۹۰
حمایت مالی از فلک‌زدگانی که عمر و ارزی در کارهایی همچون ترجمه و تالیف صرف می‌کنند دست کم از جمعیت قحطی‌زدگان کره زمین می‌کاهد.

برای شرکت در این امر یونسکوی بندانه کافی‌ست معدل به‌ای یک پیتزای معمولی را از یکی از راه‌های زیر به مترجم برسانید:

- حواله بانکی: شماره حساب ۱۳۹۷۶۴۸۰۱۳۹۳۳۲۱۵۵۴۶۸۸۸۱
- حواله اینترنتی: شماره حساب ۱۳۹۷۶۴۸۰۱۳۹۳۲۱۵۵۴۶۸۸۸۸۸۱
- انتقال از طریق خودپرداز (کارت به کارت): کارت شماره ۱۳۹۷۶۴۸۰۱۳۹۳۳۲۱۵۵۴۶۸۸۸۸۸۱
- انتقال با پی پال: حساب PayPal با شناسه meem.fe@gmail.com

mahmud farjami
مقدمه‌ی نویسنده
مثل هر کس دیگری، من هم در تمام زندگی‌ام با بیشوع‌اها سروکار داشته‌ام؛ اما در بیشتر این اوقات مثل بیشتر افراد جامعه، در گیر مفاهیم و تعاریف قدمی بیشوع، بوده‌ام. مثل دیگران بیشوعی را به عنوان یک بیماری نمی شناختم و فکر می‌کردم بیشوعی نوعی کمبود شخصیت است که صرفاً با اراده می‌توان آن را اصلاح کرد یا از بین برد.
اما حالاً من ماهیت بیشوعی را می‌شناسم. بیشوعی یک نوع اعتیاد است و مثل سایر اعتیادها به الک و مواد مخدر یا وابستگی دارویی، اثرات سوء و زیانباری برای شخص م اعتاد و اجتماعی که در آن زندگی می‌کند دارد. بدترين خصوصیت این اعتیاد آن است که بیشوعی ده‌ها هم از بیشوعی‌شان آگاه نیستند. این امر البته در مورد خود من هم صادق بود.

1 - Asshole
2 - Assholism
آشکار کردن ضعف‌ها و اشتباهات خود، برای هیچکس کار آسانی نیست.

من تا مدت‌ها از نوشتن این کتاب و حتی صحبت کردن درباره موضوعات آن ابایدشم، چرا که دوست نداشم تمام دنیا به‌همه که من یک بی‌شعور بودم. اما سرانجام وجدان، دوستان و بیماران من را متقاعد کردن که قبلا همه دنیا فهمیده‌اند که من بی‌شعور بودم و نوشتن یا نتوشتن درمورد آن از این جهت بی‌فایده است، ولی شاید بتوانم با نوشتن سرگذشت خودم به بی‌شعورهای دیگر کمک کنم تا به‌یور یابند. از این روزهای دیگر، در نهایت فروتنی تصمیم گرفتم تا سرگذشت دردناکی اعتیاد به بی‌شعوری خود و نیز راه دشوار راه‌یایی از آن وضعیت رقابت برای یکی استفاده دیگران بتوانم.

اکنون می‌توانم در گذشته‌ام نظر کنم و به وضوح خودم را بینم که چطور سال‌های سال با بی‌شعوری زندگی کردم. به عنوان یک بی‌شعور درمان شده، رنگ و مشقت لازم برای درمان شدن را درک می‌کنیم. چیزی که هیچ آدم امکان دوست ندارد آن را تجربه کند، ولی وقتی آدم گرفتار بی‌شعوری شد، چاره دیگری برایش وجود ندارد. دیر یا زود زندگی در مقابل قد علم می‌کند و می‌گوید: «تو بی‌شعوری.» شما هم در مقابل تکذیب می‌کنید، لگدش می‌زنید، لعنتش می‌کنید، سرش فربه درمی‌زنید، کتشی می‌زنید، با او جر و بحث می‌کنید، سعی می‌کنید فراموشش کنید و فحشش می‌دهید. اما زندگی چا نیستند. یا شما قبل از آنها او به حسابان برسد به حساب خود می‌رسید و یا او به حساب‌ها خواهد رسید.

از این بدو با صداقت و تاسف فراوان باید اقرار می‌کنم که: مینیست سال آزگار یک بی‌شعور تماش عیار بودم! در این مدت دوستان و اعضای خانواده‌ام از بی‌شعوری من آزار فراوان دیدند و در بسیاری از مواقع من آنها را از خودم فراری می‌دادند حتی بیماران من هم از پی‌نرکتی و خودپسندی‌های زایدالوصف
من خیلی میں چندی دیندی. اگر میں زودتر ہو بیشحوارم پی می بردم و در سینی پائیں برای درمانم دست بہ کار می شدم، اگر نگویم ہوئ، دست کم بسیاری از این عوارض قابل یہکسگیر ی بودن دی یہی دیر نیست. بر همین منوال یہی یہی نیز برای اصلاح عادات بید که دوستن را می رنجدند، بہ روابط کاری و تجارت آسپی میسیاند و باعہ جر و بحث و دعا و مراقبہ با انصاری از مدرم می شود، خیلی زود یا خیلی دیر نیست. خودکری چچل سالگیام کوچکترین نشانی از بیشحوارم احساس نکرده بودم. مثل بیشتر بیشحوارم، من هم از اینکه آدم نیرومندی بودم و همیشه به ہر چیزی کہ می خواستم می رسیدم، مبہمات می کردم. از همان سینی دوران دیپرستان یاد گرفتم کہ چگونے ندا وجدانم را خاموش کنم و هر گونه احساس گناهی را در نطفه خفه کنم، در دوران رزیدنتی، فهمیدم کہ می توانم هر چیزی را با توب و تشر از پرستاران، بیماران و دیگران بخواهم. یعنی در حقیقت معمولا با این شیوه دیگران را مجبور می کردم کہ دفعا مطابق خواست من رفتن کند. تازه بعد از اینکہ می عونان پزشک متخصص شروع بہ کار کردم پاز هم فوت و فنیا بیشتری در پرخاشگری و زرنگ بازی کسب کردم. ذکر این اینکہ مهم اس کہ من همیشہ فکر می کردم اینا خصوصیات مشتبہ به نشانی اعتماد به نفس هستند. به عنوان یک پزشک، در تستی ای روانشنسی و روانگاوی متعدّد بايد شرکت می کردم و پاچک همیل آنها این بود کہ من شخصیتی قوی دارم و دارای چنان عزت نفس ۱ بالایی هستم کہ از دیگران پی یانم می سازد. نمرات من در خودسانی ۲ بالا بود چرا کہ تمرکز خوب بود، مصمم بودم، اختیارم دست خودم بود و خودنصجی می کردم. این به

۱ - self-esteem
۲ - ego strength
معنی‌ای آن بود که کسی نمی‌توانست با من دریافت و اگر هم هوس چنین کاری به سر کسی می‌زد، به راحتی می‌توانست سر جای خودش بنشانیم. افتخارم این بود که می‌توانست قبل از اینکه دیگران عليه می‌کنند، من عليه آنها اقدام کنم.

این ویژگی‌های شخصیتی خیلی به من کمک می‌کرد به طوریکه به عنوان پزشک متخصص در مقعدشناسی ۱ کارم خیلی گرفته بود. با زن بسیار جذابی ازدواج کردم و دوتا پچه فوق العاده آوردیم. تمام همکارانی به من احترام می‌گذاشتند و در بیمارستان و محافل پزشکی جایگاه ویژه‌ای داشتند. در اجتماع هم به عنوان کسی که در حریفی از نفوذ و اعتبار بالایی برخوردار است به من نگاه می‌شد. کلا زندگی خوبی بود و من از زندگی و از خودم راضی بودم.

اما همه چیز در قلمرو دکتر خاویر کرمنت ۲ به خوبی و خوشبختی پیش نمی‌رفت. گه گاهی این حس ناخوشایند به سراغم می‌آمد که رفتار احترام‌آمیز همکاران مناسب به من نبود، یکسری از روی ترس است تا احترام واقعی. اما اینطور وانمود می‌کرد که چندان فرقی هم نمی‌کند و این امر ناشی از هیبت من است. این طور به نظر می‌رسید که تا سر و کلیه من پیدا می‌شود، بعضی از همکاران گستن‌دهی‌شان را قطع می‌کنند و متفرق می‌شوند و دوستمان هر روز پیش از پیش از اینکه نمی‌توانند با من باشند، عذرخواهی می‌کنند. وقتی که در یک میهمانی حرف می‌زنم، بعضی‌ها با بی‌قرار و ناراحتی به زمین خیب می‌شند و چیزی نمی‌گفتند. انجار که حتی یک کلمه از حرف‌های من را هم نمی‌خواستند بشنودند;

اما من این‌طور به خودم می‌قبولاندم که این مشکل خود آنهاست و شاید مشکلات شخصی مشغول‌شان کرده است.

۱ - Proctology
۲ - Dr. Xavier Crement
زمین یکبار جشن تولد غافل‌گیری گندنده‌ای براهم ترتیب داد، اما غافل‌گیری گندنده‌ترین چیز این بود که فقط شش نفر در آن مراسم حضور یافتند که تازه سه تای آنها هم زن و بچه‌های خودم بودند. اما من آن را به پای حسادت دوستان نسبت به موافقت‌های چشم‌گیر نگذاشتم. برای شان من‌ساف بودم که حقارت‌ها و بی‌کفایت‌هایان باعث می‌شد که در مقابل من چنین واکنش‌هایی نشان دهنده اما زیاد خودم را ناراحت نمی‌کرد و این قیل خصوصیات را چزو سرشت آدم‌ها می‌دانستم. بعد هم سعی می‌کردم با بزرگوار این قیل وقایع را فراموش کنم.

سراویکم یک روز از خواب خرگوشی تکانی خوردم. تنها پسرم بعد از ساعتی بگومگو با من، اعلام کرد که نمی‌خواهد به کالج برود و می‌خواهد در نیروی دریایی ثبت نام کند. تک پسرم می‌خواست به جنگ می‌پردازد. واورم نمی- شدای طی بیست سال گذشته هیچ‌کس جرات نکرده بود که با نمایندگان دیگر کشورها می‌خواستند شاهان خود را یک نماینده نداشتند. درمان گزارنده.

من می‌خواستم پسرم پزشک موفقی مثل خودم بشود، اما او داشت خیره.

سری می‌کرد. از کوهه دررفتم و گفت هم در نیروی دریایی ثبت نام کند هر چه دید از چشم خودش دیده. او هم در مقابل چشمانی نمی‌پردازد داد که چهره‌نگربه بود اما نحوه استعمال آن برای یک مقعدش خانه نیست. او به هم‌سرم گفت هم به تصمیم گرفته تا آنجایی که امکان دارد از دید می‌توانست و به حرکت هم عمل کرد. او در رسته آموزش هوا و پلاست ثبت نام کرد.

به خاطر این کار پسرم خیلی اعضا بود به هم ریخت و در هم شد. با دلخوری از زن و دخترم پرشیمان که نظرشان درباره این ماجرا چیست و منتظر
بودم که آنها تایید کنند که من پدر دلسوزی هستم و آن پسره کار احمقانهای انجام داد.

با این حال، چطور دلش آمد از خواسته مینی که اینقدر دوستش دارم سرپرستی کنند؟

بعد پاسخی نشدیم که خیلی برازخم غیرمنتظره بود، اول دخترم زیر لب گفت: «شما فقط و فقط خودتان را دوست دارید.»

چند لحظه به‌همش زد. بعد به عنوان آخرين امید چشم به همسرم دوختم، اما او هم حرف دخترمان را تایید کرد و گفت: «راست می‌گوید. اصلا راستش را بخواهی، چند سالی می‌شود که زندگی مشترک ما به آخر خطش رسیده. لطفا همین امشب از این خانه برو.»

نمی‌توانستم آنچه را که در حال وقوع بود باور کنم. فقط در عرض چند ساعت دنبال شخصی من نیست و نابود شده بود.

تا چند روز آنچه را رخ داده بود در ذهن زیر و بالا می‌کرد. قلبا معتقد بودم که حق با من است، مثل همیشه که علی رغم اعتقاد دیگران حق با من بود. یکی داشت کسانی که خیلی دوستشان داشتند با از من دور می‌کرد. آنها را عليه من تحکیک کرده بود. دلم می‌خواست بفهمم کار چه کسی بود تا حسابش را بررسی.

قبل‌الا هم پاره‌ها با کسانی روی‌رو شده‌بودم که در مقابل اعتقادات و رفتارهای من دست به یکی کرده بودند. در چنین مواقعی فقط و فقط با اتکا به اراده قوی

ام توانسته‌بودم وقار و شخصیت خودم را حفظ کنم. بالاخره به این ترتیب رسیدم که این مورد با بقیه موارد فرق چندانی ندارد. بزرگ‌ترین دغدغه‌ام این بود که در نهایت با پیروی به نزد خانواده‌ام بازگردم، اما هر کاری که در این راه می‌کردم با شکست مواجه می‌شد. آنها نمی‌خواستند مرا بی‌پیشین و با من حرف بزنند. ما از
هم دورتر و دورتر می‌شیم. سرانجام باید درمان‌گی چیزی را قبول کردم که قبولش برای هر بیشتری سخت است: به کمک کسی دیگری نیاز دارم!

بنابراین با یکی از همکارین روانپزشکم به مشاوره نشستم. همه چیز را برایش تعیین کردم و ازش پرسیدم که اشکال از کجاست و چی به سر خانواده‌ام آمده است؟ آیا مربوط به یک خاصیت یا کدامیک کردم که حقیقت را را را پیدا کرده‌ام؟ راستا به من بگوید چرا که من آدمی قوی بودم و توانایی مواجه با هر خبر و پیشامد ناگواری را داشتم.

دوستم کمی درنگ کرده و بعد در حالی که توی چشم‌های من نگاه می‌کرده، گفت: «آنها مربوط نیستند، حالشان خیلی هم خوب است.»

مدتی طول کشید تا منظورش از این حرف را به‌فهم، چیزی که مواجه با آن، برایم خیلی سنگین بود.

آنها گفتند: «م م منظورت این است که... پس من مربوض؟»

«نه... تو هم مربوض نیستی. تو فقط بیشتری.»

من که از این پاسخ به‌دنبال جا خورده بودم، با عصبانیت گفتند: «من اینجا نیامده که به‌هم توهین شود. اگر نمی‌توانی مشکل را حل کنی، می‌روم! و رفتم.

در شش ماهی که پس از آن سپری شد، انجام گذاشته که تام افتاد و به‌کار گرفت.

چهارم شدید؛ یا دست کم مطب مقعدنشاسی یا عین چهارم سوزنی شدید.

دلم برای خودم می‌سوخت و خودم را قربانی نیروی ناشناخته‌ای می‌دهد که باعث شده بود کسانی که دوست‌شان داشتند، درک نکرده و نادیده‌می‌گیرند و کسانی که از آنها کمک خواسته‌بود، مسخره مانند. یک روز عصبانی بودم و روز دیگر غمگین؛ اما هیچ‌وقت شاد یا حتی راضی نبودم. خوب نمی‌خواهید و همیشه بی‌قرار بودم. هر تأخیر، تعلیق و وضعیت پیچیده‌ای را طوری می‌دهد که

۳۷
انگار در خدمت دشمنی اسنادهای است. نمی دانم پرستاران بخش یا بیمارانم در آن زمان چطور مرا تحمل می‌کردند. واقعا یک هیولا شده بودم.

سرانجام یک روز بعد از ظهر که تنه بودم به این واقعیت پی بردم که زمامزندگی از دستم خارج شده است. در واقع، این حقیقت برایم آشکار شد که من هیچچه زمامزندگی را واقعا در اختیار نداشتیم بلکه فقط با تکرر این طور می‌بندا شهتم که همه چیز در کنترل من است. کشف این واقعیت موجب آرامش نسبی می‌شد بطوری که آن شب راحتتر از شبهای تمام آن شن ماه به خواب رفتم.

روز بعد، هنگامی که مشغول یک معاينة مقعدی بودم، ناگهان قطعات باقیمانده این پازل به هم پوستند. همانطور که داشتم مقعد بیمارم را معاينة می- کردم به کشف و شهودی درباره خودم رسیدم:

من بیشعور بودم!

همکار روانپزشکم به من اهانت نکرده بود، او فقط خواسته بود به من کمک کندا! فورا با او تماس گرفتم، بابت وقایع نامناسب عذرخواهی کردم و تقاضا کردم که دوباره همیگر را ببینم.

از آنجا که یکی از قرارهای ملاقاتی لغو شده بود، توانستم بعد از ظهر همان روز ببینم. همین که روی صندلی نشستم بی‌درنگ گفت: «تو راست می-

گویی. من بیشعورم.»

خمیازه‌ای کشید و گفت: «این را که همه می‌دانند.»

«خب، تو چطور آن را درمان می‌کنی؟»

«چی را درمان می‌کنم؟»

بیشعوری من را دیگر.»
همکارم گفت: «بیشعوری به مرض نیست. یک جور خصوصیه است و به همین خاطر هم قابل درمان نیست.»

منظورت چیست که قابل درمان نیست؟

بیشعورند. بیشعوری چیزیست مثل چپ‌دست بودند. قابل درمان هم نیست.

بیشعوری یک نفر را حل کند، فایده‌ای چیست؟

بیشعوری بیماری خاصی نیست. مثل یک جور طرز بیان است. همانطور که علم مقعدشناختی نمی‌تواند برای معالجه‌ی کسانی که سرشنان با کونشان باری می‌کند کاری کند، روانپزشکی هم نمی‌تواند برای کسانی که شعور ندارند کاری بکند. اصلاً می‌دانی ما چقدر روانپزشک بیشعور داریم؟

آن وقت بود که فهمیدم نباید چشم امید به یاری کسی داشته باشم. ندايی درونی به من می‌گفت که او در اشتباه است. اعتقاد داشتم که بیشعوری یک نوع خصوصیت اخلاقی بود نیست بلکه بیماری است. یک نوع اعتیاد است به رفتار ابله‌ها و وقیحانه که سرانجام ما را چنان بی‌چیزه می‌کند که حتی از درک تعصب و تکبر و خودپسندی‌مان هم عاجز بمانیم.

بنابراین من برنامه‌ای برای مراقبت، درمان و بهبودی خودم را آغاز کردم که چند سال طول کشید و در نهایت چیزی را ثابت کردم که همکارم معتقد بود محل است: بیشعوری قابل درمانند! چیزی که در وله‌های اول غیرقابل باور می- نماید و برای بیشعورهایی که هنوز درمان نشده‌اند در حکم کشف دوباره اصول و ویژگی‌های انسانی می‌ماند.

افسفوس می‌خورم که چرا زودتر بروند درمانی‌ام را آغاز نکردم تا آنقدر به دیگران آزار و زیان نرسانم. البته توانسته‌ام برخی از کارهایم را جبران کنم.
بطوریکه زنم دوباره مرا پذیرفتها و با هم زندگی خوبی و شیرینی داریم. دخترم
با من آشته کرد و الان در کالج درس می‌خواند. پسرم هم خلبان نیروی دریایی
شده است و دارد به من درس پرواز یاد می‌دهد.

مقعدشناسی را مدهسته که رها کردیم و الان کارم معاینه‌ی
بیشعورهشت. حالاً من روانپزشکی هستم که تخصص‌اش کار روز بیشعوری و
کمک به بیشعورها برای رهایی آنها از این عارضه است. ابته شاخه‌ی یستی
روانپزشکی هنوز از این تلاش ابتكاری چندان حمایتی نکرده است، اما کار من
رونقی پسیاری دارد و شعار اصلی من همه‌ی چپ‌چیده ابسته که بیشعورها امیدوار
باشند؛ حالاً من دائماً در کنفرانس‌ها سخنرانی می‌کنم و با درمان‌گران زیادی
که روز سایر اعتیادها کار می‌کند، در ارتباط هستم.

البته کتاب بیشعوری چیزی بیش از روایت بهبودی شخصی من است.
جرقه امیدی ست برای آنهای که با بیشعوری خو گرفته‌اند. اعلامیه رهاسازی-
ست. دیگر لازم نیست کسی از بیشعوری بودن شرسمار باشد. بیشعوری یک
یمیار مشخص، مثل سایر یمیاری هاست که با راه‌ها و وسایل تعريف شده، قابل
درمان است. طی کردن راهی که منجر به درمان من شد براز بیشعوری
غيرممکن نیست و این همان راهی است که من تا کنون هزاران بیشعور را به آن
راهنمایی کرده‌ام و به این ترتیب به آنها کمک کرده‌ام با موفقیت درمان شوند.
فقط به یک چیز نیاز است و آن هم شهامت توافقی بیشعور بودن است؛ که
خب البته مشکل ترین بخش ماجرا هم معمولاً همین است. برای این منظور باید
راهنمای یک درمانگر خوبی داشته باشید. در همین رابطه یکی از دوستان من به نام
کالوئین استابز ۱ که مدیر یک درمانگاه روانپزشکی است، داستان جالی تعريف
می‌کرد. او از زنی می‌گفت که در جستجوی مفهوم زندگی به کوه‌های هیمالیا

---

1 - Calvin Stobbs
رفرنده بود پس از سال‌ها جستجو، مردی را در غاری یافت. با خودش گفت:

«آهان... یک مرتاض در حال تمرکز و مراقبهٔ ۱ در غار، و به آن مرد گفت: «آیا شما راه رستگاری را به من نشان می‌دهید؟ مرد چیزی‌ی نگفت.

زن نشست و به تقیید از مرد در خود فرو رفت. در پایان آن روز، وقتی که زن برخاست تا برود پر‌سید، پیشرفتی داشتم؟ مرد باز هم چیزی‌ی نگفت.

سر صحیح فردا زن باز‌گشت و دوباره شروع به مراقبهٔ کرد و وقتی که آفتات داشت غروب می‌کرد، عازم رفتن شد. آن‌وقت یکبار دیگر پر‌سید:

پیشرفتی داشتم؟ مرد چیز چیز نگفت.

هفته‌ها و ماه‌ها همین‌جا عینا تکرار شد. سرانجام غروب یک روز،

حوصله زن سر رفت و برسر آن پیرمرد فریاد زد که: «حقه بابا! این همه روز اینجا در انتظار رستگاری نشستم و آخرش هم هیچ اتفاقی نیفتاد. هش ماه از عمرم را تلف کردم و هیچ چیزی‌ی نشنام ندادی. به تو می‌شود گفت مرتاض؟»

بعد هم کوله‌ی هفته منیاش را به طرف پیرمرد که همانطور تowy غار نشسته بود پرتاب کرد. علی رغم آن ضربه سنگین، مرد توانست روز را پاهاش پایested و تلوت‌خوران گفت: «من مرتاض نیستم و این اگنا به من نمی‌چسبد. تو هم اگر خیال کرده‌ای که من مرتاض، مقصر خودتی نه من.»

زن که پاک از کوره در رفت به گفت: «خب اگر تو مرتاض نیستی، پس چه کوتی‌ی هستی و اینجا چه غلطی می‌کنی؟ آن‌گاه مرد سرش را با غرور بالا گرفت و گفت: «من جزایم و به این خاطر در این غار زندگی می‌کنم که از محل زندگی‌ام تبعید شدم.»

چه بی‌شعور باشید و چه درگیر با بی‌شعورها، با انتخاب این کتاب دست کم

واحمای خوبی انتخاب کرده‌اید و راه را عوضی نرفته‌اید.
فصل

چه کسی بیشعور است و چرا یک نفر باید بخواهد بیشعور باشد
۱
سرگذشت فرد

اگر بیشعورها عاشق می‌شوند فقط به یک
دلیل است: می‌خواهند در هیچ چیز کم
ناوارند، از جمله عشق.
- وینفرد ۱ عاشق شکست خورده‌ی
یک بیشعور

از میان تمام مشاغل عالم، شغل وکالت چنان بیشعوری در گیر است که
بجاست این کتاب‌ها یا یک مورد از آن آغاز کنیم. سرگذشت فرد ۲، را از زبان
خودش می‌شنویم.

***

روی صندلی کارم ولو شدم و آنقدر خسته بودم که نمی توانستم بی‌بیه روز
را تاب یا پارم. ساعت تازه یه و ربع بود اما انجار بیداری ساعت سرخ نمی شد.
داشتمن از دست می رفتم، انگار با ده نفر دعوا کرده بودم.
وقتی که از خواب با شده بودم سردماغ بودم، اما وقتی خواستم صبحانه
بخورم حالت گرفته شد. من هر روز دقتا یک جور خوراک برای صبحانه
سفارش می‌دهم، تخم مرغ آب یا سه دقيقه جوشیده، زامبون، نان تست، آبیوه
و قهوه. دیگران هم می‌دانند که وقتی من می‌گویم تخم مرغی می خواهم که سه

۱ - Winifred
۲ - Fred
دقیقه جوشیده باشد، منظورم این است که دقیقاً سه دقیقه جوشیده شده باشد. آن روز هم صحبانه مطابق معمول برایم آماده شد اما تخم مرغ بیشتر از حد جوشیده بود. تقرباً سی ثانیه بیشتر جوشانده بودندش! مگا، پیشخدمت رستوران را صدا زدم و بهش نشان دادم که تخم مرغ بیشتر از حش جوشیده است. نگاه چندش آوری به من اندکی و گفت: «خب پس دوباره تریبیش را می‌دهیم.» و بعد با لحنی عصبی ادامه داد: «اصلاً برش می‌گردنیم توان قابلیه و تا پرپش می‌گنیم. دوست دارد تخم منگرات چقدر عسلی بشود قربان؟»

به‌اورد اگر بخواهد از این خوشمش‌هایی‌ها بروزد از دارود از اعما امروزش خبری نخواهد بود. پنچ دقیقه بعد، بعد از اینکه برای سومن باز از او خواستتم تا فنجان قهوه‌ام را پر کنند، تمام کنی روزی لباس می‌خالی کردیم! مگ گفت که این کارش عمده‌ی نبوده‌است، اما من که بچه نبودم.

اگر صحبانه به اندناه کافی مزرک‌هایی بود، در عوض صریح‌های تا سپارا، واقعاً مزرک‌های بود. به خاطر اینکه در جایی که سرعت می‌زاید ۲۵ مایل در ساعت بود، ۵۰ مایل در ساعت رانده بودم، یک افسر پلیس متوافق کرد و دوتا برگ جریمه داد دستم. دومی به خاطر سیرنشین کمرنگ‌تی ایمنی. از کروه در فرتنم و ازش پرسردم چرا به جای مان، یک بیشمری را که دو مایل جلوتر نزدیک بود با مشینش فشار کرد. جریمه نمایند. او هم در عوض آن دو جریمه را از من گرفت و به خاطر مقاومت در اجرای وظایف پلیس، به مبلغ آنها اضافه کرد. حالا دیگر آن قدر مبلغ جریمه‌ها باالا رفته بود که باید برای پرداخت آنها از جایی قرض می‌کردیم.

وقتی سر کارم رسیدم، مشینش را در جای همیشه‌گی پارک کردم. اما همین‌که پیاده شدم پاییم توان یک تایباله بزرگی اسب فرو رفت. حتیماً یکی داشت

1-Meg
سبرهسرم می‌گذاشت اما من وقت نداشتم که پیداپس کنم. خیلی‌ها در مظان اتهام بودند.

اما این پایان ماجرا نبود. همانطور که داشتم به دفترم که در بالاترین طبقه ساختمان بود می‌رفتم، آسانسور گیر کرد و من به طبقه سوم و چهارم ماندم.

زیاد طول نکشید که آسانسور به راه افتاد اما در همین بین شنیدم که یک نفر در طبقه چهارم می‌گفت: «فرد توی آسانسور گیر کرده. نمی‌شود کاری کرد تا شب همانجا بماند؟» باید یادم می‌ماند که بعدا خدمتی بخش نگهداری و تعمیرات را به خاطر این‌گه گذاشتی بودند آسانسور خراب شود، اخراج کنم.

قبل هم گ‌گاهی بدبیاری‌هایی مثل این داشته‌ام اما حال آنقدر زیاد شده- اند که کل‌ه‌ام می‌کنند. من همیشه از شکست بیزار بوده‌ام. تقریباً تا پیش از این دوران هرگز طعم شکست را نخورده‌بودم. اما حالاً دانست این طعم تلخ آن‌را احساس کنم و این امر خیلی افسرده و مایوس می‌کند. مطمئن نیستم که آیا هنوز جوهره/ش را دارم که آن کاری که لازم است انجام بدهم یا نه.

این هم نوعی برد و باخت است. من در تمام زندگی‌ام دست به هر کاری زدهام تا همیشه برونده باشم. وقتی پچ بودم در تمام بازی‌ها و ورزش‌ها از همه سر بودم. ابته خب بعضی وقت‌ها هم مجبور می‌شدم برای یک برونده شدن کلک بزنم که خب آن هم چژ مزدی کار محسوب می‌شد. دوست داشتم با برادرهایم سرشاخ شوم تا برند بهشوم. شهیرین ترين لحظه‌هاي وقت‌هايي بود که م- توانستم سر پدر و مادرم را طویر شیره بمالم که مجبور شوند دقيقاً همان کاري را باكندت که من خواسته بودم.

در دوران دیرپستان، هم در فعالیت‌های فوق برنامه و هم در ورزش، پر شور و شد و اهل رقابت و روبک کنی بودم. یاد گرفته‌بودم چطور رقیبانم را با جنجال و هیاهو از میدان به‌در کن م و یک جوری مغلطه کنم که هیچ‌کس نتواند
مچم را بگیرد. در هر کاری، اول به دنیای فوت و فنی می‌گشتی که بتوانست با آن از دیگران جلو بیفتد و در کسب این طور پیروزی‌ها مهارت پیدا کرده بودم. اصلاً برای همین بود که زندگی می‌کردم.

در دوران بلوغ، دخترها هم جزو رقابت‌هایی قرار گرفتند که حتماً بايد در آنها برنده می‌شدم. از تسلط بر آنها کیفیت می‌شدم. دلم می‌خواست همه دخترهای لودن، دخترهای سانتی مانتال، دخترهای قدنلند، دخترهای قدکوتاه و به خصوص دخترهایی که پا نمی‌دادند، را به چنین بیاورم. بعد از هر شکار هم به سراغ طعمه بعدی می‌رفتم.

خوب که فکر می‌کنم؛ حس می‌زنم دلیل اینکه اینقدر از کم آوردن فراری بودم، رفتاری بود که برادرها بزرگترم با من داشتند. آنها همیگی مرا به خاطر بچگی و کوچکتر بودند مسخره می‌کردند و من هم در عوض سعی می‌کردم که از حد و مرز خودم بالاتر بروم. هیچ چیز براایم شیرینتر از آن نبود که روى آنها را کم کنم و البته هر چه سنت بالاتر می‌رفت و بزرگتر می‌شد، در این کار بیشتر و بیشتر موفق می‌شد.

وقتی کرچک و درمانده بودم با خودم عهد کرده بودم که تمام کارهاشان را تلایف کنم و به عهدم وفا کردم.

فکر می‌کنم پدرم هم هربار که می‌دید کردارهای برادرها یا هرکس دیگری که بزرگ‌تر بود را تلایف می‌کنم خیلی خوشش می‌آمد. چندبار شنیده بودم که با صداپیسی که به سختی شنیده می‌شد گفته بود: «همین روزهاست که این انچوچک، گهی مثل پدرش پیرش بشود.»

در دانشگاه، حقوق خواندن، با درجه عالی فارغ التحصیل شدم و برای همکاری به یک موسسه حقوقی بزرگ دعوت شدم. بعد از بیست سال، حالاً من یکی از شرکای اصلی آن موسسه هستم و درآمد سالانه‌ام شش رقمی است.
در حالی که برادران همگی به شغل پدرمان چسبیده‌اند و به طور شرکتی کاری که پدر، پایه‌ای را گذاشت، بود ادامه می‌دهند. البته برندگی بودن همیشه کار آسانی نیست. هرچند که در دانشگاه به اندازه کافی به ما رقابت بی‌رحمانه و از پشت خنجر زدن یاد داده‌بودند، اما به زودی فهمیدم که در دنیای بی‌رحم و خودخواه واقعی بیشتر از حاضر آموخته‌بودیم به آنها نیاز است. ضمناً فهمیدم که نیاز به دیگران کوچکترین فرمانی برای عرض اندام و موقف‌ها داده و هرگز هم نداده‌ام. برای موقف‌ی در زندگی باید حکم‌های زیادی را آموزش و کوچکترین فرمانی را از دست نداده. به خصوص اگر لازم شد باید هرکاری را، هرچقد هم که کم‌کنی بی، تلاش و مقاپله به مثل کرد.

با این وصف، کاملاً برای موقف‌ی آماده بودم. مرتب روى خودم کار می‌کردم تا پست و رذل (به خصوص رذل) باشم.

به کلاس‌های بهبود روابط اجتماعی رفتم و یاد گرفتم چطور به راحتی اعتماد مردم را برای سوء استفاده جلب کنم.

یاد گرفتم دروغ بگویم، حقه سوار کنم و رک و راست‌ترین حقایق را طور دیگری وانمود کنم. یاد گرفتم که چه وقت باید یک نفر را به زمین زد و چه وقت به آسانی بردم. با این هنرها، اگر یکی نمی‌شدم قطعاً می‌توانستم یک نمايشگاه اتومبیل را به خوی اداره کنم.

وکیل دادگستری موفقی شدم. به زودی از قدرتی که به دست آورده بودم سرمست شدم؛ به خصوص وقتی بیشتر لذت می‌بردم که می‌توانستم قانون را به سمتی که میل به منحرف کنم. هر چه منحرف‌تر بهتر استفاده از قانون در یک مورد مشروع هنر نیست و هر آدم تازه کاری از پس آن بر می‌آید اما فقط یک
خیلی دوست دارم که آدم‌های لطیف، متشخص و درستکاری که انگار برای شکست خوردن آفریده شده‌اند را از میدان بدر کنم. معتقدم که بزرگترین وظیفه من در زندگی آن است که به این موجودات احساساتی و رقت انجیز پاد بدهم که کم نیاوردین یعنی چه.

هر هیچ وقت ازدواج نکرده‌ام هم گرگ بابت این موضوع پشیمان نیستم. هر وقت دلم بخواهد مدتم را با یکی می‌گذرانم. با این کار از هزینه‌های خانه و زن و به خصوص هستم و ضمنا اجازه نیمی دهم که زنی زندگی را با من شریک شود و آن‌قدر به من نزدیک شود که بتوان در کارهای نظر بدهد یا برای کارهاش از نظم استفاده کند، آن هم بدون پرداخت حق المشاوره.

بیشتر وقت را صرف کارم می‌کنم. می‌دانم که آن‌جا یک برندبه هستم. بسیاری از ممکن‌نما که خوششان بهتر می‌دانند چه کارها که نکرده‌اند، طوری به سالن داد‌گاه یا می‌گذرند که انجار دارند به جهنم می‌روند؛ اما با حکم تبرئه‌ای آن‌جا خارج می‌شوند. بعضی از آن‌ها را توانتش ام هفت، هشت بار تبرئه کنم.

عاشق هنرمندی در مقابل هیات منصفه هستم. نهایت دست و پنجه نرم کردن با سیاست قضایی همین است که هشت نفر را متقاعد کنید که مولک شما مثل یک پچه شیرخواره پاک و معصوم است؛ حتی اگر پول‌هایی که از بانک دزدیده‌های همان‌جا توش جنیش قلمی‌به باشد.

برنده بودن چیزی نیست که فقط از خودم انظار داشته‌باشم. همه کارمندان و زیردستیمان هم بايد همیشه برندبه باشد. برای این منظور مثل اسب عصاری از آن‌ها کار می‌کشم و می‌دانند که به هیچ وجه اشتباهات را تحمل نمی-

کنم. ابتدا گه گاهی پیش می‌آید که یکی از آن‌ها بخواهد اشتباهی که مرتب
شده را با این دستاوسی توجیه کند که من آنقدر کار سری ریخته‌ام که به همه آنها نمی‌رسد. اما من به هیچ کدام‌شان اجازه نمی‌دهم تقصیر ندانم کاری هایشان را به گردنی می‌دانند. چیزی که هیچ وقت تحمشل نمی‌کنم، آدم‌پوست که بخواهد در مقابل من تیز‌باری درآورد، حالا چه برای من کار کند و چه در قابل موکل باشد. رئیس من هستم و هیچ کس حق ندارد برایم تبعین تکلیف کند یا ازم ایراد بگیرد.

با این حال دارم از کشمکش دائمی با کارکنان خسته می‌شوم. اصلا وفاداری و عرق کاری از بین رفته است. در سه سال گذشته، چند بار مجبور شدم تمام کارکنان موسسه‌هام را عوض کنم. دیگر منشی و تایپیست خوب هم پیدا نمی‌شود. بعضی اوقات حتی اسم کسانی که دارم اشکالاتشان را گوش‌زد می‌کنم، را نمی‌دانم.

تا پیش از این، همه‌ی حساب و کتاب‌های موسسه‌با من بود و فقط خودم از آنها سر در می‌آوردم اما شرکایم به تازگی زیاد پاپیام می‌شوند. انگار به خاطر اعتبار و اعتدالی که برای موسسه فراهم کردهم باید به حضرات پاسخگو هم باشم. چیزی که اصلا زیر بارش نمی‌روم، به خصوص از وقتی که برای اعتبار و اعتدال موسسه، بدون اطلاع دیگران، مبالغ هنگفتی به خودم «قرض» داده‌ام. علاوه بر کارکنان و شرکای موسسه، مشتری‌ها هم اعصاب را خیلی خورد می‌کنند. فقط در همین ماه گذشته، سه نفر از مکانانم به اتهام قصور در دفاع، از من شکایت کردن. قبول دامن که در پرونده‌های آنها شکست خورده‌ام اما تنها دلیل این امر فقط این بود که اعضای هیات منصفه آنقدر فهم و شعور نداشتند که قصه‌های زیرکانه‌ی من در آنها اثر کند. بعضی از پرونده‌ها اینطوری می- شوند.
التبه مساله‌ای نیست و با این پرونده‌هایی که به اتهام قصور عليه من به جریان اندکارتی‌اند، با همان شیوه‌های همیشه‌گی خودم برخورد می‌کنم و کاری می‌کنم که شاکیانم آرزوهی که تمام عمرشن بازنده بود. اما اصلا سردرنیمی، آرم چرا بعضاً ازی که تمام عمرشن بازنده بودند، از یک باختِ دیگر اینقدر ناراحت می‌شوند و کوبی نازی درمی‌آورند، آن هم در این حد که من را متون کند با طرف مقابل ساخت و پاکت کرده‌ایم، منی که اصلا و ابدا اهل این جور آدم فروشی‌ها نیستم؛ مگر این‌گونه طرف مقابل پیش‌نهاد مبلغ خیلی بالاتری بدهد.

حالا شاید شما دلیل این خستگی من را بتوانید بفهمید. کم‌کم دارم به این
نتیجه می‌رسم که این وضعیت، به‌های برندش شدن به هر بهایی است. و احتمالاً من دیگر نمی‌خواهم این به‌را بپردازم.

***

من فرد را در چنین وضعیت دیدم. او باید سه واقعیت مهم را درک می-
کرد:

۱- او واقعاً برندش نبود، بلکه فقط بیکشود بود. بیکشودی نوعی بیماری-
ست که وقتی شخص گرفتارش شد هم یا رفتار مردم‌شناسی‌انهایی در پیش می‌گیرد.
در واقع فرد از زندگی نبود که خسته شده‌بود، بلکه از بیکشود بودنش که باعث شده‌بود همه او را ترک کند، خسته شده‌بود.

۲- همین‌گونه شخصی به بیکشودی مبتلا شد، این بیماری بر تمام شنوایت
زندگی او مسلط می‌شد. بیکشودی مثل انگل از بدن شخص بیمار تغذیه‌ی می‌کند
و جدا شدن از آن آسان نیست. وقتی کسی به‌همد با حقه باری یا زورگویی پروری
میدان باشد، در دوری می‌افتد که خارج شدن از آن مشکل‌خواهد بود.
۳۷- اگر بخواهی از بیشوعری نجات پیدا کنی، بايد روی خودت کارهایی انجام بدهی. مهم نیست که دیگران به خاطر ناشی و پرپ بودنیان، نمیتوانند کاری براپت انجام دهد. حتی این واقعیت که بسیاری از مردم هم بیشوعر هستند چندان اهمیتی ندارد. اگر بیشوعری، تنها دشمن خودت هستی و تنها کسی هم که میتوانند بیشوعری را از بین برد خود تو هستی.

فیرد از آن نوع بیشوعرهاى بود که تقریباً غیر قابل دانماند؛ انسانی با ضمیر غیر قابل نفوذ، اولین بار که به او گفت بیشوعر است، کم نیاورد و پاسخ داد:

«بیشوعر پدرت!»

جواب داد: «راست می‌گویی. ولی نمی‌دانستم تو هم پدرم را می‌شناسی.

دوشتش بودی؟

فرد گفت: «منظورم این بود که فتحش داده باشم.»

پرسیدم: «چرا؟»

به خاطر اینکه اگر من بیشوعر تو هم بیشوعری.

گفت: «خب به همین خاطر هست که می‌توانم بهت کمک کنم.»

بعداً فیرد برایم گفت که تنها دلیل که باعث شد تا تصمیم به درمان بگیرد این بود که من آن روز به قدری او را گیج کردم که تا پیش از آن هرگز تا به آن حد گیج نشده‌بود. یعنی سرآغاز مراحل درمانی او از این جا آغاز شد و این نکته، مسائل مهمی را روشن می‌سازد. مراحل درمان هر بیشوعر با بیشوعر دیگر، ممکن است بسیار متفاوت باشد. هیچ فرمول علمی دقیقی در این مورد وجود ندارد. هر بیشوعری خودش مراحل درمانش را مشخص می‌کند. هر چند که همیشه، اقرار به بیشوعر بودن و مردم آزاری و آنگاه عزی از برای تبدیل شدن به یک آدم باشوعر گام اول است.
وقتی که نخستین گام برداشته شود، مراحل بعدی زیر در جهت درمان
بیش‌عوری امکان پذیر می‌شوند:
* درک خصایق و شخصیت کامل پوچی که پایه و مایه بیش‌عوری
شماست. به این پوچی در برخی از می‌دهای درمان بیش‌عوری، چاه، گفته می‌شود
و در بقیه چاله.
* فهمیدن این مطلب که پر کردن این چاه با تغییر رفتار امکان پذیر
است. تغییر رفتار به نحوی که دیگران را حقیقتا به سوی شما جلب کند و آنها را
به جای اینکه پوست خربزه زیر پایتان بگذارد، دوستان واقعی شما کند.
* کشف این واقعیت که شما واقعا قادر به تغییر چیزی که "زنده"، نام
دارد هستید. در حقیقت، هر بیش‌عوری که خودش را اصلاح می‌کند بیش از حد
تصور به بهبود گفیت زنده‌گی بر روی کره زمین کمک می‌کند.
انجام این تغییرات ساده نیستند، چرا که به تغییرات بنیادی در نحوه تفکر
و رفتار انسانی نیاز دارند. وقتیکه به‌فهمید اعتضا خانوده و دوستانتان واقعا در
مورد شما چه طور فکر می‌کنند، بهت زده خواهید شد. حتی شاید افسردگی شوید
و احساس گنگ و سرافکنگی کنید. چیزهایی که تحلشان برای درمان
بیش‌عوری احتمالاً سخت و مشقت با هستند اما مطمئن باشید به زحمتش می‌آرزد
و ما می‌توانیم نشود.
خوشبختانه ماجرای فرد پاوان خوشی داشت. او سرانجام فهمید که در
دنا. آدم‌های بازنده خیلی بیشتر از آدم‌های برندگی هستند و او اگر می‌خواهد
محیوب باشد بهتر باشتر با بازنده‌ها باشد. فرد با مه‌زی ادراک کرد. بی.ام.و.آش را
به همان افسری که جریمه‌اش کرده بود (و معلوم شد که چشم دنبال ماهیان
فرد بود) فروخت و برای جبران توهین و آزار و اذیت هایی که به کارکنانش
روآ داشته بود، به همه آنها پاداش و اضافه حقوق‌های کلایی داد.
بعد هم استعفا داد و به نیروهای حافظ صلح در افغانستان پیوست. جلسه تودیع او به قدری شلوغ شده بود که در تاریخ موسسه سابقه نداشت.
چند سرگذشت دیگر

فکر نمی‌کردم که بیشتر باشم. فقط مثل یک فراموشی زورگو بودم که تنها زمانی خشنود می‌شد که داشتم حرفتم و شادمانی اطرافیانم را پایین می‌کردم.

- پریسیلا۱، یک بیشتر تحت درمان

ممکن است برخی از خصوصیات خودتان را در سرگذشت فرد که پیشتر آمد تشخیص داده باشید. سرگذشت او از آن روایت‌های است که من معمولاً می‌شنوم. اما همه بیشترهای موجود، در چنین احتمال‌های جاهل‌طلب، زورگو و خودستایی خلاصه نمی‌شوند. گونه‌های فراوانی از بیشترها وجود دارند که باید بررسی شوند.

به عنوان نمونه چند تا از آنها در روایت‌های زیر نشان داده شده‌اند.

***

آلکسیس۲، قدرت‌های جذاب و بلند‌مدت است. اکنون در آستانه چهل سالگی، او خودش را در حرفه‌اش موفق اما در یک رابطه عاطفی شکست خورده می‌داند. در این مورد، او هم مثل بسیاری از بیشترها زیاد درباره خودش چیزی نمی‌داند.

---

۱ - Priscilla
۲ - Alexis
آگلکسیس همیشه محیط پس‌رانی بود که می‌توانستند از عهده‌های خارج هنگفت هوس رانی‌های او برآیند. رابطه بروقرا کردن با آلکسیس چندان کار مشکلی نبود و به راحتی هم می‌توانست به رختخواب منتهی شود، اما مثل این بود که یک نفر بخواهد روحوش را به شیطان بفرود.

با این اوصاف او همیشه می‌توانست مردانی را پیدا کند که با کمال میل این مخارج را بر عهده بگیرند. آنها برایش بهترین لباس‌ها و جواهرات را می‌خردند و کم‌کم هیچ‌یا به او می‌کردن که هیچ‌وقت محبوب نبود جبران کند. همیشه یک ماپیو مدل بالا و آپارتمانی گران‌قیمت برایش مهیا بود حتی اگر علما‌گفت که هیچ بولی باید اینها نخواهد پرداخت. از نظر او دلیل وجود داشتن مردها این بود: در را برایش باز کنند، در حالی که در مقابلش از یا برخی خیزند زیبا.یا مش را تحسین کند و صورت حساب‌هاش را پردازند. آلکسیس در یک آگننان تبلیغاتی به این موقعیتی دست یافت. جایی که استفاده ماهرانه‌اش از ایده‌های دیگران و مانورهای زیرکانه‌اش بر روی آنها باعث شد تا به سرعت پیشرفت کند و از نرده‌بان ترقی آگنناس بالا برود. از در کارش مثل گربه بود. یعنی هیچ‌وقت مستقیما با کسی درگیر نیم‌صدام اما با حیله‌ی گزی، کار خودش را پیش می‌برد. می‌دانست چتور با پنهان کردن یادداشت‌های مهم و مطالب کردن اطلاعات مفید از همکارانش، آنها را مثل احمق‌ها جلوه دهد. آلکسیس استاد کسب اعتبار از موفقیت‌هایی بود که هیچ‌کاری که این به نکرده‌ود می‌توانست از زیر بار مستندات اشتباهات، حتی اگر در حد فاجعه‌‌ی بودن شانه خالی کند. اما با استفاده از جذابیت شخصی‌اش توانست مشتری‌های زیادی را جذب

آگناس کند و بسیاری از آنها او را مستند سفارش‌های خود کردن. پیشترین اعتبار را در آگناس به دست آورد و از مزایای آن لذت می‌برد و از اینکه می‌دید
خیلی‌ها به این حسابت می‌کنند کیف می‌کرد. البته آلکسیس می‌دانست که دارد
نادات رنگ و لعابش را می‌خورند ولی مگر تبلیغات چیزی جز رنگ و لعاب است؟
با این حال آلکسیس از زندگی شخصی اش ناراضی بود. در دهه بیست
سالگی و تا حدود زیادی در دهه سی سالگی اش دلخوشهای زیادی داشت اما
هر چه سنش بالاتر می‌رفت سوال آزار دهنده‌ای بیش از پیش ذهنش را به خود
مشغول می‌کرد؛ آیا امید موفقی بود یا صرفا یک تن فروش؟
البته او آنقدر مهارت داشت که به راحتی از این مساله غامض ظفره برد.
اما این سوال در ته ذهنش رسوب کرده بود. به مرور ایام نظرش نسبت به
مردانی که با آنها رابطه داشت بین می‌گشت. اگر مردی به اندازه کافی پولدار بود،
یا خیلی پر بود و یا خیلی بیرخت و گر طرف خوشتیپ و جوان بود، لات و
آس و پاس از آب درمی‌آمد. اگر هم کسی حساسی به او ابراز عشق می‌کرد،
آلکسیس می‌فهمید که یارو آنقدر احتمال است که تنوانسته شخصیت واقعی او را
در پس ظاهر فریندها تشخیص بدهد. آلکسیس از هر کسی که می‌خواست
بر او تسنبل داشته باشد هم به سرعت می‌برید. سلطه‌ی مردان فقط در رختخواب
برایش قابل تحمل بود ولاغیر.
اما نارضایتی از مردان فقط نیمی از ماجرا بود. آلکسیس هیچ دوستی
نداشت. همکارانش فقط از او تحقیر دیده بودند و دشمن خون‌یابی جهادی
با همسایه‌هایش هم دائما در جنگ و ستیز بود؛ بیای پارک مانند در جایی که
دوست داشت (و عملاً غیر ممکن بود)، به خاطر صدای بسیار بند ضبط صوت و
برای عادتش به نیمه عربانی قدم زدن در سالن عمومی مجتمع مسکونی‌شان. هر
چند که این مساله دیگری مردان همسایه‌های هیچ اعتراضی نداشتند و خیلی هم
موافق بودند اما زن‌هایشان هر بار با دیدن ای مثل مار زخم خورده می‌شدند.
آلبسیس حتی نمی‌توانست با مادرش درد دل کند و نزد او آرامش داشته باشد. چون سالها بود که با مادرش یک کلام هم حرف نزده بود. (دقیقاً از زمانی که مادرش، با خاطر اینکه آلبسیس دیرتر از ساعت مقرر به خانه آمد بود، یک هفته غذا بنکرده بود که شب پیرون برود.) او هیچگاه به تلفن‌های مادرش جواب نمی‌داد و همه‌ی نامه‌های او را بازنشدگی کرد. آلبسیس بیچاره، با استعداد، پولدار و موفق بود اما با همه اینها بیدخت بود.

آلبسیس چرا؟ با استعداد، پولدار و موفق بود؟ یا فقط بیشعور بود؟ وقتی که آلبسیس برای مشاوره نزد من آمد فهمیدم که مادرش از آن آدم های مستبد بوده که همیشه از او ایراد می‌گرفته و به ندرت به خاطر موافت‌هایش تعیین و تحسینش می‌کرده‌است. مادرش به استعداد و زیبایی آلبسیس حس‌دوی‌اش می‌شد و سعی می‌کرده‌با اقتای حسن‌گاه و تضعیف اعتماد نفس‌ی او، کامش را تلخ کند.

تشخیص آسان بود. گفتیم: «مادرت بیشعور است.» با عصبانیت پرسردی، نشان دادیم که بر اساس می‌گیری که چیزی را که خودم می‌دانم تحولی بدهد، و داشتند راه می‌افتاد برود که با ایگشت انشه کرد، می‌ماندی باشد. احتمالاً از همان اشاره ای‌که فهمید که من یک مقعدشناس هستم و گذشت حرف پس ادامه دهم. ۱

گفتیم: «تو بچه‌ی یک مادر بیشعور هستی.»

گفتیم: «خب، این شد یک چیزی.»

---

۱- خواننده فارسی زبان باید توجه داشته باشد که بین آن ایگشتی که ما در این موقعی با آن اشاره می‌کنیم با آن ایگشتی که در نظر گرفته‌ها از آن بهره می‌برند، به اندام‌های که سیاه و سیاه وجود دارد، ولی در هر حال ایگشتی که در رشته مقعدشناسی به کار می‌آید در همه موقعی‌های جغرافیایی یکی است. م
کاملاً مشخص بود از این که تقصیرها دارد گردن یکی دیگر می‌افتد.

احساس آرامش پیدا می‌کند. گفتم: «تو خواسته‌ای بین خودت و خودخواهی‌های مادرت دیوار بلندی بکشی اما این کار به بهای کشیده شدن یک دیوار بلند، بین تو و تمام ارتباطات انسانی بوده.»

پریسید: «یعنی چی؟»

شیرفمهم کردم: «یعنی اینکه تو هم پیشگور شده‌ای.»

با راهنمایی و کمک‌های من و یک گروه درمانی، او سرانجام توانست اعتیاد به پیشگوری را قبل کند و در یکاد که چگونه این پیشگوری باعث شده- بود که او برای حفظ موقعیت‌هاشی، فریباکا کند، دروغ بگوید و از دیگران سوء‌استفاده کند. البته من توجه ویژه‌ای هم بر روی اصلاح عادات و رفتارهای جنسی آلکسیس مبذول داشتم و باید بگویم که درمان او یک موقعیت محشر و هیجانبرانگیز بود!

او اکنون در شهر پیتزبورگ ۱ زندگی می‌کند و در یک فروشگاه بزرگ به صندوقداری مشغول است. با یک کارگر معدن بیکار ازدواج کرده، یک بچه دارند و یکی دیگر هم توان راه است. آلکسیس خوشبخت است. دست کم دیگر پیشگور نیست.

***

هوبرت ۲ چه‌نه سالهای بود که برای معالجه نزد من آوردن. پدر و مادرش نکبت صداپیش می‌کردن و در مدرسه درجه‌ی «مطلق کودن» داشت. چهار درمانگر تا آن موقع او را جواب کرده بودند و دو تا از آنها بعد از سروکه‌های دارد با او حرکت ترا درمانی را رها کرده‌بودند و به کارهای کم‌استرس تری رو

---

1 - Pittsburgh
2 - Huber
آورده بودند؛ یکی رام کنده شیر شده بود و دیگری بایسان مخفن مواد مخدر.

در واقع از هم یک بیشوع بود.

موردهوبرت به سادگی ثابت می‌کرد که الزاما به بیشوعها محصول
دوران کودکی و تربیت نابنیاژ نیستند. شاید یکی مثل آلکسیس چنین بود اما
قطعه هوبرت به خاطر تاثیرات دوران کودکی نابنیاژ بیشوع نشده بود. چرا که
او خودش یک کودک نابنیاژ بود.

مشکل اساسی هوبرت این بود که تحمل دیدن راحتی و خوشحالی
دیگران را نداشت. مثلا اگر چندتی دختر بی سر و صدا برای عصرانه‌ای دور هم
جمع می‌شدند، هوبرت نمی‌توانست آرام بنشیند و حال آنها را نگیرد. مثل یک
خلبان زاپینی به اعمالات اخباری می‌رفت، روز سر آنها هزار می‌شد و علائمش
را با به‌طور فرستادن ظرف‌ها و نوشیدنی‌ها و دخترهای کودک، با موافق‌بیه
اتمام می‌رساند. یا چند بار گگ سگ را در استخر شنا عمو‌ی انداده‌بود تا
آن‌جا را به تعطیلی بکشاند.

البته هوبرت ویژگی‌های مثبتی هم داشت. مثلا از آن به‌هایی بود که
هیچ‌وقت برای قبول شدن در امتحانات تقلب نمی‌کرد. به جای این جور لوس-
بازی‌ها با یک تفکر واقعی به در خانه‌ی معلم‌ش می‌رفت و او را تا سرحد مرگ
می‌رساند تا نمره قبولی‌اش را بگیرد.

موردهوبرت، به ویژه از آن جهت که او جز بدنی و مردم آزاری چیز
دیگری نمی‌فهمید، مورد مشکل بود. وقتی به او گفتند چه بیشوع است نئشش تا
بناگوش باشند و گفت من اولین کسی هستم که این‌قدر خوب درباره‌ی او حرف
می‌زنم و از بیشوع نامیده شدن خیلی اظهار خوشحالی کرد. آه از نهادم
برخاست و فهمیدم این از آن موارد واقعاً مشکل است.
الپته من هم بیدی نیستم که با این بادها برلزم و تصمیم گرفتم برای درمان عمیق این پسربچه از تجربیات خودم در زمانی که یک مقعد شناس بودم استفاده کنم. معاونتی کامل هیچ کسی از این تجربه‌ها بود. از آن موقع به بعد، من از همکاری کامل هوبرت لذت برده‌ام و با حال هم با مسرت اعلام می‌کنم که از به زودی مدل افتخار پیشانگی خواهد گرفت.

***

والتر ۱ کشیش بود. او چهارده سال پیش به این کسوت درآمده بود و از آن مدت در دوازده کلیسا خدمت کرده بود. حرارت بسیاری در یادگیری انجیل و موعظه کردن داشت و خودش را متخصص امراض روانی و درمان گناه‌کاری می‌دانست. او واقعاً باور کرده بود که دارد خودش را فنای در راه حق و وظیفه خذیر الهیاش کردند.

والتر در خطاب‌هایی به صراحت می‌گفت که وظیفه ما آنست که در محضر خدا مواظب کوچکترین اعمال و رفتارمان باشیم چرا که با ارتكاب کوچکترین خطایی، یکسر در دامن گناه می‌غلطیم. او عاشق این بود که بگوید: "بدانید آن خداونی که جنبش‌های برگ درختی در لوح از محفوظ است. کوچکترین لغزشی مون و شما را به نیکی می‌دانند و هر‌گز آن را فراموش نمی‌کنند." بعضاً وقت‌ها والتر در هنگام موعظه حالت عصبی و تهاجمی به خود می‌گرفت بطوریکه هر آدم عاقبی از علاقه و جدیت والتر برای ایجاد دفاعه شکفت. گزه می‌شد. چند بار هیات مدیره کلیسا برای این حالت‌ها به والتر تذکر داده بود اما او همیشه با لافت‌های و زسته‌های زاده‌های نه فقط انتقادات را قبول نکرده بود بلکه یک چیزی هم ظلبیار شده بود. والتر معمولاً به هیات مدیره یادآوری می‌کرد. 

۱ - Walter
کرد که خادمان راستین خداوند، دشمنان زیادی دارند و هیات مدیره کلیسا نباشد اجازه دهد کسانی که هیچ کاری برای خداوند نکردند، آنها را بایده‌های تسلیم کند.

اوضاع بر این منوال بود تا اینکه یک بار والتر تصمیم گرفت برای یکشنبه درباره زنای محصنه موعظه کند. با همان حال همیشه‌گی خطا‌های غربایی درباره‌ای این گناه کیبره ابراد کرد و در مورد کراحت و شناعت عظیم‌زنای محصنه در نزد پرودگار سخنرانی کوبندیا کرد. او به حاضران گفت که جای هر کسی که چنین گناهی را مرتبک شد، باشد تا ابد در قفر چهلم است و هیچ جای ایمیدی هم برای کسی باقی نگذاشت.

یکی دو هفته بعد، وقتی که والتر داشت مراسم عشای ربانی را آغاز می‌کرد یکی از حضار که ظاهر موقر و متشخصی هم داشت از چای خود برخاست و با اسلبهایش به سمت والتر نشانه رفت. آن مرد به والتر گفت: «بهتر است دعای را از ته دل بخوانی، چون شاید آخران دعای باشد و حتما هم از خدا بخواه که برای زناهای محصنه و غیر محصنه‌ات ببخشدند. چون اگر دست از سر زن و دخترهای مان برنداری خودم تا در دروازه‌ی چهلم راهی‌می‌کنم.»

و والتر آن موقعیت ناگوار را با تقوی و خویشتن داری تحمل کرد. او به حضار گفت که تهمت آن مرد محترم ناحق است، اما از سر تقصیرش می‌گذارد. بسیاری از حاضران به خاطر این برداری مونمانته حتی قدرس‌نی والتر به گریه افتادند.

اما روز گزار والتر سر آمد بود. چند روز بعد، شورای مخصوصی مشکل از پدران و شوهران هنگ ناموس شده، نامهای به سر استحفاظ نوشته و درخواست کرد که نه تنها والترا仁 از کلیسای ناحیه‌ی آنها اخراج شود بلکه خلع لباس هم بشود. اسقف برای مذاکره‌های محرمانه او را فراخواند. والتر آنها هم
هر تهمتی را بی‌پای اساس خوانند اما شاکیان دست پری داشتند. آنها عکس‌های رنگی واضحی از والت در هنگام ارتباط عمل به همراه نوارهای صوتی حاوی صدای زنان و دختران را کردن داشتند. با وجود این استاد و مدارک، والت باز هم کم نمی‌آورد. امید این راهی بوده که او برای اجرای این فرمان مسیح که می‌فرماید به‌همراه عشق و پوزش، انتخاب کرده است. در خانه‌ی یک خادم، خدا باید همیشه به روی بندگان خدا باشد، چه روز چه شب و چه نیمه شب!

والت به کلیسای سیزدهم فرستاده‌شد اما اسفاق عکس‌های رنگی خوش کیفیت را -لابد برای روز مبادا- نزد خود نگه داشت.

ضرنر به‌نهایی وقتی بود که زن والتر اعلام کرد که او با بچه‌ها به خانه پدرش برخواهد گشت و علاوه بر این، پیشنهاد شغلی در بیمارستان برای او برای همیشه فکر می‌کرد که اسفاق از او حمایت خواهد کرد و زنش هم تحت هر شرایطی با او خواهد ماند. خیلی سعی کرد تا راه نجات عقلانی و یا مومنت‌های بی‌باید اما موفق نشد. او در محاصره‌های دشمنان زیادی قرار داشت و کسی نبود که نجات به‌دهد. والتر به این تبیه رسید که این‌ها کار شیطان است.

اما واقعا این وضعیت به خاطر شیطان بود یا بی‌شعوری؟

اسقف بود که والترا نزد من فرستاد. من به والترا کمک کردم تا زیر پوسته‌ی دیداری اش را ببیند و قبول کند که آن آدم انديشمند، دلسوز و پرهیزگاری که گمان می‌کند هست، هر گز نبوده است. ام چیزی جز یک بی‌شعور مذهبی نبود.

والترا نمی‌توانست پیشبرد که او به‌طور بسیار ماهرانه‌ای خودش را هم فریب می‌داده. ام باور داشت که نه تنها تمام اعمال و رفتارش شرافتمانه بوده

---

1 - atheism
بلکه حتی بعضی از کارهایش را مصداق بارز ایثار و فداکاری می‌دانست. مثلاً معتقد بود که خودش را فدای زنان کلیسارو کرده، به این ترتیب که مرهمی بر درد تنهای آنها شده و با برآورده ضروری ترین نیازهای آنها، کمک کرده که به زندگی با شوهران سردمراشان ادامه دهد.

اما بالاخره قبول کرد که بزرگترین عطیه الهی برای عالم نسوان یا هیچ عالم دیگری نیست. او متفاوتی که که چادر به دیگران آسیب رسانده و از اختیارات اسء استفاده کرده است. هر چگونه یکی روز را فراموش نمی‌کنی که او به من نظر کرد و گفت: «آیا من بیشعور بودنبد فرزند؟» چنین لحظاتی به کار روان درمانی مانند ارزش ویژه‌های می‌بخشند.

بعد از ماه‌ها مشاوره و درمان، والتر با تضاد ظالم همسرش موافقت کرد و کلسا را هم ترک گفت. سخت‌ترین درس او درک این مطلب مهم بود که سایر مردم برای این خلق نشانه‌داد که او به آنها سرگرم شود و به ایشان فرمان براند. بنابراین او باید به کلی رفتارش را عوض کند و راه و روش دیگری را در پیش بگیرد.

والتر الان در گوش‌های از خاورمیانه به شترانی مشغول است. او مدعیست که خدا را دوباره شناخته است و می‌گوید: «اگر خداوند بتواند امثال این منامه بمب‌گذار و من بیشعور را ببخشد، پس از قدرتمندترین قادر جهان است!» و اگر کسی از او برای کمک یا راهنمایی درخواست کند، والتر با مهربانی جواب می‌دهد: «هیچوقت با یک بیشعور صلاح مشورت نکن.»

صدایی که در کویر می‌پیدا انگار زمزمه می‌کند: «صحححلی به‌حجابه.»

***

از این سرگذشت‌ها می‌توان نکات چندی درباره بیشعوری دانست. هر آدمی، چه پولدار و چه بی‌پول، چه زن و چه مرد، چه پیر و چه جوان ممکن است

49
به بیشوعی مبتلا شود. نه باهوش بودن و نه کودن بودن هیچکدام مانع از ابتلا به این عارضه نمی‌شوند. به عبارت دیگر، بیشوعی مرضی است که می‌تواند هر کسی را در هر زمانی، بدون هیچ هشداری، آلوه‌دند.

از خانمی که در طول زندگی اش بیشوعه‌ای فراوانی دیده، روایت است که: هر کسی در شرايط ویژه‌ای می‌تواند وقیح باشد. همینکه آن شرايط از بین رفت آدم معمولی به خود می‌آید و از وقاحت پشیمان و سرافكنده می‌شود اما یک بیشوعی دنیال فراهم کردن شرايط دیگری می‌گردد.

این سرگذشته‌ها را از آن روز برای نقل کردن انتخاب کردم تا تنوع رفتاری بیشوعه‌یا ناشان داده‌باشم، هر چند که در نهایت هر بیشوعی منحصر به فرد است و فرمولی برای شناسایی دقیق بیشوعه‌ها وجود ندارد. همانقدر که انسان‌ها پیچیده و گونه‌گون هستند، بیشوعه‌ها هم پیچیده و گونه‌گون هستند و به همین میزان، راه‌های دوستان این بیماری هم پیچیده و گونه‌گون است.

شاید فقط تعريف كاملك این عارضه، كتاب مستقل دیگری را بطلب که البته نگارش آن بيش از مباحث روانشناسی، بستگی به میزان فروش این كتاب دارد. فروش که با در نظر گرفتن کمیت بیشوعی بايد خوب باشد. فقط در ایالات متحده آمریکا بيش ازصد میلیون بیشوعی وجود دارد که هر کدام منحصر به فرد هستند و همین امر من را امیدوار می‌کند که كتاب‌های زيادي از اين دست بتوانند بهبود و روانه بازار كنم. ۱

در هر حال برخی از خصوصيات مشترک بیشوعه‌ها اينها هستند:

---

۱- دکتر کرمنت پس از نگارش این كتاب تا کنون چند كتاب دیگر درباره بیشوعی روانه بازار کرده است. از The Asshole و Assholes Forever، The Asshole Conspiracy: Is There Time to Stop It؟ یا این حال و با توجه به رشد انفجاری بیشوعی در جهان این تعداد به نظر بسیار قليل می‌رسد. Conspiracy.
• خودپسندی فجع
• نفرت انگیزی بی حد
• خیرخواهی متکبرانه
• ضمیر ناخودآگاه؛ غیر قابل نفوذ (که با مته الماسه هم نمی‌توان به آن نفوذ کرد)
• کسب قدرت با خوار و خفیف کردن دیگران
• امتیاز از صفات اصلی انسانی
• سوء استفادهی به رحمانه از آدم‌های ساده این صفات را به همراه مواردی دیگر در فصل‌های پیش رو بررسی خواهیم کرد. فعلا نگران این چیزها نباشید. البته دیر یا زود به این نتیجه خواهید رسید که احساس همزمان پنداری تان درست است!

تمرين ها

1- آیا با خواندن هیچ کدام از این داستان‌ها یاد شخص خاصی نفتادید؟ آیا آن شخص خاص را هر روز صحبت توان آن را نمی‌پنیم؟ وقتی به خودتان فکر می‌کنید چه ویژگی‌هایی به نظرتان می‌رسد؟ فکر می‌کنید کدامیک از رفتارهایتان چندش آورتر است؟

2- بهتر است یک دفتر بسیار بزرگ برای ثبت این موارد تهیه کنید و در هنگام خواندن این کتاب، موارد دیگری که به ذهنتان خواهد رسید را در آن دفتر ثبت کنید.
تعریف بیشعوری

بزرگترین راز خلق این نیست که چرا خدا جهان را خلق کرده است بلکه این است که اور چرا بیشعوری را اینقدر گستاخ و منفور آفریده است.

- دیوان‌نوشتته‌ای پشت یک در، در کلیسای بوستون

تا اینجا، بارها و بارها از اصطلاحات بیشعور و بیشعوری استفاده کردم، بدون آنکه تعریف دقیقی از آنها ارائه شود. از خود اسمها نمی‌توان به تعریف مستند آنها رسید. یکی از راه‌های عمومی شناختن بیشعوری، شناسایی موقعیت‌های بروز بیشعوری است. مثلاً خود من در خواب هم نمی‌توانم تصور کنم که در یک دادگاه کسی چجیک وکیل بیشعوری آن دفاع کند. هیچ تعریف مختصری نمی‌تواند یکی گر یکی شفقت آور یا بیشعوری را بیان کند.

اما این مسئله، لاینحل نیست. بسیاری از مردم عقیده دارند: شاید من توانایی بیشعوری را تعریف کنم، اما قطعا وقتی بیشعوری را بینم، می‌شنااسمش، و این سخن درستی است. تقسیم‌بندی همه در این امر اتفاق نظری عمده: یک بیشعور کسی است که رفتار وقیح و نفرت‌انگیزی را به صورت کاملاً ارادی و عمدی از خود بروز می‌دهد و از ایجاد اختلافی که در کارها به وجود آورده و آزاری که به دیگران رسانده قلبی بسیار خوشحال است.
البته همیشه منتقدانی هستند که به این نوع تعریف معترضند و آن را از طرف یک درمانگر متخصص، زیادی دم دستی و گل و گشاد می‌دانند. پاسخ علمی من هم در مقابل این است: آنقدر اعتراض کننده تاجانشان در پیاید!

در نتیجه این تکرارهای تحقیق و استحصای بکار می‌رود و از این روز درست نیست که به عنوان اصطلاحی پژوهشی به کار می‌رود چون ممکن است باعث جریه‌های دار شدن احساسات بیماران شود. روشن است که این جماعت چیزی دیگری درباره‌ی بیشتری نیستند و این واقعیت را که بیشترین هیچگونه احساساتی ندارند، در نظر گیرند. به عبارت دیگر احساسات یک بیشتر تا زمانی که او در مسیر درمان و بهبودی قرار نگیرد، اصلاً غیر قابل جریه‌دار شدن است.

بعضی‌ها هم می‌گویند که واژه بیشتری خیلی سویژگی‌ای و ذهنی است گویا بیشتری فقط در نظر ناشر وجود دارد. شخصا به عنوان یک مقامی‌نشین سابق معتقدم که این نظر فقط به درد استعمال به گویندگان این کیلی حرفهای قلم به سلبه می‌خورد.

فکر می‌کنم که با این اوصاف باید مطلی را روشن کنم و آن این است که حفظ و استعمال واژه بیشتری در درمان این بیماری ارزش و اهمیت بسیار زیادی دارد. همانطوری که مثلاً نمی‌توان در درمان بیماران مبتلا به پارانویا ۲ این اصطلاح را نادیده گرفت. در درمان بیشتری هم نمی‌توان این واژه کلیدی را حذف کرد. منتشر بیشتری یک بیماری کاملاً مشخص و معین نیست. درست است که مردم عادی خوششان نمی‌آید که بیشتر نامیده‌شوند اما مردم عادی که بیشتر نیستند. بیشتری‌ها پرور، نفرانگیز، ترسناک و متکبرند و باید اسامی روی آنها باشد که دست کم کمی به خود یپارداشتن.

1 - subjective
2 - paranoid
بسباری از مردم الكل می‌نوشند اما هیچ‌کس نمی‌خواهد «الکلی» نامیده شود و درست به همین دلیل اولین مرحله از برنامه مرحله‌ای ترک الكل، آن است که شخص قبل کند که الكلی است. از همین رو یک بی‌شعور، اولین گام درمان و بهبودی اینها حتی با بدنتن هم بی‌شعور هستم، آغاز کند؛ و حتی گفتن جملات مشابهی نظر از آدم وقیحی هستم، اصلاً آن اثر لازم را ندارد.

در حیفیت، آنچه که باعث اشتیاق این اشکال گیران می‌شود آنست که هنوز درک نکرده‌اند که بی‌شعوری یک بیماری است و نه مثلاً فقدان ادب

بی‌شعوری حتی یک گراش عادی به سرکشی و تمرد هم نیست. این‌ها اختلالات شخصی هستند در حالیکه بی‌شعوری یک نوع اعتیاد است به قدرت، تحقیر و سرکوب کردن سایرین، وظیفه‌شناسی به حد و شهود تسلط بر دیگران. این بیماری تعادل درونی قربانی‌اش را برهم می‌زند و او را به بیچارگی و بدبختی

می‌اندازد؛ تا زمانی که آدم شود و اعتیاد کند: «من بی‌شعور هستم».

بسباری از انسان‌ها در سراسر جهان با این عقیده‌های می‌آمده.

یک بار زن خانه‌داری با عصبانیت به من گفت: «هر کسی گفته هیچ بی‌شعور در دنیا وجود ندارد، خودش هم بی‌شعور است. من سه تا پچه بی‌شعور دارم و هر روز دارم هر چهارتشان را تحمیل می‌کنم. آخر شوهرم هم بی‌شعور است.»

پیشخدمتی در یکی شعبه‌های مک دونالد ۱ می‌گفت: «یک بی‌شعور را از یک مایلی هم می‌توانم بشناشم. از آن الگهای اتوکسیدهای هستند که اگر دوبل با گرگان دیر شود آسانی به به زمین می‌آورند.»

یکی از بی‌شعورهای تحت درمان می‌گوید: «تا زمانی که شروع به درمان نکرد بهم هیچ تصویری از اینکه چند نفر دیگر بی‌شعور هستند نداشتم، اما مدتی

-----

۱. مشهورترین فست فود زنجیره‌ای آمریکا. - MacDonald
تاریخچه بیشعوری

بیشعوری همیشه وجود داشته‌اند و اکنون بیشتر از همیشه وجود دارند. تمام آن‌چه که درباره تاریخ بیشعوری باید دانست، همین است.

نشان‌های بیشعوری

ایپیدمولوژی بیشعوری نشان می‌دهد که افراد بسیاری در معرض ابتلا به بیماری بیشعوری قرار دارند (جدول صفحه بعد را ببینید). گروه کچیری از مردم شاغل به کارهای هستند که احتیاج به استعداد خاصی ندارند؛ نظیر کارمندان دون‌پایه، و اعیان اخلاقی، مددکاران اجتماعی و تمام کسی که حتی به قیمت سر بریدن دیگران می‌خواهند جهان را نجات بدهند.
| افراد و گروه‌های در معرض ابتلا شدید به بی‌شعوری |

<table>
<thead>
<tr>
<th>نکته</th>
<th>توضیحات</th>
</tr>
</thead>
<tbody>
<tr>
<td>۱.</td>
<td>ماموران اداره‌ی مالیات و میزبانی.</td>
</tr>
<tr>
<td>۲.</td>
<td>افسران راهنمایی و رانندگی.</td>
</tr>
<tr>
<td>۳.</td>
<td>کارمندان ادارات دولتی.</td>
</tr>
<tr>
<td>۴.</td>
<td>وكلای دادگستری.</td>
</tr>
<tr>
<td>۵.</td>
<td>تمام کسانی که می‌خواهند با پیچره کردن انسان‌ها، حیوانات را نجات بدهند.</td>
</tr>
<tr>
<td>۶.</td>
<td>مردمی که از زندگی در شهرها برخوردار هستند و دود آلود مثل نیویورک لذت می‌برند.</td>
</tr>
<tr>
<td>۷.</td>
<td>کارشناسان بیمه.</td>
</tr>
<tr>
<td>۸.</td>
<td>کسانی که یک طوری در خیابان رانندگی می‌کنند که اینگونه ارث پدرشان است.</td>
</tr>
<tr>
<td>۹.</td>
<td>آدم‌هایی که با بخشنده‌ی مصنوعی هی می‌گویند: روز خوبی داشته باشید.</td>
</tr>
<tr>
<td>۱۰.</td>
<td>کسانی که به زور می‌خواهند دیگران را به راه راست هدایت کنند.</td>
</tr>
<tr>
<td>۱۱.</td>
<td>نمایندگان کنگره‌ی آمریکا.</td>
</tr>
<tr>
<td>۱۲.</td>
<td>روانشناسان و روانکارها.</td>
</tr>
<tr>
<td>۱۳.</td>
<td>منتقدان مطبوعاتی.</td>
</tr>
<tr>
<td>۱۴.</td>
<td>آدم‌هایی که توانایی داشته باشند.</td>
</tr>
<tr>
<td>۱۵.</td>
<td>شرخ‌ها.</td>
</tr>
</tbody>
</table>
اصولا هر یکی که در رابطه با قانون است، به خصوص اگر بنا نظرت و
اجبار همراه باشد خطر بیشمردی را در خود دارد اما بیشترین میزان خطر
ابتلا در حرفه‌های میلیون دیده می‌شود به نحوی که شاغلین به این حرکه
بعد از چند ماه باور می‌کند که بیشمردی پسند اسم آتشاست.
نتایج تحقیقات گوناگون در این زمینه نشان می‌دهد که بی‌شک در میان
کسانی که مدرک دکتری روانپزشکی دارند نیز تعداد زیادی بیشمردی وجود
دارد. یکی از تحقیقات مفید در این زمینه که به بررسی بیشمردی در میان ما
می‌پردازد، توسط دکتر اچ. ام. روید ۱ انجام شده است. دکتر روید استدلال و
اثبات می‌کند که بیشمردی کسانی هستند که حرکت مقام و قدرت دارند. از در
تحقیقات خود هیچ سیاست‌دار موعظه گر یا پژوهشگر را نیافته است که به خاطر
سیاست، وظیفه طبیعت بیشمردی شده باشد بلکه آنها به خاطر بیشمردی خودشان
به سمت شغل‌های رفت‌آمده که بتوانند بر روز مردم تسط داشتن باشند و با وجود
حقارت، بر دیگران حکم براتند.
مانند بسیاری از بیماری‌ها، بیشمردی هم ممکن است به اثر برسد.
بسیاری از بیشمردی‌ها این بیماری‌ها جز پردازش باید ارث برده‌اند. البته
بعضی از فرزندان افراد بیشمردی آن چنین از فراتر بیشمردی و انتشار زده می-
شوند که از هر خصوصیات بیشمردی‌ها اجتناب می‌کنند اما بیشتر آنها به ویروس
بیشمردی آلوده و مثل والدین عوضی شان می‌شوند.
یکی از آسان‌ترین راه‌های شناسایی بیشمردی، تحقیق بر روی
خصوصیات جاها‌طلبان آنتیبان می‌باشد. بیشتر بیشمردی‌ها را می‌توان از روی رفتار تهاجمی
و اخلاق قلدی، اخلاق مانند شناخت، اگر یا گردن کلیفی و ترساندن دیگران نتوانند
کارشان را به انجام برسانند، حکه سوار می‌کند یا قانون و مقررات را طوری

---
1 - H.M. Rhoid, Ph.D
انگولکی می کند که نتيجةش به نفع آنها شود. در مواقع ضروری، اهل جغ
کشیدن، لگد زدن و خود را به موش مردگی زدن هم هستند. نیکیتا خروسچف۱
وقتی یا لحظه کفش روا میز سازمان ملل کوبید و اعلام کرد که غرب را به خاک
خواهد سپرد، یکی از نمونه‌های غیر عینی بیشوعی در مقياس جهانی بود۲.
وقتی که بیشوعی بیشوعها به رویشان آورده شود و به آنها بابت
رفتارشان تذکر داده شود، بلافاصله شروع به انکار همه چیز می کند و به سرعت
طلبکار هم می شوند؛ یعنی شروع به انتقاد از کسی که گفته بالای چشم‌شان
ابروست می کند و به او می گویند که آدم وقیح و غریب ورزی است. اگر هم قادر
به انجام هیچ کدام از این کارها نباشد، جوش می آورند و می گویند که اینها
همگی حاصل توطن و دسیسه است و آنها بی گناه هستند.
مثل تمام اعتیادها، مساله انکار در بیشوعی هم مساله مهمی است.
بیشوعها قبول نمی کند که کاید مستلیت پذیر باشند یا دست کم زیر
حرفشان نزنند و حاضر به پذیرش اشکال و اشتباه در کارشان باشند. بدتاز
همه این که حتی حاضر نیستند قبول کند که به هر حال به عنوان یک انسان
وظایف و تعهداتی دارند که باید به آنها عمل کند و یا پاندل می باشد.

۱ - Nikita Khrushchev
۲ - در اجلاس سال ۱۹۶۰ سازمان ملل، نیکیتا خروسچف پس از آنکه نماینده فیلیپین از سیاستهای شوروی
در مورد کشورهای اروپای شرقی انتقاد کرد عصبانی شد، کفش خود را در آورود و بر روی میز سازمان ملل
کویت و حرفهای ایرانی که به حركات بامزه‌ترش می آمد دریباره اضمحلال غرب و آمریکا و آینده
درخشان شوروی و جهان کمونیست زد. بعدا فاش شد که خروسچف در جواب انتقاد رئیس جمهور آمریکا از
این رفتار گفته بود: «نزاکتی را که شما به آن پایین هستید، نزاکت کاپیتالیستی، هستند؛ یک سوسیالیست نقش
بازی نمی کند، هرچه را که در دل دارد آشکار می سازد. ما نمی خواهیم کسی را فربه بدهیم؛ در ظاهر از دکتر
بزین، دست به دستم و نگهداری نمیم و در باطن خنج بزنم. فرهنگ سوسیالیستی با فرهنگ کاپیتالیستی و در
نتیجه دیپلماسي طرفین تفاوت دارد... و از این طور حرفه‌ای که الان پیشتر از هر چیزی به درد دیر در
کتاب‌های تاریخ و بیشوعی می خورد. -م
بی‌دیه‌ست که چنین آدم‌هایی با یک دست‌ورعمل معمولی اصلاح نمی‌شوند. بی‌شعورها برای خودشان قواعد نانوشته‌ای، دارند که بر طبق آن رفتار می‌کنند. بعضی از این قواعد از این قرارند:

• تمام مشکلات را دیگران به وجود آوردند.

• اصلا نیازی به ریشه‌یابی و حل مشکلات نیست، فقط یکی را پیدا کن که تقصیرهارا گردشش بیندazı.

• کم نیاور. تمام کاسته‌ها و خطاها را می‌توان در پشت نقابی از وقاحت و گستاخی پنهان کرد. هر چقدر که جرمت بزرگتر است باید پرروپیات هم بیشتر باشد.

• تمام قوانین برای این به وجود آمده‌اند که نقش شوند، اما فقط توسط تو، اگر کس دیگری این کار را انجام داد دودمانش را بر باد بده.

• اگر از قانونی خسته شدی، مطابق نیازت یکی دیگر بساز؛ اما به محض آنکه به حوادثات رسیدی آن را هم نقش کن.

• هر گز در توانایی‌ها در بدست آوردن هر چیز کثیفی که اراده کنی، شک نکن.

خود من بی‌شعور و بی‌شعوری را بر پایه‌ی اینگونه مشاهدات تعريف می‌کنم؛ یعنی معناری برای تعريف بی‌شعوری، به جای پنهان بردن به تعريف جامع و مانعی که مرسوم است، باید به صفات و علائم بی‌شعوری و بی‌شعورها پرداخت. بی‌شعورها کسانی هستند که فکر می‌کنند قوانین در رابطه با آنها تعريف و معین می‌شود، و آنها تافت‌های گذابشتهای هستند که حق انجام هر کاری که اراده کند را دارند. بی‌شعوری نوعی که از اینچه تشخیص و نظام ارزش‌گذاری
مبتلاان را آلوده می‌کند و باعث می‌شود تا این افراد هر کاری را بدون شایستگی انجام آن، و بدون ذرهای احساس گناه، شرم یا پشیمانی انجام دهند.

آیا واقعاً بیشعوری مرض است؟ پاسخ من به این پرسش یک «بله» قاطع و بلند است. بیشعوری مرضی وقاحت و سوءاستفاده از دیگران است. یک بیشعور نمی‌تواند دیگران را تنها بگذارد. اگر یک دست از اشکال گیری بردارد یا دیگران را تحت قهر نکند، جانش در می‌آید.

دلیل دیگر در اثبات این مدعا که بیشعور یک بیماری است و باید با آن مثل یک بیماری رفتار کرد، خصوصیت افزایش تدریجی آن است. به این ترتیب که اگر بدون درمان رها شود، معطل بیشعوری عمیقی تر می‌شود. مثلا در تجارت، بیشعورهای خرده پا سعی می‌کنند که به بیشعورهای طریق اول یا دوم برگ تبدیل شوند. همین مساله، بیشعوری را به یک معطل بزرگ اجتماعی تبدیل می‌کند. ناجاگان ممکن است یکی که می‌تواند فقط صد نفر را در هر روز بدبخت کند ترقی کند و قدرتی به دست یاپورد که بتواند روزانه هزار نفر را بدبخت کند.

مشکل درمان بیشعوری آن است که یک بیشعور معمولا قبول نمی‌کند که بیشعور است. اگر هم عاقبت این واقعیت را به تدریج قبول کند، باید تا میل دارد که تقصیر آن را به گردیدن دیگران بپندازد. از این رو، صرف درمان رفتارهای آشکار وقیح و تهدید آمیز بیشعورها، کافی نیست. چنین تلاش‌هایی فقط منجر به تولید نوع آب زیرکاهت و حرفه‌ای تری از بیشعورها می‌شود که در مقابل هر نهایی و اعتراض مصونیت خواهند داشت.

به جای چنین کارهایی ما باید قوه تنشیص و نظام ارزش‌گذاری آنها را درمان کنیم و کاری کنیم که با وجدان‌سازی، وجدانی که سال‌ها با آن سر و کاری نداشت‌اند، ارتباط برقرار کنند. باید خصایل انسانی بیشعورها را احیا کنیم و شاید چنین کاری، طولانی و طاقت فرسا باشد.
از سوی دیگر، این بیماری به شدت واگیریار است تا آنچه که حتی ممکن است یک درمانگر قوی و با ارائه به راحتی تحت تاثیر استدلالها و دفاعات یک بیشگر قرار گیرد و تا آنچه یک برون که بعد از مدتی یا هم مثل یک بیشگر رفتار کند!

به این خاطر است که ما باید بیشگری را از حالت تابو خارج کنیم و آن را با شفافیت نمایش دهیم. نباید از نامیدن بیشگورها به نام بیشگر شانه خالی گنیم، چرا که همین ملاحظات و تعارف‌های است که باعث می‌شود بیشگورها بیشتر و بیشتر در بیشگوریان غرق شوند.

مدتهای مدیتی، بیشگری یک بیماری «اسمش را نبرد» بود اما اکنون زمان آن رسیده است که واقعیت‌ها درباره این بیماری با شهامت پذیرفته شود و درمان‌ش آغاز گردد. اگر دلمن برای خودمان نمی‌سوزد، باید برای آینده هم که شده این کار را پکنیم. دنیا در خطر است.

تمرین‌ها

۱- آیا هر گز مثل یک بیشگر رفتار کرد یا؟
۲- آیا کسی را تا به حال تحقیر کرده‌اید، یا دوست داشته‌اید که چنین کاری بکنید؟ یک یا دو صفحه درباره آن شخص در دفترمان بنویسید. بعد آن یا بخوانید. فکر نمی‌کنید بیشگر باشد؟
ماهیت بیشوعوری

من خویم، تو بیشوعوری.
- کاردينال پوشینگ

گرچه دو تا بیشوعوری تحت درمان ممکن است درباره تعريف بیشوعوری اختلاف نظر داشته باشند - و طبيعي هم هست - اما در نهايت هردو قبول دارند که بیشوعورند و از این رو می توانند با هم بحث کنند، از احساساتشان حرف بزنند و علایق مشترکشان را با هم در میان بگذارند. عوامل و اشتراکات بسیاری وجود دارند که مجموعا ماهیت بیشوعوری را تشکیل می دهد.

بهتر است این عوامل مشخص شوند تا بیشوعورها را بهتر بشناسیم. پیش از پرداختن به این عوامل، ذکر نکته ای ضروری است. در هنگام مطالعه فهرست مولفه های تشکیل دهنده بیشوعوری، ممکن است کشف کنید که خودتان هم بیشوع هستید و تا حالا نمی دانسته اید. اشکالی ندارد و اصلا به این معنا نیست که شما آدمی بی ارزش، فاسد و علیه هستید؛ بلکه صرفا به این معنایست که بیشوع هستید. درک درست این مساله، شانس بهبودی را بالا می- برد.

بیشوعورا نیايد بابت بیشوعوری شان، بیشتر از بچه اوریون گرفته ای که باعث شده تمام پچه های مدرسه در معرض ابتلا به اوریون قرار بگیرند، سرزنش

1 - Cardinal Pushing
شوند. بیشوعه‌ها مرضی گرفته‌اند که باعث شده از جامعه طرد شوند اما به این حال می‌توانند شفا پیدا کنند. هرچه مشکل زودتر کشف شود معالجه‌ی آن ساده‌تر است.

بعضی از بیشوعه‌ها این بیماری را از والدین بیشوعشان می‌گیرند؛ عده‌ای را موفق‌ها و همسران بیشوعشان آلوده می‌کنند؛ برخی قربان آئین‌های بدل هستند و برخی با گذراندن دوره‌های آموزش خودبایری و بالا بردن اعتماد به نفس به بیشوعی متلا می‌شوند. ردیابی موارد دیگر مشکل‌تر است اما معمولاً گوش دادن به موسیقی پانک راک¹، تماشای شویه‌های تلویزیونی یا عضویت در شبکه‌های کابیل هم به تأثیر نیست.

بیشتر افراد خودشان هم از بیشوعی بددشان نمی‌آید. یک دلیل ساده‌ای گراپش آدم‌ها به بیشوعی این است که با بیشوعی زودتر می‌توان به هدف و منظور رسید. مثلاً بیشتر خبرنگاران جوان در ابتدای کارشان مثل یک آدم محجوب رفتار می‌کنند؛ اما همینکه به عنوان یک خبرنگار تلویزیونی مشهور شدن، به صد نفر تنها می‌زنند و پنجاه نفر را زیر دست و پا می‌گیرند تا اولین کسی باشد که گزارش می‌کند. و به این ترتیب بیشوع جدیدی به وجود می‌آید.

به شاطر آنکه در اجتماع همیشه به کسانی که زودتر از دیگران به چیزی دست می‌یابند، پاداش داده می‌شود؛ اینطور به نظر می‌رسد که بیشوعه‌ها آدمهای موفق و پیروزی هستند. در تجارت، همیشه کسی که بهتر بتواند ایده‌های دیگران را بدهد، موقعیت بهتری بدست می‌آورد و در دولت هرچقد رکس بتواند بهتر و ظریفتر خواسته‌های مورد را نادیده بگیرد، مقام بالاتری را از آن

¹ - Punk rock
خود می‌کند. نسل جدید، بیشتردیما را موفق‌تر می‌بینند و با این دیدگاه احمقانه.

خود را تحت تاثیر بیشمار قرار می‌دهد.

ماندگانه، بیشمار بیشتردیم و مرز نمی‌شناسند. یعنی مثلا مردم را زیر دست و

پا گرفتن تبدیل به نوعی اعتیاد می‌شود که معتاد سیرمونی ندارد و آنقدر بی

وقفه به اعتیاد خود ادامه می‌دهد تا بالاخره یک روز اشتباه یک نفر بیشمارتر از

خودش را زیر دست و پا بگیرد و خودش را به خاک سیاه بنشاند.

بیدختی اینجاست که اکثر بیشمارها به هر جان گندی باشند از پس کار و

زندگی زناشویی‌شان برمه‌ی آن‌ها و خود زناشویی بیشماری آنها بسیار دیر ظاهر می‌شود

به نحوی که روند نابودی ۳۰۰ تا ۳۰۰ سال به طول می‌انجامد اما از همان روز

نخست اثر خود را می‌گذارد. یک درمان‌گر به نام ایوان هورنی ۱ می‌گوید: «یک

بیشمار به کارهاش به این صورت می‌رسد که یکی دیگر را پیدا می‌کند تا به

کارهاش رشد گذشته کند، اما وقتی که آن شخص بالاخره از سواری دادن به او

خودداری کند، با سر به زمین می‌خورد.»

یک بیشمار سعی می‌کند که با تسلط بر دیگران، بر زندگی خودش

مسلط باشد. او هرگز مشکلی را خودش حل نمی‌کند بلکه تنها کاری که می‌کند

این است که تقصیر آن را به گردن کس دیگری بیندازد. اما سرانجام تمام این

تلاش‌ها برای پنهان کردن اشکالات و تقصیرها شکست می‌خورد و مشکلاتی که

دو یا به‌دیپو روز هم انباهش و پنهان شدن آنها، پیروی می‌زند.

خلاصه آنکه بیشمار کسی است که کارهای اشتباهی را به روش‌های

اشتباهی و با دلاپی اشتباه انجام می‌دهد. بعضی از خصوصیات بیشمارها را

دقیقت بررسی می‌کنیم:

---

۱ - Ivan Horney
مراقبت‌خواهی

همیشه باید عدایی مثل نوکران دست‌به‌سینه‌انه از بیشودها مراقبت کنند.

فرقی نمی‌کند که مادرشان باشد یا زیردستشان. باید همیشه مطمئن باشند که افرادی وظیفه حفاظت و تر و خشک کردن آنها را بر عهده دارند. در عالم تجارت، مدیرانی وجود دارند که عقیده دارند دیلی وجود داشتن دیگران آن است که همیشه آنها را تایید کنند و تقصیرها را به گردند گیرند تا وجوه آنها آسیبی نیزند. در کارهای دولتی هم دسته‌ای از مسئولان هستند که برای هر کاری که به آنها محول شود، دو نفر را به کار می‌گیرند و از این رو هیچ‌ وقت مجبور نیستند که هیچ کاری را انجام بدهند.

بیشودها:

- اعتقاد دارند که تمام آدم‌های روی کره زمین وظیفه دارند که خواسته‌های آنها را برآورده کنند و اسباب عش‌تشان را فراهم کنند.
- در کارهای دیگران دخل‌ت می‌کنند.
- از اینکه دیگران به فکر خودشان باشند ناراحت می‌شوند.
- ناراحتی می‌شوند اگر کسی از آنها به‌خواهید به فکر خودشان باشند.
- هر نوع وظیفه‌ای نزد آنها حکم توهین شخصی دارد. به همین دلیل بچه‌ها همیشه برای آنها ناخوشایند هستند.
- از مشکلات دیگران خوشحال می‌شوند چرا که در این مواقع توجیهی برای اشتباهات خودشان می‌یابند.
- از دیگران انتظار دارند که خواسته‌های آنها را پیش‌بینی کنند، حتی اگر شده با یا کردن کف دستشان.
• با دقت حواسشان هست که به دیگران بفهمانند به آنها بدهکارند.

• طوری به دیگران کمک می‌کنند که از آن پس هرگز از آنها

چیزی نخواهند.

اعتماد به نفس

از آنجاییکه بیشتر مهارت خاصی در شانه خالی کردن از بار مسئولیت

و نادیده گرفتن واقعیت‌ها دارند، از اعتماد به نفس بالایی برخوردارند. یک

روانپزشک به نام چارلز کامبربوند ۱ می‌گوید: «میزان اعتماد به نفس بیشترها

غیرقابل تصویر است. اگر ملکه انگلستان از زندانی پازدید کند و در این میان به

سلول یک بیشتر نزدیک شود، اجر مطمعن خواهد شد که ملکه شخصاً به

دیدارش آمد و از زیارت بسیار خوش‌شوقت می‌شد.» بیشترها:

• از خودممنون‌اند.

• ایمان دارند که موهبتی الیه برای جهان‌نیان هستند.

• باور دارند که همه می‌خواهند ازنظرات آنها را در مورد همه چیز

مستفيض شوند.

احساس می‌کنند که خدا به آنها وحی کرده تا هر کس که عقیده‌ای

متفاوت با آنها دارد را مجازات کند.

در خرچ کردن پول دیگران خبره هستند.

در هر کاری که حرفسان به منی بیایید، خبره هستند.

عاشیق این هستند که کاری کنند که دیگران مثل مار به خودشان

پیچند.

به خودشان قبول‌اند که هرگز اشتباه نمی‌كنند.

1 - Charles Cumberbund
• همیشه می‌تواند کسی را پیدا کند که تقصیراتشان را گرداند او بیندارد.

• انتظار دارد که اگر پرستش نمی‌شود دست کم به شدت سطیش شود.

• اعتماد به نفس خودشان را با تحقیق و استهزای دیگران تقویت می‌کند.

سرکوبی

پیش‌آورها می‌تواند دیگران را سرکوب کند اما کسی نمی‌تواند آنها را سرکوب کند، مگر یک پیش‌آور بزرگتر.

تهاجم

پیش‌آورها اصولا نسبت به همه چیز حالت تهاجمی دارند. آنها در جنگ حالت تهاجمی دارند، در صلح حالت تهاجمی دارند و حتی در گفتگو دوستت دارم، هم حالت تهاجمی دارند. هیچ‌کدام از این موقعیت‌ها هم که دست ندهد، جلوی آینه حالت تهاجمی به خود می‌گیرند.

در این موقعیت پیش‌آورها معمولا حالت تهاجمی به خود می‌گیرند:
• وقتی که صبح از خواب برمی‌خیزند.
• موقعیت که احساس کند تسلطشان بر دیگران کمتر شده است.
• هنگامی که از آنها انتقاد شود.
• وقتی که فرمان چیزی در دستشان قرار بگیرد.
• زمانی که مچشان در هنگام خلاف کاری گرفته شود.
• موقعیت که اقتدارشان به چالش کشیده شود.
• وقتی قرار شود قسط عقب، مانده شان را پردازند.

تعصب فکری

تمام احساسات نسبت به احساسات تعصب دادند وسعی می‌کنند با توجه به دلیل تراشی برای وقاحت و مردم آزاری شان، در احساسات خود ثابت قدم باشند. به همین خاطر جرای نمی‌کنند حتی یک لحظه از موضع خود عقب خود به مسیر مبادا آن اندک و جدایی که در وجود شان باقی مانده، مجبور شان کند که با خود شان رودرو شوند.

از این روز موارد زیر دغدغه اصلی و مشغولیت ذهنی بیشتر

بی‌شعورهای:

• توانایی شان در اینکه بتوانند همیشه خود را صاحب قدرت و برتری نشان بدهند.

• وجهه شان. تمام وجود آنها وجهه است و اگر وجهه شان را از دست بدهند، چه‌گونه بتوانند باقی نماند.

• اطمینان از اینکه همیشه کسی هست که بتوان گناهان را به گردنه او اندکت. یکی از دلایل اصلی ازدواج و بی‌جهت دار شدن بی‌شعورهای همین امر است.

• دشمانشان و اینکه آنها دارند چه کار می‌کنند.

• دوستانشان و اینکه آنها دارند چه کار می‌کنند.

• حساب و کتاب دقیق بدهکاری‌های دیگران به آنها.

• اطمینان از اینکه عالم و آدم به فهمند که ماشین آنها از مال همسایه‌های‌شان بهتر است.

• اطمینان از اینکه مبادا آدم معمولی محسوب شنود.
وقاحت

از نظر یک بیشعر زندگی یعنی وقاحت و پروری. حتی حرف زدن و اbras عقیده بیشعر هم، صرفا یک راه برای وقیح بودن اوسط. بیشعرها:

- هرگز برای هیچ چیزی در صف نمی‌ایستند و همیشه راهی برای یک چهار پیدا می‌کنند.

- هیچ‌گاه خواهش نمی‌کنند. همیشه دستور می‌دهند.

- هرگز تحسین نمی‌کنند، مگر آنکه بخواهند با تحسین یک نفر دیگر، به پچشان سرکفوت بزنند و بگویند: «تو چرا نمی‌توانی مثل او باشی.»

- فقط با یک لحن حرف می‌زنند: نیشدار.

- داد می‌زنند، البته اگر تشخیص بدهند که لازم نیست هوار باشند.

- دوست دارند که کار دیگران را به اسم خودشان ثبت کنند.

- تا زمانی که شما پاسخ حملات آنها را ندهید، حمله می‌کنند.

- صحنه وقوع تصادف را به هم می‌زنند فقط به شرطی که توه ماشین گیر کرده باشند.

- اعتقاد دارند که نزکت، یکسری قواعدیست که ساخته شده تا فقط دیگران در مورد آنها به چا بیاورد.

- معتقدند روزی خوب است که در آن روز مجبور نشوند به دیگران

- چیز خوبی بگویند.
تسلط داشتن بر دیگران

اکثر بیشعورها برای تسلط داشتن بر دیگران زندگی می‌کنند؛ از این رو همیشه به خاطر از دست دادن تسلطشنان، چه بر زندگی خودشان و چه بر روی زندگی کسانی که آنها را تحت تسلط خود درآورده اند، نگران هستند.

بیشعورها برای تداوم این احساس تسلط:

• قوانین را بر حسب حداکثر بهره‌کشی از دیگران، دستکاری می‌کنند.

• همه باید از این قوانین پیروی کند، به استثنای خودشان.

• بر اساس منافع و سیاست‌های خودشان، قوانین را دائما تغییر می‌دهند. این کار باعث می‌شود که هر وقت لازم شد به آسانی دیگران را سرزنش کند.

• با تملق و چاپلوسی سعی می‌کنند به مقامات بالاتر پرسند.

• دور و بر خودشان را پر از آدم‌های چاپلوسی می‌کنند که جز تملق کار دیگری بلد نیستند.

• عاشق این هستند که به دیگران یادآوری کندن مسئولیت خطیری بر عهده دارند.

• به بچه‌هاشان اینطور تلقین می‌کنند که وظیفه و اصول تنها دلیل وجود داشتن آنها این است که پدر و مادرشان را سرربند کند.

شادمانی و شوخ‌طبعی

احتمالاً سخت‌ترین لحظات عمر یک بیشعور وقتیست که لازم باشد با دیگران شاد باشد یا دیگران را شاد کنند. یکبار که یکی از عمه‌های بیشعورم را برای شام شب کریسمس دعوت کرده بودم، او حاضر شد دلایلی را که به خاطر
آنها نمی توانست ذرهای احساس شادی داشته باشد. یا به من گفت؛ اما درست در همان لحظهای که همه شروع به گفتن تبریک و کریسمس مبارک، به همراه گر کرده بودند تا من را خوب دمغ کنند.

بیشمردها می توانند:

- پوزشند.
- ریششند.
- به بدختی دیگران بخندند.

وقتی که تیزبازی در می آورند از شادی در پوست خود نگنجند.

- با استهزا همیگی را به لجن بکشند.

اما به هیچ وجه نمی توانند در کنار دیگران شاد باشند یا با شوخ طبعی دیگران را شاد و خوشحال کنند. به ویژه ظرفیت شوخی با خودشان را ندارند.

انكار

بیشمردها ایکار را نوعی هنر می دانند و حتی بعضی وقتها به ایکار به مثابه دین و آین می نگرند. آنها هر چیزی را تکذیب می کنند و همین یکی از راههای به دام اندرونی آنهاست. هر چیزی را که می خواهد تایید کنند برعكس به آنها بگویید، در نتیجه آنها با ایکار آن، خواسته و نظر شما را تامین می کنند.

بیشمردها:

- معتقدند که هیچ اشکال و مشکلی ندارند.
- معتقدند که هر گز اشتباه نمی کنند.
- آنموند که هرگز باعث و بانی مشکلات نبوده و نیستند.
- گفتن هر گفتهای را که به‌خواهی به آنها استفاده شود ایکار می-کنند.
از "نقد سازندگان" استقبال می‌کنند اما هر نقیذ که به نفعشان نباشد

را مغرضانه و مخرب توصیف می‌کنند.

尼亚زی به پرده‌ها از تناقض احساس نمی‌کند. البته آنها ذوالکتین

هم نیستند، بلکه به تعداد مورد نیازشان ملاک و استاندارد تولید

می‌کنند.

معتقدند که حقيقة فقط ابزار است در خدمات راهی و آسودگی

آنها.

فکر می‌کنند که "اخلاق" کلمه‌ایست کاملاً چرند و بی معنی.

ارعاب

پیشعارها عاشق به اسارت گرفتن دیگران هستند. روزی که قانون لغو

برده‌داری پس از شکست جنوبی‌ها در پایان جنگ‌های داخلی آمریکا به تصویب

رسید روز عزای پیشعارهاست. البته پس از آن هم پیشعارها بیکار نشسته‌اند.

آنها کشف کرده‌اند که با ارعاب و اسارت فکری و روایی دیگران، می‌توانند با

آنها همچون برده رفتار کنند بدون آنکه نگران شکسته شدن قانون یا هزینه

های نگهداری برده‌ها باشد. در واقع، یکی از راه‌های انداده‌گیری شدت

پیشعاری یک پیشعار، تعداد برده‌های است که ابر این طریق در یک زمان

واحد می‌تواند داشته باشد.

پیشعارها:

• از دیگران انتظار دارند که عیش آنها را فراهم آورند.

• هر کسی را که به اندازه‌گیرانه احتمال باشد، برده خود می‌کنند.

• از اینکه پیشعار دیگری به‌خواهد برده‌های آنها را از چنگشان بقاپد

وهمه دارند.
همیشه آماده تراساندن هستند.

همیشه می‌کوشند که در تجاوز به حقوق دیگران از حقوق عادلانه-

ای برحوردار باشند.

اگر به قدرت برسند شیب عیدی امین ۱ خواهند شد.

---

۱۱- عبدی امین رهبر، پادشاه، فرمانده ارتش، رئیس جمهور مادام العمر و به طور خلاصه همه کاره کشور اوگاندا از سال ۱۹۷۱ تا ۱۹۷۹. هر چند که یک مشق و پس از عیدی امین پیشونه زیادی به قدرت رسیده، اند و خواهند رسید، سرگذشت او به عنوان یک نمونه کلاسیک از نوع حاکم به یکی از این دیکتاتوران. بیشتر امین (نام کامل: عبدی امین دادا اومو) در اواست دهه ۱۹۷۰ در یکی از مناطق شمالی اوگاندا به دنیا آمد. پدرش گداوری بود و مادرش یک تاجر بود. امین خاطر مادرش برکنار یا بزرگ کرد. امین برعکس کسب دانش در کسب علیه مهارت زیادی داشت. وی خیلی زود به ارتش اوگاندا (که مستعملی بریتانیا بود) پیوست و تا سال ۱۹۸۱ به خاطر شجاعت‌های غور آفرینش در جریان جنگ تسلیحاتی، به درجه سرتان یکم رسید که برای یک آفریقایی در ارتش بریتانیا واقعاً افتخار بزرگ محسوب می‌شود. امین با همیشگان درجه غور آفرینان دیگر یکی از این قهرمانان مورد آن ناحیه شرکت کرد که تحقیقات بعدی داد به سبب از کشتهدگان این قهرمان شکنجه و در مواردی زندگی یافته به قسم شد. چند ماه بعد در ۹ اکتبر ۱۹۶۲ اوگاندا استقلال پیدا کرد. نخست‌وزیر اوگاندا در این زمان شخصی به نام «میلیون» بر گفت. بود که یکی از خانواده‌هایی بود که سختی و در دیده‌های امین می‌دانست. امین مدارج ترقی را با سرعت بیشتری پیمود و به زندانی و بعداً جانشین فرماندهی نیروی هوایی اوگاندا رسید. در سال ۱۹۶۶ به دنبال رسیدن بر گفت و امین در جریان قاچاق طلا، آن دو علت پادشاه وقت کوچت کردن، امین خود را رئیس جمهور مادام العمر اوگاندا نامید و امین به سرلشگری و فرماندهی رئیس رسد. در سال ۱۹۷۱ زمانی که اوپوتی خارج کشور بود، امین کوچت کرد.

دولت امین، کلکسیونی از ناموفقی ها در زمینه‌های مختلف بود و او هم مانده همه دولت‌های پیش‌بین جهان سومی ناکامی‌ها را به گردن دموکراتیک می‌انداخت و آن را سرکوب کرد. البته او در راه خودش نوآوری‌هایی هم در زمینه عدالت داشت، مثل حکومت او علیه بر مردم عادی و آزادی خواهان، نظام‌های اوگاندا را نمی‌خواند. در سال ۱۹۷۹ به ابتدا، رهبری اوگاندا به قدرت رسید. به جنگ به خصوص به منطقه طبق آمارها در حدود ۹ هزار سرباز از زبان لومو تنیده بر حاکم امین به قدرت رسیدن. وی نشان داد که به خصوص رزمندگی از تحرکات ملی در و در والیوندین اطلاعیه بود. او بعداً این افراد در اسرائیل بود اما بعداً بر مردم فلسطین حمایت می‌کرد. امین مشک‌آلی سیاست‌مداری را به قدرت رسیده بود. ابتدا طرفدار شیرین کاری برابر جلب توجه رسانه‌ها و بود. در یک مورد دستور داد که چندین فرد از بازوران انگلیسی، و یا بر سری‌های حمل کنند و بعد در مقابل وی زانو بزنند و سرود و فردی در بخوانت. آنها هم هیچکدام این کار را خواست.
عشق
سرازندگی یک بیشمر عشق ورزیدن است، منتها به خودش. به قول یکی از بیماران «تنها مرام یک بیشمر آن است که فقط به خودش عشق بورزد؛ کاری که وقتی یک بار تجربه شد، آدم دوست دارد باز هم تکرارش کند.» البته مشکلی در اینجا وجود دارد و آن اینکه چون بیشمرها بر اساس طبیعتشان نمی‌توانند کس دیگری را دوست بدارند (بجز مواقعی که یک منافع‌شناس در میان باشد) فهمشان از مقوله عشق به‌سیار محدود و تک بعده‌ی می‌شود. مثلاً آنها می‌توانند ببخشند، اما فقط خودشان را. تصویر اینکه می‌توان دیگران را هم بخشنده به سختی برای یک بیشمر قابل پذیرش است. سیاره عشق یک بیشمر، سپارک بسیار کوچکی است که بر روی آن فقط برای یک نفر جا هست و کس دیگری را به آنجا راه نیست.

بیشمرها عاشق این چیزهایند:
• خودشان.
• موقعیت‌شان.
• ثروت.
• مقامشان.

را انجام دادن و در مقابل قراردادهای بسیار سودآوری پستند. به قدری سودآور که گفته می‌شود صدها تاجر اروپایی برای حمل عدی امن و سرد خواندن در آن سال اعلام آمادگی کردن. احتمالا در راستای فراگذاری که خصوصه اصلی سیاست‌دارهای بیشمر است عیبی امین در سال 1978 برای جیران نابودی اقتصاد و کشاورزی و صنعت اوگاندا دستور حمله به تانزانیا صادر کرد. ارتش عیبی امین که تقریباً تمام بودجه اوگاندا را مصرف می‌کرد به تانزانیا رفت و یک سال بعد بر گشت، در حالیکه نیروهای ارتش تانزانیا و اعضای بعیدی ارتش اوگاندا به دلالش بودند! امین شکست خورد و به نزد کسانی رفت که باید می‌رفت. ابتدای به نزد مقرر قاضی در لیبی و سپس صدام حسين در عراق و در آخر پیش ملک فهید در عربستان سعودی. سرانجام در سال 2003 در همان جا درگذشت. م
فاکاری

کلمه‌ایست که در قاموس بیشغورها معنایی ندارد مگر به این مفهوم که
دیگران تسلیم خواسته‌های آنها بشوند. هر گز از هیچ بیشغوری نخواهید که
چیزی را رها کند، حتی اگر واقعا به نفعش باشد. بیشغورها ذاتا اهل رها کردن
نیستند و اصولا نمی‌توانند چیزی را از دست بدهند. از آن سو اگر از یک بیشغور
پرسید «ممکن است لطف کنی و این دوتا بیلی سیاش‌ای مسابقه فوتبال را از من
قبول کنی؟» مجبور می‌شود که دست رد به سینه‌تان بزند چرا که از او خواسته‌اید
لطفی در حق شما یکد. راه درست برای چنین درخواستی این است که بگویید
بیین، می‌خواستم تو را با خودم ببرم تماشای مسابقه فوتبال، اما راستش به چهام
هم همین قول را داده‌ام. تو که نمی‌پایی؛ می‌پایی؟» در این صورت از در عرض
دو دقیقه با هر دوز و کلکی که شده، هر دولبیت را از چنگ‌شما درمی‌آورد و
حتی اگر به قیمت به هم زدن همه برنامه‌هاش باشد، از آنها استفاده می‌کنند.
ارتباط

بیشمارها عاشق حرف زدن هستند، به خصوص درباره خودشان. ضمنا آنها در حرف زدن به صورت مخفشترین و مبهمترین حالت‌های ممکن، استاد هستند. با این روحیه راهی می‌تواند از زیر بار هر مسئولیتی برای ادعاهای خود شانه خالی کند و هر چیزی را بعداً اکنار کند. مثلاً یک بیشمار سیاستمدار هیچ باکی ندارد که معنی چیزی را که گفته چند بار تغییر دهد تا به مذاق مردم خوش آید.

بهترین لحظه برای یک بیشمار وقتی است که از وی خواسته شود که برای برنامه‌ها و پروژه‌ها قواعد را بیان کند یا حاکم ارائه دهد. اما یک دانش‌پژوه با کمترین کلمات ممکن چنان وانمود کند که انگار تمام گذشته‌های احتمالاً را هم می‌داند. آن‌گاه وقتی همه گیج شدند این فرصت را یک یاد که بادی به غبب بین‌زند و دوباره مطلب را تکرار کند تا بدين وسیله به دیگران، به خاطر این که دفعه اول نفهمیده‌اند چه گفته است، احساس حیات دست به دهد. ۱

۱ - برخی از مدیران ایرانی در این زمینه ابتکار جالبی دارند که در نگاه نخست، عکس روحی که دکتر کرمنت ذکر کرده به نظر می‌آید وی از حیات ویژه ای است. آنها در آغاخ جلسه‌ای که حتی راجع به موضوع آن هم اطلاق ندارند، با یکدیگر یا برای گزاره‌ای از حاضران می‌خواهند تا ابتدا آنها نظرات خودشان را ابراز دارند. سپس با گوش دادن به حرف‌های آنها، ضمن کسب اطلاع کلی در مورد موضوع بحث از دیدگاه های مختلف راجع به آن مطلع می‌شوند. در انتها، جناب مدیر که تا به آن موقع با فروتنی در حال استماع نظرات زیرساخت و مشاوران بوده است، شروع به اظهار نظر می‌کند که در طی آن مشخص می‌شود ایشان به تنها بر ابتدای جمع حاضر درباره موضوع جلسه‌ای ایجاد کنند و هر کدام از حاضران فقط به یکی از نظرات ایشان رسیده، نیز به آن اشاره شده بود: با این حال حتی مسئول نه، شخص خاص دوم صورت تجلی لقب می‌شود تا در صورت پیروز

هر گونه عاقبت سوئی در آینده کلیه مسئولیت‌ها می‌توانند می‌شود. ۱
به این ترتیب، این بیشمرد با زرنگی زمین امور را در موردی که هیچ سرمشتهای در آن ندارد در دست می‌گیرد و بقیه را خسته و درمانده به دنبال خود می‌کشد.

بیشمردها وقتی که ارتباطی با دیگران برقرار می‌کنند:

- عیب جویی می‌کند.
- خودشان را بزرگ نشان می‌دهند.
- آن چیزی که منظورشان است را نمی‌گویند.
- آن چیزی که می‌گویند مرادشان نیست.
- خودشان هم معنای حرفشان را نمی‌فهمند.
- اهمیتی به دانسته‌های دیگران نمی‌دهند و طوری حرف می‌زنند که هیچ که همه با آنها موافقند.
- برای حفظ کردن خودشان دروغ می‌گویند.
- برای تخریب دیگران دروغ می‌گویند.
- برای مزدراش دروغ می‌گویند.
- بنا به عادت دروغ می‌گویند.
- واقعیت‌ها را تحریف می‌کنند.
- گزارش‌ها و آمار را اگولک می‌کنند.
- همیشه با احساساتشان صادقند البته مادامیکه احساساتشان مملو از عصبانیت، ناراحتی و خشم باشد.
- هرگز نظر کسی را جویا نمی‌شوند مگر اینکه قصد دزدیدن ایده‌های اورند. یا را داشته باشند.
- هر وقت که ذره‌ای احساس کنند حقشان خورده شده کولی‌بازی درمی‌آورند.
• هر وقت کسی متجاوز شود توسط آنها حقش خوردیده شده یا مورد ظلم قرار گرفته، سریعا موضوع بحث را عوض می‌کنند.

گوش دادن

بيشعورها شنونده‌های خوبی هستند. آنها در کشف نقطه ضعف‌ها و نقاصی معنی‌داری داشتند. همکاران و دشمنان دارند تا از اطلاعات در زمان مناسب سوء استفاده کندند. علاوه بر این با تظاهر به گوش دادن، تحسین دیگران را هم بر می‌انگیزند؛ اما واقعیت آن است که در پس این تظاهر به گوش دادن، آنها هیچ چیزی نمی‌شنوند.

رواداری و مدارا

بيشعورها دوست دارند که همیشه خودشان روی قله باشند و دیگران ته دره‌ی زمانی که وضعیت به این منوال باشند آنها با شما با مدارا رفتار می‌کنند اما اگر سعی کنید که در این وضعیت تغییری ایجاد کنید، مثل خودتان را بالا بکشید آن‌وقت دل آنها را خواهد کشست و در این صورت هرچه دیدید از چشم خودتان دیده‌اید. مقرر و قاب ناگواری هم که پس از دلشکتگی آنها برای شما رخ خواهد داد، طبق معمول، بیشعورها نیستند.

بيشعورها عاشق حد و مرزند و به دیوارها عشق می‌ورزند. آنها در سر کارشان، سعی می‌کنند با هر وسیله‌ای که شده‌برای خودشان محدوده ایجاد کنند تا به همکاران و رقبایشان هشدار دهدن که ناپای به قلمرو آنها نزدیک شوند. در خانه هم همین کار را به نوعی دیگر انجام می‌دهند تا مطمئن شوند که همسر و بچه‌هایشان نمی‌توانند زیاد به آنها نزدیک شوند و از عمق بوسیدگی آنها مطلع شوند.
پیشگوهای با هر چیزی کنار می‌آیند به شرط آنکه در محدوده‌ی حد و
مرزهایی که آنها معین کرده‌اند چا بگیرد. دنیای کوچکیست، نه؟
در نزدیکی پیشگوهای روادایی یعنی:
• شما باید هر چیزی را که آن‌ها اراده‌ی کند را بدارید.
• شما باید هر نظر و ایده‌ی مزخرفی را که آن‌ها دارند را بدانید.
• هر چیزی که اشتباه است حاصل کار شماست.
• هر کسی که می‌خواهد به آن‌ها برسد باید باید نابود شود.

اعتماد
تنها چیزی که می‌توان در انجام آن‌ها به پیشگوهای اعتماد داشت،
دروغگویی و دسیسه‌ی چندی در مورد هر چیزی است که آن‌ها گمان می‌کنند به
آن علاقه‌ی دارند، حتی اگر ناداشته باشند. اما در مورد اعتماد آن‌ها به دیگران
چندان چیزی وجود ندارد. آن‌ها با تنهایی زندگی می‌کنند، و البته همیشه هوش و
استعداد عجیبی برای فراهم‌کردن آوردن وسایل راحتی خودشان دارند.

خشم
یکی از چیزهایی که پیشگوهای استثنایا خوب از عهده‌ی آن بر می‌آیند،
xشم و عصبانیت است. آنها از آن دسته‌ی آدم‌هایی نیستند که گاهی از کوره
در می‌روند بلکه همیشه از کوره در می‌روند. یک پیشگو اعتماد دارد عصبانیت
بهترین وسیله برای روان‌پرداختی با جهان درنده‌ای است که در آن زندگی می‌کنیم.
شعار او این است: «هرگز با یک آدم عصبانی مثل خودش رفتار نکن، بلکه به
برابر عصبانی تر رفتار کن.»
پیشگوهای در مواقع زیر عصبانی می‌شوند:
صبح که از خواب بیدار می‌شوند.
روزنامه صبح دیر بررسد، حتي اگر مشترک نباشند.
قهوه‌شان سرد باشد.
دیگران دستورهای آنها را با دقتی که گفتته‌اند انجام ندهند.
دیگران دستورهای آنها را با دقتی که گفتته‌اند انجام به‌نهاد اما
همین امر باعث خراب شدن وچه‌ی آنها بشود.
دیگران نتوانند پیش‌بینی کنند که آنها چه می‌خواهند، حتي اگر
خودشان هم ندانند.
پیرون بارانی باشد.
پیرون آفتانی باشد.
کسی در حرفشان چون و چرا کند.
کسی تناآشنک را رو کند.
کسی ناشد که تقصیر اشتیاق‌نشان را گردن او بیندازند.
کسی بخواهد آنها را برای کاری که کرده‌اند سرزنش کند.
دوستی از آنها تقدیم ای وام کند.
دوستی بخواهد طلبش را از آنها بگیرد.
دیگران از آنها توقع داشته‌باشند که مسئولیت شناس باشند.
بچه‌هایشان مثل بچه‌ها رفتار کند.
بچه‌هایشان مثل برگترها رفتار کند.
دیگران از آنها توقع داشته‌باشند که مثل آدم‌های بالغ رفتار کند.
همسرشان از اظهار علاقه‌های ساختگی‌شان خسته شود.
کسی که با یا رابطه دارند از اظهار علاقه‌های ساختگی‌شان خسته
شود.
رابطه جنسی

بیشتر بیشعورها، چه زن و چه مرد، خوددارپایی را به ارضاِ نیازهای یک‌شريك جنسی ترجیح می‌دهند. با این حال یک بیشعور هم می‌تواند فرق بین تصور چیزهای لذیذ با خود‌ چیزهای لذیذ، را تشخیص دهد. بنابراین آن‌ها سعی می‌کند که یک زندگی جنسی معمولی داشته باشند.

چنین چیزی برای بیشعورها یعنی اینکه:

• آنها رابطه‌ی جنسی دارند اما نمی‌توانند از آن لذت ببرند. این مساله به ویژه در مردان زنان صادق است.
• آنها رابطه‌ی جنسی دارند اما نمی‌گذرند شریکشان از آن لذت ببرد. این مساله به ویژه در مردان زنان صادق است.
• آنها رابطه جنسی را به عنوان ابزار برای تسلط بر شریک جنسی شان به‌کار می‌برند، معمولا با تظاهر به‌سردرد.
• آنها رابطه جنسی را به عنوان ابزار برای تنیه شریک جنسی شان به‌کار می‌برند، عموما با تظاهر به عدم تمایل.
• رابطه‌ی جنسی مهم نیست مگر اینکه در حین آن بتوانند کنک کاری کنند.
• آنها رابطه‌ی جنسی دارند اما هرگز درباره‌اش حرف نمی‌زنند.
• آنها درباره‌ی رابطه‌ی جنسی حرف می‌زنند اما هرگز تجربه‌اش نکرده‌اند.
• سر لچ و لجبازی تصمیم می‌گیرند که با وجود زندگی مشترک، غزب بمانند.
• با خیانت چندان مشکل ندارند، منتها از جانب خودشان.
غر زدن

پیشترین حجم نق در دنیا را به‌طوری که تولید می‌کنند. نامی گادفلای1 در

کتاب «هنر غر زدن» می‌نویسد هر کسی می‌تواند به خاطر کمبودها و نابسامانی‌های زندگی غر زند اما فقط یک بی‌شعور واقعی است که می‌تواند درباره چیزهایی که به نظر همه بدون اشکال و حتی پسنده است، غر زند کند. در

یک روز بهاری که به نظر دیگران فوق العاده است، یک بی‌شعور با هم خواهد توانست اشکال گیری کند. اوق شواهد از پنج روز زیبایی باید زیر سقف و در فرصتی بسته کار کند، یا اینکه چه چه پرندگان باعث سردرد او می-

شود. لذت بردن از پنج روزهایی با یک همسر بی‌شعور غر غرو محال است.

بی‌شعورها در موارد زیر غر می‌زند:

• وقتی که دیگران پولی بست پیاپرند.
• وقتی که خودشان پولی بست پیاپرند.
• درباره این واقعیت که باید برای امرار معاشر کار کرد.
• درباره طول مدیتی که پیکار شده اند.
• درباره هوا.
• درباره اقتصاد.
• به خاطر کم توجهی به‌های‌هایان به آنها.
• به خاطر پرتویقی والدینان. «ما که آنها را خانه سالندان
• گذاشتیم توقع دارند که به دیدنشان هم برویم؟
• از آینه در جریان وصیت‌نامه ی پدربرگشان سرسان بی کلاه
• مانده.
• برای سیاست‌های جهانی؛ حتی اگر هیچ دخلی به آنها نداشت باشد.

1 - Naomi Gadfly
رای اینکه چرا به نظر نمی آید هیچکس از آنها خوشش بیاید.
از دست آدم‌هایی که مدام در حال غر یزدن هستند.

شراکت

پیش‌گرفته شراکتی او به همین‌خاطر بسیاری از چیزهاشان را با
دیگران قسمت می‌کند. مثلاً آنها همیشه آماده‌اند که دیگران را در این جور
چیزها شریک کنند:

- بذرخیه‌شان.
- تقصیرها.
- تعهدات.
- نگاه کسالت بارشان به زندگی.
- اضطراب.
- چرند گفت.
- نظراتشان.
- تب خالشان.

در مقابل چند چیز کوچک هم هستند که پیش‌گرفته‌ها دوست ندارند با
دیگران در آنها شریک شوند. از جمله:

- ستایش و تحسین.
- قدرت.
- پول.
- وقت‌شان.
- لحظات پیروزی و موفقیت.
- فرصت‌ها.
• ایده‌های خوب.
• دوستی.
• توجه دیگران.
• سخنان محبت آمیز.

تناقض و معما

یئشورهای همیشه در حکم معمایی برای دیگران هستند. کارهای آنها همانند متناقض و ناساز است که یک جوجه تیغی بخواهد بازکن بفرود. این مشکل پیش از هر چیز به خودفرهنگ و دمدم مزاجی یئشورهای پازی گردید. بر اثر انباشت تناقضها، یئشور عاقبت به چنان وضعیتی دچار می‌شود که نمی‌داند کیست و به چه چیزی معتقد است. یئشورها:

• معمولا در همان حالی که دارند عهدشکنی می‌کنند و دروغ می‌گویند، ادعای تعهد و صداقت دارند.
• در هنگامی که شما دارید صورتحسابشان را می‌پردازید از استقلال و مناعت طبع خودشان حرف می‌زنند.
• وقتی که تمام رشته‌های شما را پنیه می‌کنند، مدعی‌اند که فقط به خاطر خود شما بوده‌است که این کار را کردند.
• هیچ وقت به اندازه‌ی وقتی که دارند راجع به موضوعاتی حرف می‌زنند که هیچ اطلاعی درباره آنها ندارند، خودراز و یکدند به نیستند.
• مدعی‌اند که عاشق خدا و دشمن شیطان هستند در حالیکه از رفتارشان انکار اولی و ارادت به دومی آشکار است.
به چیه باشد. علائم اصلی فرسودگی ناشی از بیشمری این‌ها هستند:

- از غرور داده و بی‌مقاومت خودش می‌شود.
- دیگر به پیوسته‌ای خود اعتقاد راه‌نگارند.
- شریعتی که نامه نوشتند به «سنج صبور» مجلات.
- بیشتر از گذشته خوب‌های نابودی تمام دشمن‌شان را می‌پندند.
- مه‌ریزی از بی‌چاقی به این‌ها واقعیت پی‌می‌برند که مردم از آن‌ها خوششان نمی‌آید.
- مه‌ریزی از بی‌چاقی به این‌ها واقعیت پی‌می‌برند که حتی آدم‌هایی که به آن‌ها ابراز عشق و علاقه می‌کنند هم از آن‌ها خوششان نمی‌آید.
- مه‌ریزی به سوء‌ظن بیشتری دچار می‌شوند: «وای خدا... نکن من یک بیشمری؟»

تهیه‌ی فهرست کاملی از نشان‌های بیشمری ناممکن است. مانند هر بیماری، یک بیشمری هم به صورت‌های بسیار متنوعی رفتار می‌کند. هر
بیشماری زمیا تمام این خصوصیات را از خود بروز نمی‌دهد؛ اما خصوصیاتی که ذکر شدند، امروزه رایجترین نشانه‌های بیشماری در زندگی انسان‌ها هستند.

مفهوم و مفیدترین چیز برای بیشماری آن است که بتواند خودشان را آنگونه که هستند، به عنوان بیشمار بشناسند. به عنوان مقدمه درمان، بیشمار
بايد به‌فهمه که مشکلات او ناشی از مردم و حاصل شرایطی خارج از اراده او
نیست بلکه آنها ناشی از بیماری و نگاه بیمارگونه خودش به زندگی است.

همان‌گونه که آليس گوبر¹ در کتاب ارزشی‌نشدن بیشماری و اگیر دارد
می‌نویسد، یک بیشمار عادی به سادگی می‌تواند ده تا پنج دیگر را به حالات پریشانی، جنون، تهاجم و گناه پاش سازد. بسیاری از بیماران روایی و
آدم‌های افسرده، از هیچ چیزی به اندازه‌ای آدم‌های بیشمار آسیب ندیده‌اند.
بسیاری از بیشمارها، به‌حق از اینکه دور و برشان را افراد عصبی و رواییناحاطه
کرده‌اند شاکی هستند اما آن‌ها توجه ندارند که به خاطر تحمل اعمال و رفتار
آنهاست که اطراف‌شان به این حال و روز افتاده‌اند!

از این رو، چندان فايدة یک ندارد که شخص بیشمار همسرش را طلاق دهد
یا برای خودش بابت سرپرستی پچه‌ها سلب صلاحیت بگیرد یا شغلش را عوض
کند. چرا که در موقعیت جدید نیز آن بیشمار به سرعت دست‌بکار دیوانه
کردن اطرافان خود می‌شود و در طول مدت کوتاهی آن‌ها را هم به افرادی
نیتر اطرافان قبلی خودش تبدیل می‌کند. این کارها بی فايدة است و
بیشماری فقط با یک روش قابل درمان است. بیشمار بايد قبل کند که بیمار
است و دارد دیگران را هم آلوده می‌کند. در غیر این صورت، این حرکت دایره-
وار ادامه می‌یابد و این بیماری تا زمانی که بیشمار مستحیل و شرایط درمان

¹ - Alice Goober
بیماری‌اش را پذیرد همچنان با آن‌فریزی می‌شود. اکنون دست از بیش‌وری بردارد و آدم شریفی بشود. یک باشکور.

درمان می‌تواند فرح بخش باشد. این ادعای ساید برای یک بیش‌وری معمولی عجیب به نظر برسد اما واقعیت این است که زندگی بدون عصب‌پیوند، تقلب، دروغ و سپس چینی (که همین بیش‌وری همیشه به آن مشغولند)، لذت‌بخشتر است. در ابتدا درمان، فرد بیش‌وری گیچ و منگ است و تنها چیزی که براشی روشن است این است که زندگی اش ته و پوج است. اما این احساس پوچی کم کم بهبود می‌یابد و بجايش شعور و احساسات جایگزین می‌شود.

سرانجام روی می‌رسد که بیش‌وری در آن‌یکه نگاه بهبود و واقعاً چیزی بجز خلا و پوچی بیشتر انسانیت و انگیزه و شعور را بیبند و فهمد که چیزهای مهمی را دوباره به دست آورده است. خب، البته ممکن است که آن تصویر واقعاً از آن خودش نباشد و مال زنش یا پچ‌هایش باشد که دارند از پشت سرش به تصویر خودشان در آن‌یکه نگاه می‌کنند. اما همین امر که او و آن‌ها در یک آینه مشترک به خودشان نگاه می‌کنند مايهگی امیدواری و گام مهمی در مسیر بهبودی است.

تمرین‌ها

1. فهرست‌هایی را که در این فصل ارائه شده مرور کنید. هر یک از گیجه چیزی جزو خصوصیات عادی شماست را با عدد ۲ مشخص کنید و اگر اصلاً در شما وجود ندارد به آن عدد ۰ بدهید. به حالات بیانی‌های ۱ بدهید. سپس عده‌ها را جمع بزنید. اگر حاصل جمع بیشتر از ۱۰۰ شد تحتاً برای ادامه زندگی به فکر قطب جنوب یا جهت دره‌های دورافتاده باشید.
۲ برای هر یک از رفتارهای هم این آزمون را انجام دهید. اگر همه آنها امتیاز بیشتر از ۱۰۰ کسب کردن در نظر داشته باشید که چند همچنین با همچنین پرورای؟!
۳ فکر می‌کنید اگر چه‌گینامه شما را می‌نوشت، چند نفر آن را باور می‌کردند و واقعی می‌دانستند و چند نفر فکر می‌کردند که یک هجویه‌ی مسخره و مبتدل است؟
شدت بیشعروری

بیشعروری برای تمام فصول
در خیابان و در بیابان
چه در سنگر، چه در بندر
- از دیوان اشعارِ "زندگی با
بیشعرورها"

برای بررسی و شناخت دقیق بیشعروری، فهرست کردن نشانه‌های فراوان
این بیماری کافی نیست. به عنوان یک بیماری، بیشعروری چنان قدرتی دارد که
همه زندگی انسان را در گیر خود کند و همه افرادی را که در معرض ابتلا هستند
آلوده سازد. تا زمانی که این ویژگی مهم را خوب درک نکنیم نخواهم توانست
درمان عاقلانه‌ای برای آن بیایم.

از بسیاری جهات، بیشعروری مثل پاد می‌ماند. ممکن است باد آرام و یا
شديد باشد، همچنین متناوب و یا غیر یکنواخت. شاید آنقدر ملاضی باشد که فقط
اندکی موهاپان را آشفته کند و یا آنقدر شدید که چادر مسافری‌مان را از جا
بکند. بعضی وقت‌ها هم به شکل گردبادها و توفان‌های مهیب ظاهر می‌شود و
ویرانی‌های گسترده به بار می‌آورد.

مثل باد معمولی، معمولاً بیشعرورها طوری رفتار نمی‌کنند که باعث نگرانی
کسی شود. اما در فرست مناسب، همچون تندباد مهیبی می‌توانند با سرعت و
درندخویی و وشتناکی به دیگران حمله کنند. از این رو، برای بهتر شناختنٴ

89
بیشمردی ضروری است که میزان شدت بیشمردی را تعیین کنیم و همچنین بین‌یک چگونه بیشمردی یاد می‌گیرند که عقاید خود را رقیق کنند و زیر نقباب از نجابت پنهان شوند.

بعضی اوقات برای افرادی نابیشمرد، درک بیشمردی به عنوان یک قدرتی که در کالبد شخص مبتلا نفوذ می‌کند، دشوار است. چرا که بشر با واقعیت‌های قابل لمس خو گرفته‌است. اما واقعیت آن است که بیشمردی همچون قدرتی غالب در کالبد مبتلا نفوذ و در شخصیت اور حلول می‌کند. این فرآیند با اعلام اینکه شخص مغلوب چه کار باید بکند و چگونه باید آن را انجام دهد از سوی قدرت غالب آغاز می‌شود. در ابتدا فرد، از این دخالت و تجاوز به حریم منجزر می‌شود اما پس از مدتها (بیست دقیقه یا همین حدودها) این مسالمه براشی عادی می‌شود و دیگر توجهی به آن نمی‌کند. این قدرت غالب، یعنی بیشمردی را به عنوان بخشی از خود می‌پذیرد و حتی موقعش هم که بشود به آن اتکا می‌کند.

بیشمردی تمام عیار در میان بیشمردیها، مثل گردباد و توفان در میان باده‌است. این نوع بیشمردیها آسیب‌رسانترین نوع بیشمردیها هستند؛ از همان‌هایی که معمولاً عکسشان از تلوزیون به عنوان افراد شرور و جنایتکار پخش می‌شود. بیشمردی تمام عیار، منبع بپایایی از خشم و هیجان و ویرانگری است؛ آنقدر که حتی از تؤی صفحه تلوزیون هم می‌خواهد به دیگران آسیب برساند.

او سرانجام طوری می‌میرد که فقط یک بیشمرد سزوار آن است. در زندگی واقعی، به ندرت یک بیشمرد تمام عیار با بمب و سلاح‌های خودکار برای کشتن متخلفانش به سراج آنها می‌روید. تخصص این بیشمردیها، بیشتر در تخیه و اندی posible شخصیت است هر چند که توانایی آن را دارند که در سایر زمینه‌ها هم نفرت انجیزه، به رحم، خشن و استثمارگر باشد.
جان ۱ آدمی بود که برای یک پیش‌بینی تمار عیار کار می‌کرد. یک بار به او گفتند که باید تا پایان هفته گزارش مهمی را آماده کند و آماده باشند که او به آن روز کاری هفته بعد آن را ارائه کنند. او تمام تعلیقات آخر هفته را روي آن گزارش کرد. تا آن را به بهترین نحو آماده کند و ساعت ۸ روز دوشنبه گزارش روی میز کار ریس قرار داشت. پنج دقیقه بعد ریس به او تلفن کرد. ریس فریاد زد: «ابن گزارش باید تا روز جمعه آماده می‌شد، الان دیگر برای من ارزشی ندارد.»

جان گفت: «اما شما گفتید باید امروز صحیح آن را بدهم.»

ریس پرسبید: «منظورت اینست که من اشتباه می‌کنم؟»

جان جواب داد: «ابدا این طریق نیست. منظورت اینست که حتماً منظور شما را اشتباهی فهمیده‌ام.»

ریس توضیح: «دیگر تکرار نشود.» و گوشی را گذاشت.

جان همیشه تلاش می‌کرد تا آنچه را که به او واگذار می‌کردند به بهترین نحو انجام دهد. اما هیچ وقت آن طور که خواسته بودند، نمی‌شد. او مدام در حال وحشت از خشم ریاست بود حتی اگر واقعاً کارش بی‌عیب و نقص بود و این در حالی بود که ریاست در واقع برای انجام دو کار به او وابسته بود، یکی کار خودش و آن دیگری کار جان.

بهترین راه برای سروکار داشتن با بیش‌عورهای تمام عیار آن است که تا حد امکان با آنها سروکار نداشت! اگر چنین چیزی ممکن نباشد، راهی که جان یاد گرفته بهتر است: رفتار با حداکثر احتیاط.

اصلاً به فکر اینکه آنها تحلیل برونده، پیر شوند و خود به خود خلع سلاح شوند نباشید. این آدانا بینه و استقامت وحشت‌ناکی دارند. آنها سردرد یا زخم
مünde نمی‌گیرند، بلکه خود باعث این امراض می‌شوند! به نظر می‌رسد که روثین
تن اند. آدم‌هایی که درباره‌شان گفته می‌شود: «خدا آنها را نمی‌خواهد و شیطان
هم می‌ترسد که زیاد به شان نزدیک شود»، بنابراین ما گیر آنها افتاده‌ایم.
یک درجه خفیف‌تر از بیش‌عورهای تمام‌عیار، بیش‌عورهای گیر هستند.
این افراد مثل نسیمی در یک روز گرم و مرطوب هستند که غالباً مطبوع است اما
ناغهان چنان شدید می‌شود که کلبه‌ای را از سر آدم بر می‌دارد. آنها می‌توانند
همسایه‌ها و همکلاه بسیار خوبی باشند و می‌دانند که چگونه با دست و دل
بازی، مهراب‌نی، نجابت و کمک به دیگران رفتار کنند؛ البته اگر بخواهد و به
نفع‌شان باشد. بیش‌عوری آنها فقط وقتی که تحریک شوند یا تحت استرس
زیادی قرار بگیرند، ناغهان فوران می‌کند، اما در سایر مواقع کاملاً مثل آدم‌های
معمولی به نظر می‌رسد.

ایدیت ۱ یکی از نمونه‌های کلاسیک این نوع بیش‌عوری بود. مادر جوانی که
می‌توانست استرس را تحمل کند و در هر شرایطی به طور قابل تحسین وظایف
مادری را انجام دهد. او بچه‌هاش را در ناز و نوازش بار آورده بود اما یک روز
ناغهان آن روش را آما ایدیت سه بار به بچه‌هاش گفت: بود که
اسباب‌بازی‌هاشان را جمع و جور کنند اما یک ربع بعد به که اتاق آنها رفت، باز
هم دید که اسباب‌بازی‌ها هم‌اندازه ریخته و پاشیده‌اند. بنابراین همه‌ی آنها را
جمعاً کرد و توى چند تا جمعه گذاشت و بعد جلوی چشم خودی بچه‌ها همه‌ی آنها
را به یک موسسه‌ی خیریه داد. عمدایم هم بچه‌ها را مجبور کرد تا خوب نگاه کنند
که چطور تمام اسباب‌بازی‌های نازین آنها را صدقه می‌دهند. بچه‌ها تا چهار روز
بعد گریه می‌کردند اما او خم به ابرو نیاورد. ایدیت به آنها گفت که اگر اسباب
بازی تازه می‌خواهند باید پول‌هایشان را برای خرید‌شان جمع کنند و تا حالا هم

1 - Edith
که هیچ‌چکس ندیده یک چه سه ساله منبع درآمده برای این جور مخارج
داشته‌باشد.

رام ترین نوع بی‌شعوری، بی‌شعوری‌های آب زیر کاه هستند. البته منظور این
نیست که این نوع بی‌شعوری‌ها در اثر خطرات از بقیه ی بی‌شعوری‌ها هستند بلکه منظور
این است که زیاد به چشم نمی‌آیند. با مشاهده و واکنش جامعه نسبت به
بی‌شعوری‌های تمام‌عیار، بی‌شعوری‌های آب زیرکاه ترجیح می‌دهند که پشت نقابی از
مهم‌بنا و خونسردی پنهان شوند اما در عین حال آنها همواره می‌دانند که
چگونه این خنجر غلاف شده را به موقع پیرون بکشند و بدون اینکه هیچ‌چکس
تصورش را بکنند، کار خودشان را بکنند.

یک بی‌شعور آب زیر کاه، مثل بادی در بعد از ظهر بهاری است. از آن نوع
بادهایی که هرچند دلنشین و مطیع هستند اما نرم نرمک آدم را به چنان
سرماخوردردگی‌ای دچار می‌کند که نمی‌توان در تابستان صرف دست و پنجه نرم
کردن با آن شود.

ممکن است یک نفر سالها بین بی‌شعوری‌های آب زیرکاه زندگی کند اما
متجه بی‌شعوری آنها نشود. بر حسب ظاهر شاید آنها رثوف، خونگرم، چرب
زبان، دست و دلبل و حتی پهپادی گار به نظر برسرند. اما همه این صفات در
حقیقت باید می‌توانند شده‌ای برای فریب و جلب استادیافتن است و در
پس این کارها. آنها به همان ترفندی معمولی بی‌شعوری مشغولند.

بی‌شعوری‌های آب زیرکاه معمولا به صورت منفعل-فعال عمل می‌کنند.
آنها بیشترین آسیب‌شان را از طریق غفلت و تغییر وارد می‌کنند به این صورت
که طوری در کارهای معمولی و موظف‌شان دچار خطای می‌شوند که زبانش به شما
برسدن. از آن سو آنچنان برای شما دلسوزی می‌کند که انجار مادر ترزا یا هستند، با این تفاوت که هیچ کمکی نمی‌کند.

دکتر رودی در کتاب بیشعورها در میان ما می‌نویسد: «آسیب‌رسانی و مردم آزای بعضی از بیشعورها بطور خودکار است. آنها برای این کار احتیاجی ندارند که دروغ بگویند، کلک سوار کند، از کوره دربرند یا دعا کند؛ بلکه فقط با تنها گذاشتن شما در موقعیت‌های بحرانی، یا پرتن کردن حواسان از وظایفی که باید انجام بدهد و سرزنشی که بعد از آن ثابت‌تان می‌شود، به هدف خود می‌رسند.»

بیشعورهاي آپ زیرکاه بر دو گونه گلى هستند: خوشرو و ترشرو.

بیشعور بودن به سبک آپ زیرکاه خوشرو، برای خودش هنری محسوب می‌شود. این بیشعورها در مقابل شما شیرین و چرب‌بدان هستند. بعضی وقت‌ها آنقدر شیرین‌زبانی می‌کنند که آدم فکر می‌کند نکنن کاسه‌ای زیر نیم کاسه‌شن هست؛ که خوب الیه هست! این افراد نسبت به هر اتفاقی که پیرامون شما می‌افتد علاقه نشان می‌دهند و به خاطر ناکامی‌هایتان ناراحت و غصه‌دار می‌شوند. البتاو این فقط ظاهر قضیه است و آنها در حقیقت به خاطر هر شکست و ناکامی شما خوشحال هم می‌شوند؛ منتها با این روش و باید کردن نقش مونس غم‌خوار، آنها به تدریج شما را مبدل به چنان آدم دل‌نارگ و افسردگی‌ای می‌کنند که برای هر چیزی، از آوان غم‌گین پرندگان تا لهگیدین یک سوسک حمام.

- مادر ترزا در سال 1910 در مقدمتهای کوئینی به دنیا آمد و در آن زمان‌به به نام ترزا، پدر و نام‌به‌ترزا، را انتخاب کرد و اندیش اندیش آنقدر کاهه‌ای خیر و عالم المنفعه انجام داد که به مادر ترزا معرف شد. او از سال 1939 برای تبلیغ مسیحیت به هند منتشر و از سال 1942 خدمت به برنا را پیشک خود نمود. به خاطر خدمات انسان‌دوستانه مادر ترزا در سال 1979، جایزه نوبل به یو دقیق شد. او در سال 1997 در 89 سالگی درگذشت. پایتخت پل دوم در سال 2003، زمینه کشید و از گذشته‌ها و را آمرزیده اعلام کرد. -م
گریه‌تان بگیرد تا در نهایت به عجز کامل برسید و برای مشاوره و راهنمایی در هر کاری محتاج و وابسته به آنها بشوید.

پیش‌سازی Elle در افزایش کیفیت حرفه‌ای می‌باشد و از این رو بهترین خیال را برای حل مسائل بازیابی و توانمندی‌سازی بیشتر برای هر کسی. واقعیت می‌باشد که درمانی که باید انجام شود یک برنامه شامل چندین بخش است که با هم تعامل دارند. 

نام باب، مجوزی که را در طی جلسه‌ای به یک اعضای کلیسا برگزار کرد.

یک روز بعد از ظهر قرار بود باب جلسه‌ای برای اعضای کلیسا برگزار کند اما در آخرین دقایق به مرکز خرید اصلی شهر فراخوانده شد تا در جلسه‌ای که اسفاق برای بحث درباره بی‌خانمانها ترتیب داده بود شرکت کند. دستارش کارولین تیت‌توتی را به جای خودش به جلسه اعضا فرستاد. یکی از اعضای حاضر در جلسه برای بار دوم نسبت به غیبت باب تذکر داد. پاسخ تیت‌توتی همان خیزی بود که از یک پیش‌سازی خوشرو انتظار می‌رفت: مایه دعا کنیم باب از این راهی که می‌رود هر چه زودتر باید گردد.

باب این طبعه را روز بعد از دیگران شنید. وقتی که ماجرا را به روز کارولین آورد، او لبخندی زد و ضمن عذرخواهی ادعا کرد که چنین منظوری نداشته و مطلب بد نقل شده است. او با خوش‌وری گفت: من گفتم که دعا کنیم تا شما زودتر از آنجا برگردید و به جمع ما بی‌پیوند.

غشا شیرین و دلچسبی که نیریگ‌های این نوع پیش‌سازی با آن پوشیده شده باعث می‌شود که گیر اندیختن یک پیش‌سازی خوشرو بسیار سخت باشد و تازه اگر بتوانند مجبور نباشند هم آنها آن‌قدر زبان‌پردازی می‌کند تا سرانجام شما را قانع کند که سوءتفاهم پیش آمده است.

یک پیش‌سازی آب‌زبرکه ترشح که خیلی شبیه آن قابل گریه‌های خانگی است که تا وقتی در دامن آدم هستند خیلی دوستانه و ملوس فقط خروج می-

---

1. - Bob
2. - Rev. Caroline Tittsworthy
کند اما تا پایان به حیات خلوت میرس دیده به دردگان خونخوار می‌شوند
و از باب این خصوصیت دوگانه، شگفت آورند.
این بیشمارها نسبت به هر کسی که شادتر، موفقتر و با استعدادتر از
خودشان باشد، حسادت می‌وزند. در نتیجه در پس ظاهر ملامیمان مثل دیگی
در حال جوشیدن هستند و از هیچ نوع نفع و اختلاف افکنی ی روی‌گردان نیستند.
در ظاهر آنها همیشه به دنیال اتحاد فامیلی و دور هم جمع شدن خانواده هستند
اما در واقع به طرز روش‌میند و ماهرانه‌ای از همین فعالیت‌های شان چنان در
جهت سپاسی و مسموم کردن فضای خانواده استفاده می‌کند که برادر علیه
خواه به، پدر علیه فرزند و عمو علیه برادرزاده موضع بگیرد و همه با هم دشمنی
بی تدریج.
آنها در قلب مدافعان اخلاقیات و پاکدامی هم ظاهر می‌شوند و تقربا
همیشه روی مسائل ریز و کم اهمیت متمرکز می‌شوند. از این رو، منبعی از غیبت
و بدگویی هستند و هرچند هیچ وقت به خاطر غیراخلاقی بودن غیبت، قبول نمی-
کند که در حال غیبت کردن هستند اما همیشه در مالم عالم با آبرو و حیثیت افراد
بازی می‌کند.
همچون بیشتر اخلاقیون و مدعیان عفاف و پاکدامی امروزی، بیشماری
آب زیبکر ترشرو معمولاً طوری زست می‌گیرند که انگار مجسمه‌ای از اخلاق
حسه هستند اما این زست‌ها هم چیزی جز فربی و سوءتفهم نیست. علاقه‌ی
زاندالوصف آنها به کشف و مثلاً اصلاح گفتنان و اشتباهات دیگران در حقیقت
ابزاری است برای انحراف افکار و پرت کردن حواس دیگران از اشتباهات و
تقایص خودشان.
اگر منافع یک چنین بیشمرد اقتضا کند می‌تواند چندین ساعت خطابه
غراپی در پاب فروتنی و انسانیت و بخشش برای شما ایراد کند اما خدا نکند که
یک بار از همین آدم طلب بخشش کنید. آنوقت معانی جدیدی برای کلمه بخشش یاد خوّایید گرفت. معنی‌هایی از قبیل متکل و فحش و داد و پیدا!

تلاش برای تشخیص و دست‌بندی شدت بیش‌عوری نباید برحسب کد گرفته شود یا گمان شود که یک بیش‌عور می‌شود در یک محدوده تعیین شده عمل می‌کند. چه بسا یک بیش‌عور تمام عیار هم با داشتهžن یک شغل خوب و خانواده گرم، مدت‌های خدا و مَلی مثل یک انسان باشگاه عمل کند و در دست‌های بیش‌عورهای گِیر قرار گیرد. یک بیش‌عور آپ زیرکاه خوش‌رو هم اگر خسته شود و یا مضطر باشد ممکن است که به نوع ترشرو تبدیل شود.

از آن‌سو، بحث درباره شدت درجات بسیار مهم است چرا که تحقیقات نشان می‌دهد وقتی که یک شخص معمولی کلمه‌ی بیش‌عور را می‌شنود، فقط بیش‌عور تمام عیار به ذهنش می‌آید. همین مساله، باعث می‌شود آنها توانند بیش‌عورهای گِیر گر و آپ زیرکاه را تشخیص بدهند و بشناسند. علاوه بر این ممکن است بروخی از اشخاص به خاطر نادیده‌گرفتن پرامتر شدت بیش‌عوری نفهمند که خودشان هم بیش‌عور هستند گیری که تمام عیار نباشد.

چه شما از روزی کنگاکی شخصی درباره بیش‌عوری مطالعه و تحقیق می- کنید و چه این‌که در یک دوره درمانی قرار دارید، درک این واقعیت که تمام بیش‌عورها روش‌ها و مشابه مشابه مشابه ندارند، بسیار مهم است. اهداف آنها و ساختار کلی شخصیت‌شن مناسبه هم است اما ممکن است ابزارها و روش‌های رسیدن به هدف‌تان به کلی با هم متفاوت باشند.

شاید این نکات به نظر مهم نیایند اما اگر توانستیم بیش‌عورهای را دست‌بندی کنیم هر چه‌گر نخواهم توانست به درمان درست و ریشه‌ای آنها
پیردازیم. به قول یکی از بیشکورها: اگر جزو راه حل نیستی پس لاابید بخشی از مساله‌ای، فقط یک بیشکور در حال درمان می‌فهمد این حرف یعنی چه.

تمرین‌ها

1. شما چه نوع بیشکورهای هستید؟
2. آیا تا به حال از دست یک بیشکور تمام عیار ذله شده‌اید؟
3. اگر یک بیشکور تمام عیار با یک بیشکور آب زیر کاه‌ترشرو ازدواج کند فرزنده‌انها چه نوع بیشکوری خواهند شد؟
۶

پیشدور اجتماعی

گاهی اوقات نیمه‌شب از خواب می‌پرم و با تعجب از خودم می‌پرسم آیا بیشدورها هم در همان زمانی که سایر انسان‌ها تکامل یافتند، روی این سیاره به وجود آمده‌اند؟ یا از سیاره‌های دیگری مثل اورانوس آمده‌اند؟

- اریکا، قربانی بیشدورهای خانوادگی

پیماری بیشدوری از بعده‌ترین انواع بسیار گوناگونی را شامل می‌شود. متأسفانه در تمام مراجع و منابع، بحث درباره بیشدوری به بحث درباره بیشدورهای تمام عیار محدود شده‌است و تازه همین بیشدورها هم در شاخ-ترین موارد و موقعیت‌ها نظر کار، اعتراض‌های مدنی، دولت و اعتقادات توصیف و بررسی شده‌اند. البته این موارد مهمان و درباره آنها در بخش‌های بعدی سخن خواهیم گفت اما نباید به این بهانه از بیشدورهای اجتماعی که چندان به چشم نمی‌آیند غفلت ورزید. این‌ها همان بیشدورهای معمولی یا هستند که در پیاده‌روها، خیابان‌ها، سینماها، میهمانی‌های خانوادگی و حتی رختخواب‌ما به راحتی یافت می‌شوند.

---

1 - Erica
البته گاهی اوقات تشخیص بیشوعرهای اجتماعی از افراد عادی بسیار سخت می‌شود، ولی اینکه تمام خصوصیات معمولی بیشوعرهای را هم از خود بروز بدهند. نخستین دلیل این مسائل آن است که آنها با زیرکی فراوان ادای آدمهای معمولی را در می‌آورند و ما هم باور می‌کنیم. آنها با مهارت، پشت آداب و رسم اجتماعی پنهان می‌شوند و به سختی کار می‌کنند تا ما را متقاعد کنند که اگر چه یک جوهرهای خاصی هستند اما کارهایشان خیلی بدرت از کارهای مشابهی که بقیه می‌کنند نیست.

مسائل عاطفی و استعداد آنها در سوء استفاده از احساسات دیگران نیز در عدم شناسایی و افشای بیشوعرهای اجتماعی، بی تأثیر نیست. مثلا:

۱. ممکن است آنها از بستگان ما باشند و به همین علت چندان تماشی به قبول بیشوعی آنها نداشته باشیم. از همه‌ای اینه گذرده کمتر کسی حاضر است به راحتی قبول کند که مادر خودش، یک بیشوع زایده است.

۲. ممکن است که ما آنها را به عنوان پهترین دوستان خود برگزیده باشیم و از این رو، قبول این اشتباه چندان خوشایند نیست. هیچ چس خوشش نمی‌آید که به این نتیجه برسد که با یک بیشوع ازدواج کرده است؛ چرا که این امر مستلزم قبول اشتباه خودش در انتخاب، هم می‌شود.

۳. ممکن است که ما برخوردهای نادری با این اشخاص داشته‌باشیم. اگر خود ما بیشوع نباشیم، معمولا میلی نداریم که بر مبانی یک یا دو برخوردهای نتیجه‌گیری که پیشخدمت فلان رستوران بیشوع است. ما معمولا دوست داریم که نیمه‌ی بر لیوان را بیپینیم.
۴. ما دوست داریم فکر کنیم که اکثر مردم طبیعی و باشبور هستند. البته تجربه‌های واقعی نشان می‌دهند که اکثراً مردم بیشبور هستند اما این تفکر که ما در حال تکامل هستیم و نوع انسان هرگز به دوران بوزینگی باز نمی‌گردد در ذهن بسیاری از مردم حک شده است.

با تمام این اوصاف بارها پیش آمده است که ما به طور قاطع حکم کنیم که یک نفر بیشبور است. مثلاً عوامل بیشبور تمام عیار است، پسرعموم شعور ندارد، مدیر سینما، سر خیابان یک بیشبور گی است (یک بار پارسال تری سینما بوده که صدا حرف را گرفتند، چون او فکر کرد من دارم حرف می‌زنم از سینما بهرون کرد، اما بعدش که فهمید اشتباه کرده براوی بیلیت مجانی فرستاد)، کارمند اداره پست یک بیشبور آب‌پزیر کاوی ترش رو است، معلم پسرمان بیشبور خوش‌رویست ...

مطالعات من نشان می‌دهد که محافل و موقعیت‌های خانوادگی بهترین وضعیت را برای رشد و گسترش بیشبوری فراهم می‌آورد. خصوصا در آن میهمانی‌هایی که جمعی از عموها و خالهها و عموها و دیبها و مادربزرگها و پدربرگها و بچه‌های فامیل دور هم جمع می‌شوند تا بعد از بیست و پنجم سال همدیگرا ری‌بینند. معمولا چنان میهمانی‌هایی حاصل تصمیم یک‌یا دو بیشبور بیکار است که به این نتیجه رسیده‌اند که فامیل خیلی وقت است که از هم دور افتاده‌اند و پایان دور هم جمع شوند. همه می‌دانند که چرا افراد فامیل این همه سال است که دور هم جمع نشده‌اند اما هیچ‌کس جرات اظهار آن را ندارد؛ بنابراین، هفتاد، هشتاد نفر آدم که هیچ چیز مشترکی بجز نفرت از هم‌دیگر
نگرانی‌های لاسیکی از اثرات بیشیوری هستند. بیشیوری که میهمانی آن‌چنانی ترتیب می‌دهد، با گوشه‌دار کردن خیر و صلاح دیگران و مجبور کردن آنها به انجام کارهایی که خیر و صلاحشان را در آنها می‌بیند در حقيقة به دنبال تثیب برتری و تقویت نفوذ خود است.

اگر زبان خوش کفايت نکند آنها به سرعت وارد مرحله تهدید و ارعاب می‌شوند. مثلا سایر اعضای فامیل را تحریک می‌کند که با تماس‌های تلفنی خود شما را تحت فشار بگذارد. به عنوان نمونه، یک بیشیور شما با همین روش...

---

1 احتمالا اشاره توسط‌ده در اینجا، به میهمانی‌های خانوادگی برگزاری است که هنوز هم در باعثی از کشورهای غربی برگزار می‌شود. مدعوین چند شبانه‌روز در میهمانی خرو دارند و معمولا در طول میهمانی از فضای سیز، استخر، ماهیگیری و امکانات مشابه به‌هم‌هند می‌شوند. خوشبختی‌ها چنین میهمان‌ها به کشور ما و وجود ندارد و یا به طور کامل منقرض شده‌است. اگر هم در یک میهمانی، تعهد‌ها از افراد فامیل چند ساعتی دور هم همیار وقت را به تیم‌های تلویزیون، بحث سیاسی، تبادلات بلوتوئی و امثال اینها می‌گذارند و از این رو جای

نگرانی چندانی، از آن جهت که دکتر کرمنت اشاره کرده‌اند، وجود ندارد. -م
مجبور می‌کنید که در جشن تولد پدرش شرکت کنید. بعد از می‌شود که همه پول‌هاشان را بگذارند روز هم‌دیگر یک هدیه جشن‌های براز پیرمردی که آتیفات لب بام است بخندند. هدیه‌ای را که می‌خواهد بخندند، به شما می‌پسندید و نه به درد آن کسی که آن را خواهد گرفت، می‌خورد. با این حال شما مجیب‌ورد که بخندند و بخش قابل ملاحظه‌ای از حقوق بی‌زبان‌ان را به عنوان دنگ تقیمی کنید و گرگنه از طرف همه‌ی آن‌ها به خرید آن هدیه بزرگ‌ ولی بی‌خاطر مشارکت شاکت‌اند مسخره و تحقیر خواهید شد، حتی اگر خودتان هدیه‌ی مجزایی خریده‌باشید.

در چنین مجالسی فقط یک هدف دنبال می‌شود: یک نفر با دستاویز قرار دادن آداب و رسوم در پی آن است که بر تمام افراد یک خانواده بزرگ اعمال قدرت بیشتری کند. به‌زودی هر یک از اعضای فامیل متوسط می‌شود که همه‌ای این کارا ریشه در بیشماری دارد اما کمتر استگانی پیدا می‌شود که برای متوقف گردند و بازی‌ها و ایستادن در مقابل این بیشماری‌ها اجتماعی کاری بکند. حقيقة آن است که بیشتر این بیشماری‌ها خانواده‌گی، با دعای خیر افرادی که طعم‌ی آنها شدیداً پیشرفت هم می‌کنند.

در واقع علی رغم وجود تمام خصوصیات عمومی بیشماری در رفتار و کردار بیشماری اجتماعی، این نوع بیشماری به این دلیل با قدرت به حیات خواد ادامه می‌دهد که قربانیان بیشماری‌های اجتماعی با میل و رغبت شرايط را تحمال می‌کنند. البته این مسلمانه که بسیاری از این افراد حاضر نیستند قبول کند که یک بیمار مبتلا به بیشماری طرف‌های هستند هم بی تأثیر نیست. مسلمانه‌ای که تا حدودی قابل درک است، چرا که عموماً افراد عادی تمایل به ایجاد دردسر ندارند. نتیجه‌ی تمام اینها این است که بیشماری این نوع بیشماری‌ها روز به روز ریشه دارتر و موقعیت آنها تثبیت می‌شود.
در تمام این مدت، این بیشعورها با مهارت خاصی قواعد دوگانه و
سه‌گانه‌ای را به کار می‌برند تا دیگران را گیج و مبهوت کند و رفتاری با دیگران
دارند که هرگز تحمیل رفتاری مشابه با آن از سوى دیگران را ندارند. آنها
قوانین و امپیازات خاصی را برای خودشان وضع می‌کنند که همزمان مشغول نهی
دیگران از آنها هستند.

ضمنا اصلا این خیال بامزه‌ای که با مارگ آنها بتوانید از شر کیک از
بیشعورها بزرگتر خلاص شوید را به ذهنتان راه ندهید. این قبیل آدم‌ها اهل
ول کردن این دنیا نیستند و اگر عاقبت مجبور به این کار شوند هم بعد از
مرگشان دست از سر شما بر نخواهد داشت. پرترلا ورتینگتون ۱ یک گورکن
مشهور انگلیسی در کتاب سخت سال در میان مردگان خاطر نشان می‌سازد که
بیشعورها حتی بعد از مرگشان هم بیشعور باقی می‌ماندند. آنها در بسیاری از
مواقع پس از مرگشان هم از قبول حیات مرگ سر باز می‌زنند و بر سر
بستگان زندشان (که شکر خدا) دیگر نمی‌توانند صدای آنها را پشتوند جیغ
می‌کشند.

خود من عمویی داشتم که از همین دست بود. او معمولا در مواقع
نامه‌ای در هیات یک روح‌نه چندان سرگردان ظاهر می‌شد و هر بار که
بازم گشت بخشی از هیأت‌ش را از دست داده بود. آخرین باری که ظاهر شد
همه چیزش را از دست داده بود و فقط پیشوری واش باقی مانده بود.

هیچ بلاپی خان و مان سوزتر از بیشعوری نیست.

۱ - Prutella Worthington
تمرین‌ها

۱. چند بیشتر در بین بستگان درجه اول‌تان می‌توانید بشمارید؟ در بین بستگان درجه دو چند تا؟ خصوصیات آنها چیست؟

۲. هر چند وقت یکبار دوستانی انتخاب می‌کنید که بیشترند؟ این مطلب به‌انگریزی چه چیزی می‌تواند باشد؟!
بیشبور تجاری

دلم بزرگ دارم، آنقدر که همهی
اسکناس‌های دنیا در آن جا می‌شوند.

- برنارد گروفشتاین ۱، یک بیشبور

تحت درمان

صنعت، بازرگانی و تجارت، رشته‌هایی هستند که بیشبور‌های زیادی
جذب آنها می‌شوند. دلیلش هم ساده است: بیشبورها عاشق پول، قدرت و
رقابت هستند. برتری طلبه در تجارت با عشق بیشبورها به پول مرتبط است.
مدیریت، ابزاری می‌شود در دست یک بیشبور تا از قدرت و امکانات
سوء استفاده کند و رقابت، محمل ایده‌آلی می‌شود برای ویرانگری، که جزء
لاینفک بیشبوری است.

در واقع، تاریخ تجارت مملو از بیشبورهاست. در مقبره‌های فراعنهی
مصر، طومارهای پاپیروسی وجود دارد که عنوانی چون با نسل کشی موقع
باشید ۲ و بیشبور یک دقیقه‌ای ۳ بر آنها دیده می‌شود. در متن باستانی دیگری با

۱ - Bernard Grofestien

Winning通过 Intimidation (Through Intimidation)

-One-minute Asshole (One minute manager)
نام نکات مائده‌ی چنگیزخان مقول چهار مرحله برای رسیدن به مقامی که
ایلخان بیشوعان، نامیده شده، برشمرده‌اند: ۱) تمام رقیبان را از میان بردار;
۲) همهٔ قدرت را از آن خود کن؛ ۳) نیت واقعی خود را با حصاری از درون و
نیروگاهی از دیگران پنهان دار؛ ۴) چنان عمل کن که کسی جز خودت سر از کار
درنیابد. همچنین نمی‌توان از تاثیرات معاصر بیشوعهای پولکی چشم‌پردازی
بر فرهنگ تجارت غربی چشم‌پوشید.

م ممکن است یک بیشوع تجاری در رشتهٔ خودش استاد باشد. اتفاقاً
بیشوعها در ورزش‌های تیمی هم خوب بازی می‌کنند و همیشه بازیکن ثابت
هستند.

برای یک تاجر و وکی عادی و سالم، رقابت در حد یک محرک مفيد
است، اما در نظر یک بیشوع تجاری رقابت معادل است با گنج و خونرژی.
یک طورهایی «رامبو» ۱ محسوب می‌شوند و اسم شبستان بانم بیشتر» است. در هر
کاری که مشغول به آن هستند، همه چیز را برای خود می‌خواهند و برای این
هدف، بی‌رحمانه کار می‌کنند. با این حال هرگز از دستاوردهای خود استفاده
نمی‌کنند و از حاصل دست‌ترین خود لذت نمی‌برند چون به خویبی می‌دانند که اگر
لحظه‌ای استراحت کند بیشوعهای دیگر می‌دمغی می‌شوند و کارشنان را
از چنگشان درمی‌آورند. آنها نه تنها می‌خواهند برنده باشند و در قله‌ها بایستند،
بلکه تا زمانی که نیم‌تیمیه رقیبانشان به درهٔ ملا که شده‌اند یک لحظه از آن
نمی‌نشینند.

۱ رامبو - نام شخصیت اصلی و قهرمان بک‌سری از فیلم‌های هالیوودی، با پایین سر اسکلت استالو گیت که در به
۱۸ میلادی به شهرت بسیار بیزادری سرید. رامبو در آمریکا بود با عضلات و مهارت‌های زیاد که یک ته به جنگ دشمنان
آمریکا و آزادی و بهترین می‌رفت و با کشتی و سوراندن و غرق کردند و سوراخ کردند دشمنان مثل ویتنامی‌ها.
درس‌های تاریخ از آمریکایی‌ها تماشاگران می‌داد. - م.
از این رو به نظر می‌رسد که آدم‌های سالم و عاقل که نیاز به قدرت را در مدیریت و ارگ گذاشتن به آن درک کرده‌اند، از آن با درایت استفاده می‌کنند اما یک بیشمار تجاری از قدرت فقط برای خودشیفتگی و خودرایی پیشتر استفاده می‌کند. این افراد گمان می‌کنند که تنها دلیل وجود داشتن شرکت یا موسسه‌شن این است که قدرت آنها را تامین کند. خودخواهی هر بیشماری بسیار زیاد است، اما خودخواهی یک بیشمار تجاری به اندازه‌ای یک کشتی اقیانوس پیمایست و برای تامین خواسته‌های به همان اندازه به خدمت و خشم نیاز دارد. این گونه بیشمارها، یک از هر چیز از قدرتشان برای این استفاده می‌کند تا به همه بفهیمانند رئیس کیست. کاری که مستلزم نابود کردن افراد سرکش، اجیر کردن هواپیمان وظیفه شناس، درافت‌تان با سایر رئیس‌ها و تحت فشار گذاشتن زیردستان خودشان است. یک بیشمار تجاری، با کارگران و کارمندانش مانند برده‌های آفریقایی در کشتی‌ها پارویی رفتار می‌کند و برای مشتریانش حتی از این هم کمتر ارزش قائل است. انگار که خاری در چشم باشند و شعار واقعی‌اش همواره این است: «حق هیچوقت با مشتری نیست، مگر آنکه مشتری، خود من باشم.»

یک تاجر شرافتمند، شفاف کار می‌کند و چیز زیادی برای پنهان کردن ندارد، اما یک بیشمار تجاری حتی در خواب هم نمی‌گذارد کسی سر از کارش درآورد. به نظر هم تجارت یک بازی پوکر بزرگ است و از این رو تمام حرکات با در پس ابیر از دروغ و تقلب انجام می‌دهد، شبه به آن مواقعی که یک دسته نظمی پیش از هر کاری ابتدا یک نارنجک دودزا منفی می‌کند تا در پس دود غلظ آن، حرف‌کش از دید دشمن استنار شود. کتاب مقدس این نوع بیشمارها، كتابیست به نام هنر دندری از دونالد کرامب۱ که می‌نویسد: «راستی و

۱- Donald Crump
درستی، مهمل و بی‌معنی‌گری. همیشه، موفقیت راه‌هایی در تجارت، مدیریت
دستگاهی اعداد و ارقام است. چرا باید برای به‌دست آوردن چیزی به سختی و با
صداقت کار کرد وقتی می‌توان آن را به راحتی دزدید؟

چارهای هم نیست، وقتی یک نفر با کم‌بود لیاقت و توانایی اصرار
داشته‌باشد که در جلسات، مذاکرات و محاسبات به هر نحوی کارش را پیش
برده، باید کم‌بودهایش را با حق‌بازی، حرافی و بلوف زدن جبران کند.
پی‌بی‌ميزوده گنده گو از همینجا پیدا می‌شوند. اوج هنرمندی یک گنده گو
وقتی ست که سرنخ کلام از دستش رفته‌باشد و نداند درباره چی دارد حرف
می‌زند. او می‌داند که در اکثر محيط‌های کاری، نظر اساسی را وارد و
بنابراین به گونه‌ای رست می‌گیرد که اینگار همه‌چیزدان است. چنین پی‌بی‌ميزوده
خودش را در باغ‌گیختن دیگران (چندگویی)، خلاقیت (دزدیدن ایده‌های
دیگران)، تعامل (ارعاب دیگران)، و مدیریت (سرپوش گذاشتن بر
گنگ‌کاری‌هایش) خبره نشان می‌دهد.

البته آنها نان‌رسان هم هستند، منتها نه برای زیردستان یا همکارانشان;
بلکه طرز تفکر آنها مبنی بر رسیدن به قله‌های افتخار و موفقیت بدون استعداد و
مهمت و زحمت، باعث رونق گرفتن تجارتی شده‌است که سالانه بیش از

1 در این زمینه نباید از هنر آمارسازی، که الحتماً می‌تواند از طرف مدیران دولتی مورد استفاده قرار می‌گیرد.
تمامیلیون دلار به چیب خیابی که دست‌اندرکار نوشتن کتاب‌ها، ارائه‌هی سیمیناها و
پر کردن نوارها در این زمینه هستند سرآذیر می‌کنند. ۱

تالوتین نوع بی‌شعور‌های تجاری، بی‌شعور‌های MBA هستند که این
Master of Being an
حروف مخفف عبارت «خبره در بی‌شعور بودن» (Asshole
) است. این‌ها افرادی هستند با تثوری‌های عریض و طول که

۱- باید توجه داشت که این آمار مربوط به ایالات متحده آمریکا و پیش از سال ۱۹۹۰ (هنگام انتشار کتاب)

۲- تعدادی از افراد MBA، در زمینه مدیریت و به خصوص با توجه به اینکه بیشتر مدیران شرکت‌های
بازار سپاه هم پیدا کرده‌اند، در زمینه مدیریت و به خصوص با توجه به اینکه بیشتر مدیران شرکت‌های
یک‌ویکی، نویه‌های بازار یابی ایجاد کرده است. در این‌ها، با استفاده از روابط داخلی و خارجی، استقلال از
دوره‌های آموزشی مدیریت ضمن افزایش هواهای لازم، در سیاست از آن‌ها در حقیقت‌ی «مبنایی،
هسته‌ی اصلی آموزش است. در این‌ها نیز، که هزین‌های سنگین آن از طرف موسسات متنوع پرداخت
می‌شود، مدیران عالی‌تری یا جدید که معمولاً حتی از نوع فعالیت سازمان و نهاد صنعتی بی‌خبرند، با گرفتن
حق ماموریت و فوق‌العاده؛ شرکت‌که می‌کنند تا با فرآوری امکان‌های و روش‌های خارجی، در مدیت‌کوتاهی
انجای عظیم و افتخاری بی‌سابقه به وجود بیاورند... والیبه در هنگام پایان مدیریت مدیریتی، بی‌معنی و
باید صندلی را برای مدیر عمدپوران بعدی ترک کند، انفجار عظیم هم رخ داده‌است و بی‌معنیی، کامل موسسه یا
نهاد تحت ریاست آن آمپانی وی، شاهد و مدرک آن انفجار است! این‌ها انتظار می‌آورد که قطعا
خوانندی فهم این کتاب یا آنها را دیده‌است، یا از آنها استفاده کرده و یا دستورگزاری در تولید و ارائه‌های آن‌هاست!

۳- MBA نویسنده در اینجا با مدیر بسیار مشهور MBA که مخفف عبارت Master of Business Administration
می‌شود باتی کرده است. دوره‌ی MBA در برخی دانشگاه‌ها و موسسات علمی معیار نیز تدریس می‌شود. –م
عقل شان پاره‌سنج بر می‌دارد. آدم‌هایی با مدارک دهن پرکن از موسسات علمی جهانی که برای هر مساله‌ای پاسخی (و نه راه حلی) در آستین دارند. بی‌شعورهای MBA ید طولانی در برگزاری جلسات طولانی و خسته کننده‌ای دارند که آنها آمار و ارقام از آدم‌ها، محصولات و فروشگاه‌ها اهمیت بیشتری دارند. آنها به تمام مسائل و مشکلات به دید وضعیت‌های مفروضی نگاه می‌کنند که با تئوری‌های انتزاعی قابل حل هستند.

البته حجم مبادلات و جابجایی در تجارت بالاست و هر سال تعدادی از این بی‌شعورهای تجارتی هم مشمول جابجایی شده و از صحت حذف می‌شوند. هر چند که معقولا به طور کامل حذف و نابود نی‌شوند و چندی بعد به هیاتی تازه، دوباره سرو کله شان پیدا می‌شود. در بیشتر موارد نام تازه‌ای این مهره‌های سوخته، «مشاور» است.

تمرین‌ها

۱. چرا کدام بی‌شعوری تجاري کار می‌کنید؟
۲. در شما ماه گذشته بر سر شما چه بامبول‌هایی درآورده؟ در شش روز گذشته چه طور؟ در شش دقیقه گذشته؟
۳. آیا یک شخص از بی‌شعوری خودش مطلع است؟ اگر پاسخ منفی است، بین همکارانان قرعه کشی کنید و قرعه به نام هر کس افتاده، او مامور اعلام بی‌شعوری به وی بشود.
بیشعور مدنی ۱

اگر هفته‌ای دست‌کم یکبار در یک اعتراض مدنی شرکت نکنیم، خناد می‌گیرم. علت اعتراض مهم‌یست، مهم خود اعتراض کردن است که به خاطر آن زندگی می‌کنیم.

- هنریتا براون، یک اکتیویست
بیشعور تحت درمان

اعتراض مدنی، مث روز است. سابقا روال بر این بود که مردم اعتراض می‌کردند تا به آزادی و حقوق خود برسرند. اما گویا امروزه افراد زیادی آزادی و حقوق خودشان را در راه اعتراض کردن استفاده می‌کنند. آنها همیشه در حال اعتراض مدنی و شعار دادن هستند. شعار دادن در نزدیکان حتی از یافتن راه حل


۱ - نام این فصل The Liberated asshole است که بسته به اینکه معنای عالم واقعی بیهاری آن به اصطلاح لبرال – که معنای خاص سیاسی دارد – را دانست که گریم‌شاید معادل‌های نظر بیشعور آزاد شد، یا بیشعور لبرال مسلک، یا بیشعور به آزادی رسیده، برای آن دقیق‌تر باشد. با این حال، با توجه به اینکه تلفظ و تصویر اصطلاح به آزادی رسیده، ممکن است برام مخاطب فارسی‌زبان مشکل باشد، با در نظر گرفتن موضوع مورد بحث، این عنوان به بیشعور مدنی، تغییر یافته در سراسر این بخش خواندنرها به تفاوت های بنیادی در کارکردی و فعالیت‌های اجتماعی از غرب است که فعلا از این خبره‌ها در ایران نبسته می‌باشد.

۲ - Henrietta Brown
بهمین راحتی و صرفًا با دادن شعاع‌هایی که خودشان هم به آنها اعتقاد ندارند، اکتویست می‌شوند؛ بنته در واقع اکثری در بیشوعری!

پیتر لیلی ۱ در کتاب فریاد بیشوعوها، ریشه فعالیت‌های مدنی بیشوعوها را، از عرب‌های انسان‌های عصر حجر تا بمب‌گذاری‌های آنارشیسم قرن نوزدهم، و تا جنبش‌های اعتراض‌های اقتصادی زمین کنونی ریپبا می‌کند. او هشدار می‌دهد که با عوام انگلستان این جنبش‌های اعتراضی و محسوب کردن آنها به عنوان حقوق مدنی افراد، خطر بزرگی می‌باشد. به این تهیه می‌کند: جامعه در حالی که به آغوش کشیدن بیشوعری است.

حقایق زیادی در این هشدار وجود دارد. بسیاری از افرادی که نزد من می‌آیند و اعلام می‌کنند (من بیشوعرم) با شرکت در تظاهرات و جنبش‌های اعتراضی دهه ۱۹۴۰ به استقبال بیشوعری رفته‌اند. ۳ خواسته‌ها و شعارهای این

---

۱ - Peter Lilly

۱ - دهه ۱۹۴۰ با جنبش‌های اعتراض آمیز دانشجویان آمریکایی و اروپایی عجین شهامت. احتمالاً سراسر آن جنبش‌های اعتراض‌های دانشجویان کالیرنیا در پاییز سال ۱۹۶۴ میلادی بود که نسبت به بورکارسی حاکم بر سیستم آموزشی دانشگاه اعتراض داشتند. میلید این جنبش‌ها در ابتدا این اعتراض‌ها مساوی آمیز بود اما با دخالت پلیس به خشونت کشیده و از دانشگاه به جامعه راه یافت.

چنین اعتراض‌هایی تا سال ۱۹۶۸ که سال شورش بزرگ بوداده یافت. در این سال کانون مبارزه به فرانسه متقن شد و باهم دانشجویان و تدارک پلیس. کل فرانسه را آشوب فراگرفت. روزان کار در آن دوران چنین بود که دانشجویان با خواسته‌های رگنارگی و بعضی نامه‌های چون کاهش مقررات دست و پاگیر، افزایش حقوق کارگران، کاهش تعیین نزدیک، اتفاق افتاد که دانشجویان و تدارک پلیس. اعتراض به شریک نشدن جوانان در ساختار قدرت. اعتقاد از تمرکز قدرت، اعتراض به سرمایه‌داری و از این قبیل. نظارت‌های را می‌دانند و دلتا است. هم که گویا در همه جای دنیا وظیفه خود می‌دانند تا سرباز کشور شدنی اعتراض‌هایی دانشگاه آن را وسیع و شرافت را وکیم کنند. وضعیت را به مرز شرافت جنگی می‌کشند.
افراد ابتدا فقط در مورد آزادی و رهایی بوده‌است اما در سال‌های بعد یاد گرفته‌اند که با شعار و اعتراض چگونه از زیر بار تعهدات ازدواج، شغل، خانه و احتراز به هم‌عوامان و نیز رها و آزاد گردیدند. در سه‌ی همین حکمتی آنها از آرامش خاطر، بزرگواری و تعداد زیادی از دوستانشان هم رها و آزاد شده‌اند.

البته باید تاکید کرد که این عامل دلیل اصلی به‌وجود آمدن این نوع بیشوع‌ها نیست بلکه «هیجان اعتراض» دلیل اصلی است. مثلاً از آن عدهای که عليه باران‌های اسیدی تجمع به‌راه می‌اندازند تعداد بسیار کمی می‌دانند که باران اسیدی چیست و اصلا وجود خارجی دارد یا خیر. آنها به همین سادگی در یک تجمع اعتراض آمیز علیه باران‌های قلیایی (!) هم شرکت می‌کنند و حتی ممکن است همزمان در هر دو شرکت کنند. با این حال، افراد بسیار کمی هم وجود دارند که در هر حال واقعا همیشه برای حفظ فکری یا نهنجها یا جغدها در حال تلاش هستند. کسانی که می‌خواهند از هیجان پیشتری لذت ببرند و با مد بهتری شناخته شوند. افرادی که حواشی نیکواری برای آنها جذاب‌تر است تا خود نیکی کردن.

بیشوع‌های مدنی شاید خطرناکترین نوع بیشوع‌ها برای جوامع مدنی باشند. این امر نه به خاطر میزان شرارت بالای‌آنهاست – که البته بعضی هیاهسان دارند – بلکه به خاطر میزان بالای واقعی بیشوع‌ی آنهاست. بیشتر بیشوع‌ها به‌نتایی کار می‌کنند اما یک بیشوع مدنی به این قصد در تجمعات حضور می‌یابد تا صداه هزار نفر را که هر کدام می‌خواهند با دادن شعارها و خواندن

- است قوی‌تر از آن و در خلاف جهت آن، در تجربه خود معتقدين محترم فشارهای بسیار شدیدتری از جنب دوئل‌ها می‌شودن. جنبش 1968 فراموش خیلی زود فروکش کرد و بسیاری از رهبران و فعالان آن در سال‌های بعد به انتقاد از موضع خود در سال‌های قبل پرداختند، اما از آنجائی‌که بین غرب و شرق فاصله زیادی وجود دارد، این انتقادات تا ده سال بعد به گوش روش‌شناسان و دانشجویان این سوی کره‌ی زمین که نازه با جنبش‌های دانشجویی و هیجانات آن آشنا شده‌بودند نرسید و فجالی به بار آورد - م.
آوازهای لوس و مهم، دنیا را تغییر دهنده؛ به خود جذب کند و این همان
فضا مطلوب برای انتشار بیشوعی است.
همانگونه که آدولف اشناپر ۱ به وضوح در کتاب بیشوعی که من
شناخته‌می‌یادآوری می‌کند: ‘در حیثیت هیتلر در جنگ پیروز شد البته نه در
لشکرکشی نظامی بلکه در تلاش برای عوام فریبی و سوء استفاده از احساسات
مردم، او تخم معترضانی را کاشت که نه توقعات شان انتها دارد و نه هیچ چیز
می‌تواند جلوی خودخواهی‌های آن‌ها را بگیرد. خودخواهی‌هایی که معمولاً
هزینه‌ی آن‌ها را باید کل جامعه پردازد و بدینسان فاشیسم در کالبد
بیشوعی مدی و به شکل اعتراضات مدنی به حیات خود ادامه می‌دهد.’
یکی از دالیل اینکه چرا در جوامع اروپایی (و به خصوص آلمانی)
اعتراض‌های مدنی نسبت به ایالات متحده آمریکا جافتاب‌تر است همین
است؛ هر چند که آمریکاها هم در تلاشند تا کم کاری گذشتندیان را جبران
کند. از این رو به نظر می‌رسد که اروپایی‌ها بیشتر از سایر مردمان دنیا از
بیشوعی دلزده شده‌اند و احتیاج دارند که جلوی آن را بگیرند. ۲
پنجم خصوصیه‌که به طور مهمول یک بیشوعی مدنی واجد آنهاست از این
قرارند:

۱ بیشوعی‌های مدنی قابلیت شگفت‌انگیزی برای دیدن تنها یک وجه از
هر مساله‌ای را دارند؛ همان وجهی که نفع آن‌ها را تامین می‌کند. به
همین خاطر است که سفیدپوستی‌که با سیاهپوشان بدرفتاری

۱ - Adolf Schneider

۲ - دکتر کرمن در اینجا از بیشوعی به طور کلی سخن گفته است: اما به نظر می‌رسد منظور این است که این
نوع خاص از بیشوعی (پیشوعی مدتی) است که اروپایی‌ها را دلزده کرده است. صورت دیگر بیشوعی در
بعضی از نقاط دیگر دنیا به‌جز چند جریان دارد که مدرم آن مالک را نه تنها دلزده بلکه چنان به‌لبی
کرده است. - م
می‌کنند نزادپرست خوانده می‌شوند اما سیاست‌پوستانی که با سفیدپوستان بدرفتاری می‌کنند فقط همسایه‌های بدن محسوب می‌شوند. سیاهاتی که علیه سفیدی تبعیض قائل می‌شوند، فعال اجتماعی، خوانده می‌شوند و سیاست‌پوستانی که به نفع خودشان علیه اسپانیایی‌ها یا کره‌ها تبعیض قرار می‌دهند لابد کاری منطقی و قابل توجیه برای حفظ همبستگی قومی جامعه‌ی سیاه‌ها می‌کند. همین منطق یک‌جانبه‌گرایانه در مورد فنی‌نیسته‌ها، سرخپوست‌ها، وطن پرست‌ها و به تازگی بی خانمان‌ها بکار می‌رود.

پیش‌سیاه‌ها مدنی عاشق نفرت ورزیده هستند. انگار خبرهای آنها بر پایه‌ی منفی‌بافی شکل گرفته‌است. کسانی که با آنها نباشند را برعلیه خودشان فرض می‌کنند و هر کس مخالفشان باشد را دشمن می‌انگارند. آنها به هیچ نظر و واقعیتی که مخالف نظر خودشان باشد توجهی نمی‌کنند تا میادا روشان اثر بگذرد و طرز فکری را تغییر دهد. اما بر خلاف انرژی و وقت بسیار زیادی که برای اعتراض و نفرت ورزیدن می‌گذرانند؛ بسیار به ندرت از خودشان بر پرست که چرا و به چه علت این‌قدر متعصب و متغیر هستند.

آن‌ها برای خودشان حقوق ویژه‌ای در خصوص زبان‌نامه، آزاررسایی و دعواگری قائلند. اگر مجبور شدند چند تا سمور بکشید، کافیست از احساس آنها فیلم بگیرند و بعداً ادعا کنید که به خاطر تله‌گذاری آن زبان‌بسته‌ها تلف شده‌اند، بنابراین مسئول چنین فاجعه‌ای صناعه تله‌سازی است. بهانه‌ها به همین راحتی جور می‌شوند. وقتی یک بیشگن فعال مدنی و اکتیویست بشود، می‌تواند تا آنجا که دلسخ‌باخته‌ی بزرسی و گستاخی پیشه کند چرا که بالاخره او مشغول

117
فعلیت مدینی مهمیست و به این خاطر هر غلطنی که دلسخوست می‌تواند بکند مثلاً نه تنها مجاز خواهد بود به کسانی که پالتزوست پوشیده‌اند توهین و به حریمشان تجاوز کند بلکه حتی حق خواهد داشت که با اسیری پاتوهای گران قیمت آنها را بیگی و کثیف کند.

4 آنها به همان مهارتی که به دیگران دروغ می‌گویند به خودشان هم دروغ می‌گویند. ترفند یک فعل مدینی بی‌شعر آن است که در همان حالی که نقش پیروی از گاندی را بازی می‌کند طوری نفرت و کینه‌اش را ورز دهد که دست کم به زد و خورد بینجامد.

5 مهم‌تر از همه آنکه بی‌شعرهای مدینی اصلاً حس شوخ‌طبعی و ظرفیت شوخی ندارند. اگر کل‌ا کلاه‌به‌دری مورود موضوعی که روی آن حساس هستند لطف‌های گفته‌شود، فوراً از گویش‌نگه چنان دیوی می‌سازند که دفع شری باشد. گویی می‌توسد که اگر سوزه‌ی خنده دیگران بشوند، اعتقادات پاک و راسخ‌بان مرزناش باشند. یک یهودی می‌تواند درباره یهودیت چک گوید و یک سیاه‌پوست می‌تواند درباره زاغه‌هایشان چک بسازد اما اگر کسی یا یک گروه‌ی مجموعه‌ی بخواهد با هر کدام از این‌ها شوخی کند فوراً پدرش را درمی‌آورند. به چای چک‌های لهستانی اکنون ما می‌تواییم درباره الکلی دادگستری چک بسازیم اما بعد است که طنزهای عاری از مسائل جنسی و قومی چندان خنده‌داری یا حتی سالم تر از آن‌ها یک حاوی این مسائل هستند باشد.

بی‌شعرهای مدینی به شدت تسهو قدرت هستند. این‌ها کسانی هستند که تا زمانی که به چنان قدرتی دست یابند که نظرات مشعشع‌تان درباره نحوه‌ی زندگی را به دیگران حقه‌کند، از پا نمی‌نشینند. اما طنز قضیه اینجاست که
فعالیت‌های مدنی و احساسات آزادی خواهانه آنها فقط از طریق سوء‌استفاده و بهره‌گیری از ها و هوس‌های آنها – اقناع و تامین می‌شود. شبیه آنها نوع تازهای از برده‌داری است. آنها همانقدر به قربانی‌هایان احتیاج دارند که قربانی‌هایان به آنها نیازی ندارند.

یکی از بیمارانم گفت: "تنها چیزی که در زندگی ام همیشه عاشقانه آن را انجام داده‌ام نفرت از شوه‌ریز بوده. الان واقعاً از کشتن متاسفم و زندگی بدنی به دیگر نمی‌دانم با کی یا باید چی کار بکنم. از بخت خوش (برای ما و خودش) هم‌اکنون و در بازداشت‌گاه نگهداری می‌شود.

کم‌ترین‌ها

۱ آیا شما یک فعال مدنی هستید؟ از گی اکثراً شدید؟ آیا از آن زمان به بعد وضع زندگی تان بهتر شده؟ یا احساس می‌کنید سر تان کلاه رفته است؟

۲ گی آنجا که می‌توانید به فعالان مدنی فکر کنید؟ آیا در میان آنها آدم خوشحال و راضی یافته می‌شود؟ چند تاییشان برای گذراندن روز محتاج داروهاي آرامش بخش و ضد افسردگی هستند؟ چه درسی از آنها می‌توانید بیاموزید؟
9

بیشعور مقدس‌مأب

اگر یک بیشعور پس از مرگ تناسب یابد
باز هم بیشعور خواهد ماند.
- رکس هاوک ۱، یک بیشعور

بنیادگرای تحت درمان

اگر برای لاتها و آسان‌جا‌ها آخرین دستاوازی میهن‌پرستی باشد،
mقدس‌مأب هم آخرین دستاوازی برای بیشعورهاست. بعضی‌ها حتی معتقدند که
بیشعور مقدس‌مأب عصاره‌ی بیشعوری ست.

خوشبختانه همه‌ی آدم‌های مذهبی بیشعور نیستند و چه بسیارند آدم‌هایی
که بر طبق آموزشهای دینی‌شان کارهای خوب و مفید زیادی انجام می‌دهند. اما با
وجود این، نباید از فجایعی که به دست بیشعورهای مقدس‌مأب و به اسم دین و
مذهب انجام می‌گیرد غافل شد. همانند هر چیز خوب دیگری، دین هم اگر به
دست آدم‌های نابкар بیفتند به پیش اه خواهند رفت. این بیشعورها با دو مشخصه
از بیشعورهای دیگر متمایز می‌شوند. نخست اینکه آنها می‌توانند هم از خدا و
هم از شیطان برای ترور دشنامشان مدد بگیرند. یعنی می‌توانند تقریب به
خداوند و تبری از شیطان را دستاوازی برای رسیدن به نیات سوء و خوسته‌های
غير انسانی‌شان قرار دهند. یکی از بیماران می‌گفت: «واقعاً آدم به کشیش ما

---

۱ - Rex Havoc
حسودی‌اش می‌شود. هم خدا به کارش می‌آید هم شیطان. این همه امکانات

برای یک آدم خیلی زیاد است. این عادلانه نیست.  

دوم اینکه بیشوع‌های مقدس‌مآب گمان می‌کند وظیفه‌ی اخلاقی دارد تا
افسرده‌الی خودشان را به همه منتقل کند. اکثر بیشوع‌ها دوست ندارند که
کسی سر از کارشان درب‌پیویورد و به سیک آنها درآید اما بیشوع‌های مقدس‌مآب
در این زمینه استثنای محسوب می‌شوند. به عکس، آنها جدا و جهد زیادی می‌کند
که همه‌ی آدم‌ها را هم مسلک خود کند و برای این کار حتی خانه به خانه هم
می‌روند!

در بررسی بیشوع‌های مقدس‌مآب باید دو دسته را از یکدیگر متمایز

کنیم:

1- بیشوع مقدس‌مآب متعصب: آدم خشکه‌مقدس‌آتشی مزاجی که به
اندازه کافی سکس نداشته‌است و می‌خواهد با تحمیل اعتقادات خود به
دیگران، عقیده‌ی جنسی اش را جبران کند.

2- بیشوع مقدس‌مآب حرفه‌ای: آدمی که با ریا و تظاهر و دستمایه قرار
دادن دین و مذهب کار و کاسپی راه انداده‌تی و از این راه نان می‌خورد.

هر چند به نظر میرسد که اوتجلیس‌های ۱ جز و این دسته باشند وی در
واقع آنها به دسته‌ی ابی بیشوع‌های تعلق دارند.

۱ اوتجلیس‌های بروز یافته‌ی بروزیسم هستند که از دهه‌های ۱۸۴۰ و ۱۸۴۰ در آمریکا آغاز شد و بعدا
علاوه بر آمریکا، در کشورهای دیگر جهان نیز گسترش یافته‌است و در نهایت آمریکا خاستگاه و مرکز افتادار
طرفداران این فرقه محسوب می‌شود. امار دقیقی از جمعیت آنها وجود ندارد اما تخمین زده می‌شود که بین ده
تا پانزده درصد از جمعیت مسیحیان کانادا و آمریکا اوتجلیس‌پاشند. اوتجلیس‌ها نسبت به جمعیت شان سهم
رسانایی زیادی در آمریکای شمالی دارند. بطوریکه گفتگه می‌شود اکنون فقط در آمریکا ۱۵۰ ایستگاه
رادیوی و ۳۲۵ استگاه تلویزیونی متعلق به آنهاست و شیوه‌های ماهواره‌ای متعددی را نیز در اختیار خود
دارند. آنجا خود را به عنوان اثرگذاران مشروع در تغییر فرهنگ آمریکایی و رساهای عمومی و نیز پیشگامان

۱۳۱
احتیاج به معرفی انجیلیست‌ها در اینجا نیست، چرا که آنها دائماً خودشان را در رسانه‌های جهانی به اندیشه کافی معرفی می‌کنند. اما دانستن خصوصیات عمومی بیشوعهای مقدس‌آب برای شناسایی بهتر آنها در جامعه می‌تواند مفید فایده باشد:

آنان مغزرو و متكبر هستند. تواضع در نزد آنان -تا زمانی که پوزشان به خاک مالیدنشود- به معنی است. اما این مسائل هرگز باعث نمی‌شود که آنها درباره فواید و لزوم فروتنی موعظه و سخنرانی نکنند. البته آنها درباره لزوم فروتنی برای خودشان حرف نمی‌زنند بله از فوائد و لزوم

مبارزه علیه لیبرالیسم سکوارات در جامعه آمریکا در طول قرن پیستم معرفی می‌کند. از اعیادنات اصلی و مشترک انجیلیست‌ها، اعتقاد جالبی بازمی‌گردد. این این‌جا آنها به ظاهر قريب‌الوقوع دجال است. آنها معتقدند دجال به زودی ظاهر خواهد شد و دنیا به جاذبه سخت و دچار خواهند شد و فقط دمی‌سیاسیان دوباره تولد یافته، نجات خواهند یافت. پیران این فرقه روابط بسیار حسن‌ساخته با یهودیان و به خصوص صهیونیست‌ها دارند. آنها معتقدند در آخرالزمان، یهودیان از سراسر جهان باید به سرزمین فلسطین مهاجرت نمایند و هم زمان با ظاهر شدن دجال. 144000 نفر از یهودیان به مسیح اعتقاد یدا خواهند نبود و همراه دمی‌سیاسیان دوباره تولد یافته، و مسیح به بهشت خواهند رفت و آن‌ها تمام یهودیان جهان به دست دجال کشته خواهند شد. این ماجرای مهیج همیجی تمین نمی‌شود و به اعتقاد انجیلیست‌ها فهت سالهای ظاهر شدن دجال، مسیح همراه مسیحیان دوباره تولد یافته به زمین فروش خواهند آمد و دجال را در محل فلسطین در جنگ نهایی مقدس علیه آنها یارآمد، شکست خواهند داد و مسیح پس از آن برای مدت یازده سال حکومت جهانی را به پایان می‌رساند.

بحث المقدس رهبری خواهند کرد. انجیلیست‌ها راه گرفته بودند که بروی خارجی‌های بیت المقدس، همیجی تمینبا دشمنان صهیونیزم نیز دشمناند. این‌ها به همین دلیل می‌زنند. زمانی که به یهودیان تفاوت در جنگ آمریکا علیه ایران هستند، نکته‌های تحسین‌برانگیز آن است که آنها در مورد اعتقادشان به حق جوامعی نمی‌کنند بلکه با صراحت و جوامعی هم حرف می‌زنند و با صرف هزینه‌های هنگفت، رسانه‌های بسیاری را برای تبلیغ و تبیین انجیلیسم بسیج کردند. دکتر کرمنت پیش‌شوری این افراد را چنین وخم می‌داند که آنها را از دست‌های پیش‌شورهای مقدس‌آب خارج کرده و در رده‌های موسوم (Mega Asshole) جای داده است. در این مورد اگر یک کتاب به ابرپیش‌شورهای باز هم پرداخته و

خواهند شد - م.
فرشته از شما سخن می‌گویند و قطعاً فروتنی شما ایجاب خواهد کرد که در مقابل شان کرنش کنید و به قدرت و جبروت پوشالی آنها آسیب نرسانید.

راه و روش آنها تناها روشن هست و اگر شما نمی‌توانید این مطلب را درک کنید بهتر است به درک واصل شوید. در حقیقت بسیاری از این بیشمارها به این خاطر است که به دیگران کمک می‌کنند. این افراد نه فقط از کتاب‌های مقدس برای منکوب کردن دیگران استفاده می‌کنند، بلکه اصرار هم دارند که فقط و فقط برداشت دمگ و تبیین نظرات آنها درست است و هر کسی با آنها مبادله می‌کند قطعاً شیطان در جلدلش فرو رفته است.

این نوع بیشمارهای مقدس مان‌آب مهارت شغفت‌انگیزی در ساختن نقل قول‌های مان‌درآورده و انتساب آنها به کتاب‌های مقدس دارند. آنها روزی مسائلی تکیه و به چیزهایی استندان می‌کنند که مومنان هر گز درباره آنها سوالی نمی‌پرسند و بی‌پیمان‌ها هم چندان از آنها سردرنی آورند که بتوانند اشکالی بگیرند. مثل تمام بیشمارها آنها هم فکر می‌کنند که با گنده‌گویی و بلوف زدن می‌توانند همیشه کارشان را پیش ببرند.

بیشمارهای مقدس‌آب حرفه‌ای معمولاً قدرت بیان و نفوذ کلام سحرانگیزی دارند. بعضی وقت‌ها آنها چنان قدرتمند ظاهر می‌شوند که تنها با قدرت بیان‌شناسی می‌توانند سگ‌های هر را بترسانند و گل های شمعدانی را خشک کنند. یکی از بیمارانم که قبلاً مریض کشیشی به نام یبلی ویلی 1 بود، درباره‌ای از ما می‌گفت: "او از کلمات مثل بمب و گلوله

---

1 - Billy Willie
استفاده می‌کرده، طوری رفتار می‌کرده که انجار خداوند برای انجام تمام کارهای مهم از او کسب تکلیف می‌کند.

آنها اهل رحم و رواداری نیستند. هرچند که بیشمردهای مقدس‌آباد مدعیند که رحمت و مهربانی جزو آموزه‌های اصلی کششان است اما فراتر از آن‌چنان‌ست که انجار تسامح یک تهیه‌کننده برای انجام نسل بشر است و باید فقط در شرایط ویژه به سرافر Sho رفت. در واقع این بیشمردها از اینکه برای یافتن خطا‌های سایرین بو با کشند و گناه دیگران را بر مال کند، لازمی برند. آنها عاشق محکوم کردن هستند. خوشبختانه این بیشمردها هرگز به خدا نزدیک نمی‌شوند ولی هیچ‌یک نبود که از او هم ایراد بگیرند.

کشش جوانی به نام ناسال رابرتسون ۱ در رساله‌ای با نام «پول در مقدس‌نما»، می‌نویسد: هر مسیحی راستینی باید در همه‌جا به همان یافتن گنگ و مبارزه با شیطان باشد؛ در هر سایه‌سواری، زیر هر سنگی و در هر قلبی»، دلیل این توصیه ساده است: اگر یک موم واقعی همیشه سرش به شیطان گرم باشد، هرگز متوسطه نخواهد شد که ناسال دارد.

جبشی را خالی می‌کند.

آنها عاشق گنگ هستند؛ و اینکه ادعا می‌کنند که از گنگ متنفرند فقط بازی‌بان است. آنها از اعتراض نسبت به چیزهایی که به نظرشان نطقه ضعف دیگران حس‌پذیری می‌شود، از دیگران می‌گیرند. بیشمردهای مقدس‌آباد، ملدانی هستند در جامه‌ی موحدان که سرشار از زلزله، بدخواهی، تنفر و بدخیسی‌ئاند. برای درک بهتر این نوع از سادیسم به سخنان کشش جمیمصی براگرتن ۲ که در مراسم اختتامیه‌ی سمینار آموزشی ۱- Nasal Robertson
                          ۲- Jimmy Braggert
همهی گناهکاران (اعم از آمرزیده و نیامزیده) در کلیسای برادران مقدس ایراد کرده توجه کنید:

"می دانم که اگر روزی بگذرد که به مردم نقبولانده باشم که گناهان بسیاری را مرتکب شدهاند و سپس آغوشم را برای شنیدن اعتراف‌های آنان نگشوده‌باشم، در آن روز هیچ کاری برای خدا انجام ندادهام. دوست دارم آنها را در حال گریه و اتمام برای عفو گناهانشان ببینم؛ در حالی که از شدت عذاب رویی به خود می‌پیچند، اشک ندادم میریزند و خود را خوار و خفیف احساس می‌کنند. می‌خواهم تمام چیزهایی بده از آنها بزدایم و به ترتیب آنها را از نو متوسل کنم."

متاسفانه اگر بیشعرهای مقدس‌آب تمام چیزهایی به را بزداپند، هیچ چیزی باقی نمی‌ماند. از این رو تمام آنچه که آنها قادر به انجام آن هستند این است که این چرخه گناه – توهه، توهه – گناه را دائما تکرار کند.

بیشعرهای مقدس‌آب در انجام و تولید گناه و ریاکاری مهارت فراوانی دارند؛ اگر آنها را اختراع نکرده باشندا!

تمرین‌ها

1. از چه منظری الحاد می‌تونند یک گام از بی‌نیاگرایی به خدا نزدیکتر باشند؟

2. آیا تا کنون یک بی‌شعر مقدس‌آب به خانه‌تان آمده است؟ بعد از ملاقات با او چه احساس داشتید؟ تولید دوبازه‌های یا یک عالمه گناه؟

3. آیا فکر می‌کنید خدا شما را قبول داشته باشد؟

145
بیشوع عصر جدید

چاکرایت را باز کن و این را بگذار توش.

شیرلی ام۱ در حال انرژی دادن به

یک آدم متعصب

اگر بیشوعهای مقدس ماب نمی توانند هیچ چیز خوبی در دیگران بپذیرد،
در مقابل، عده‌ای هم هستند که نمی توانند هیچ چیزی بدهند. یای
دست کم اینطور ادعا می کنند. این‌ها کودکان عصر جدید هستند؛ آدم‌هایی که
در نهایت خوش‌بینی معتقدند که همه چیز جهان در نهایت کمال است و هیچ
مشکلی بزرگی وجود ندارد.

در آن‌گاه نخست به نظر می‌رسد که این افراد بیشوع نیستند و فقط ابله‌هایی
هستند که خزعبلات هر مهلک‌گویی را به سوی‌شان پیاد باور می‌کنند؛ چه با
رویز روزی قهوه بدون آن. آن‌ها به طالب‌های هنری و چنین اعتقاد دارند و
احتمالاً کمی هم ورزش‌های رزمی یاد گرفته‌اند. شاید گوش‌تی بخورند و شاید
هم نه، اما اکثریان آب هر چیز زیاد می‌نوشند و گاهی هم قهوه تنقیه می‌کنند
(البته بدون شکر). بیشتر آن‌ها لس آنجلسی هستند.

طرفدارهای عصر جدید، می‌خواهند مدیته‌ای فاضل‌هایی به وجود یا می‌آورند که
همه چیز آن در مهتابی کمال باشد و با برایان هر چیز دیگری که کوچک‌ترین

۱ - Shirley M.

Bagman Rajneesh
تقصیانی باشند را پس می‌زنند. در دهه ۱۹۴۰ این طرح فکر مجدد بود. وجود بسیاری از گروه‌هایی که از آن زمان تا کنون این گونه فکر می‌کنند و جدایانه زندگی می‌کنند در شناخت بهتر عصر جدید می‌پردازند.

در واقع هیچ‌چیز در عصر جدید واقعاً جدید نیست، بلکه ملل‌ها است از عقاید و آینه‌های باستانی که فقط به درد مطالعه در تاریخ باستان می‌خورند.

در اینجا شاید بدن باشد که از دو نفر از اقطاب عصر جدید یاد کنیم: یک عملی خراب به نام تیموتی بلیر، و کلکسیون اشیاء گرانقیمتی به نام باگم راجنیش. این‌ها از آن ابریش‌های هستند که بسیاری از بی‌شهری‌های تمام عیار کوچک‌تر از آن‌ها یاد گرفتند که چطور آدم‌های عصر جدید را بودند.

۱- در دهه ۱۹۶۰ جنیش‌های فکری و اجتماعی در میان جوانان آمریکایی و اروپایی پدید آمد که وجه مشترک اکثر آن‌ها گرایش به آنارشیسم، عرفان شرقی، آزادی جنسی و مصرف مواد مخدر با چاشنی ایباد آل گرایی بود. معروف‌ترین آن‌ها، جنیش اجتماعی هیپی (hippie) بود که در ایالات متحده آمریکا به‌طور کرسی به همراه مقاومت معنا‌داری گزید. هرچنین، موسیقی، موضه، مدل و مشک، به سرعت در نقاط دیگر جهان گسترش یافت.

۲- این افراد معمولا به صورت گروهی و جدا از دیگران زندگی می‌کردن. -M. نویسندگانی روانشناسی و فیزیولوژی، Timothy leary، صورت تغییراتی از یک آمریکایی مدل ۱۹۶۰ و در گذشته به سال ۱۹۶۴ که به خاطر تحقیقات بر روی اثرات روانی مواد مخدر و طرفداری از مصرف مواد مخدر به خصوص ال‌اس‌دی، مشهور بودند. تغییراتی به خاطر همین تحقیقات و اکتشافات، خود را از فاصله استعمال مواد مخدر محرور نمی‌ساخت. -M.

۳- Bhashwan Shree Rajneesh برادری‌های از نام Bagman Rajneesh که نام شخصی او راجنیش چاندرا موهان جین بود. متولد سال ۱۹۳۱ در هند که به عنوان استاد فلسفه و مرشد عرفان هندی شناخته می‌شد. او در دهه ۱۹۶۰ و در دهه ۱۹۷۰ به‌طور گسترده‌ای راجنیش نامیده می‌شد. در سال ۱۹۸۹ بود. درباره ایشان نظرات به شدت متفاوت است. پیران او -مثل همه پیران - رهبر خود را یکی از پاکترین و فرهنگ‌های انسان‌های جهان می‌دانند، اما معنای‌های کاری کرده که از آمریکا اخراج شود و مقامات بیست و دو کشور جهان از وود او و پیران او به خاک کشورشان به اتهام انگیزه‌های جوی‌گیری کند. او در سال ۱۹۸۱ به دعوت طرفدارانش به آمریکا رفت و در اندک زمانی مورد توجه رسانه‌ها قرار گرفت. این توجه بخش از آن‌ها به خاطر سخنان و رهمندی‌های حکیمانه او باشند به
و این است بی‌شعور عصر جدید: سوداگر سیاری که نه به او الهام می‌شد و نه عقل درست و حسابی دارد، اما تیز و پر از است و می‌تواند با دیدن یک نفر فوری رگ خوابش را پیدا کند و بدوشده. یک بار کلاس‌های مهارت در شهامت و دفاعی بعد با سیمانهای تناسخ و مربتهای بعد هماهنگی خودشادمان کنی. اما تمام اینها سودجویی از سادله‌ی سرشت بشری است که منشا آنها آرزوزی همگانی ما برای بهتر و شادکامتر بودن است.

ورد کلام این افراد این است که چون خدا همه جا حضور دارد پس تمام آن چیزی که لازم است انجام دهد این است که با این نیروی که منش تا بدن ترتیب بتوانیم با هر کجا و هر کسی که میل باشیم هماهنگی شویم. اگر پول می‌خواهیم باید استفاده از این هماهنگی آن را به سوی خود بکشانیم. در مورد عشق هم به همین ترتیب قادر خواهم بود که به هماهنگی به خواستهی خود برپسند.

البته این نوع طرف فکر برای بسیاری از مردم شیرین و جذاب است اما بسیار خطرناک هم هست چرا که این امکان را برای عده‌ای کلاغش فراهم می‌آورد تا آدم‌های ساده‌دل زیادی را خواب کند و بچایند.

فقط یکبار من فکر کردم که اتفاق بزرگ و مهمی در عصر جدید در حال وقوع است و آن هنگامی بود که دیدیم یکی از این سیمانه‌ها تکرار عمومی این جمله توسط تمام حاضران شروع شد: «تو بی‌شعور هستی.» عالی بود! با خودم خاطر مجموعه شخصی بسیار گرانبهای این عارف برگز از اوتومبیل‌های رویز روزی بود. چهار سال بعد به آتش‌‌سادگان و راهبری برگزگرین جمله‌ی بیوتروپیستی تاریخ آمریکا علیه شهرهونان دالاس، از آن کشور اخراج شد. گفتی می‌شود اوو هوت هزار سخنرانی کرده که سخنانش در هفتسی و نچه کتاب گرد آوری شده است و از این و معلوم می‌شود علاوه بر موارد اتکایی در حرف زدن هم فعالیت زیادی داشته است. این مرد فعال سرناجم در سال ۱۹۹۰ پس یک دوره آوارگی چهاری در هند در گذشته و آین اوشو و پیرواران فراوانی را به یادگار گذاشت. در ایران هم از او یادگاری‌های یافته می‌شود. -م
گفتیم چه خوب که بالاخره یک نفر پیدا شد که می‌داند چطور به دیگران کمک کند. اما مشخص شد که ماربی آنها از همه بیش‌عورتر است چرا که تکرار این عبارت در راستای تبلیغ و تلقین بیش‌عوری به عنوان یک افتخار بود و نه بیماری و درمان آن!

یکی از کتاب‌های مورد علاقه من درباره بیش‌عوری عصر جدید، "دن و هنر بیش‌عوری" بود، اثر سیدنی کوآن است. در این کتاب کوچک به طور خلاصه‌ای این موضوع بررسی می‌شود. ذن یکسیری شیوه‌های عملی بودایی‌های باستان است که به حال مردم زمانه خود بسیار مفید بوده‌است. اما ذن در حال حاضر به ما هیچ سودی نمی‌رساند.

آدم‌های عصر جدید طرفدار وقار و آرامش هستند. اگر یک نفر اضطراب داشته باشد، بیش‌عور عصر جدید او را آرام می‌کند و توصیه می‌کند که سخت‌گیرد و در راه ایجاد صلح و آرامش کوته‌نه‌نی‌اید. برخی از همین آدم‌ها در راه همین هدف مشغول ساختن کم‌های مجهز در آرگون، موتانا و سایر جاهای دور از دسترس هستند و آن‌قدر مهمات و سلاح‌های مدرن در آن کم‌پرا ذخیره کرده‌اند که توانایی آرام کردن یک شورش در نیکاراگوئه را هم دارند. در واقع یک بیش‌عور عصر جدید می‌تواند به اندازه‌ی یک بیش‌عور مقدس‌ماب از خودراضی و حق به جانب باشد. آنها نه فقط تنفگ‌ها و نارنجه‌های فراوانی دارند بلکه آشکارا برای جذب و آموزش نرو فعالیت می‌کند. در یک نمونه فاجعه‌آمیز، با وجود آن‌که نام رهبر یک گروه هم حاکی از بیش‌عوری وی بود باز هم مردم از او حمایت می‌کردند و به گروه‌های می‌پوستند. در یک نمونه ی

1 - Sidney Koan
2 - موتانا و ارگون نام دو ایالت در غرب و شمال غربی ایالات متحده آمریکا است. نیکاراگوئه در جنوب آمریکا واقع است و مابین کشور نیکاراگوئه و ایالات متحده آمریکا سه کشور مکزیک، گواتمالا و هندوراس قرار دارند.

دولت‌های این کشور عموما به چپ گراش دارند. –م
دیگر، کسی که مسئول گروه بود، هدف گروهنش را به رستگاری رساندن جهان اعلام کرده بود و با ارعاب و کنک کاری هم که شده از خروج هر کسی را که می‌خواست از گروه خارج شود جلوگیری می‌کرد.

از منظر فردی این بیشماری از توانند مثل هر بیشمار دیگری، خودرای و زورگو باشند. مثلاً گیاه خوراها می‌خواهند با هر ضرب و زوری که هست دنیا را متقاعد کنند که ادامه زندگی با خوردن گیاهان و ویتامین‌ها امکان‌پذیر است. در حالی که اگر آنها را خوب نگه داری کنید حتماً می‌توانید خواهید شد که تقیبی هم‌هی آنها ایجاد نجیب و مردنی اند که به جای این استدلال‌ها به یک استیک خوب نیاز دارند.

بعضی از آنها هم معتقدند که تصویر خلاق، راه حل تمام مشکلات زندگی است. فقط کافیست چیزی را با تمام وجود بخواهد و تصویر گری، من خودم این روش را امتحان کرده‌ام. مدت‌ها پیش با تمام وجود خواهتم و تصویر کردم که تمام بیشماره‌های جهان در یک لحظه ناپدید شوند. تا به حال که هیچ اتفاقی نیفتاده است.

یکی از چیزهایی که بیشماره‌های عصر مادی در آن استاد هستند، هنر سرقت تالیفات و اختراعات دیگران است. احتمالاً با عقیده‌ای آنها که معتقدند همه چیز از آن خداوند است، تنها چیزی که در سرقت ایده‌ها و حتی ابداعات دیگران و ادعاً تملک آنها چیز نیست، درنگ است.

هر چیزی در عصر جدید با سطحی از هوشیاری سنجیده می‌شود و از خود کردن ایده‌ها و آثار دیگران همان سطحی از هوشیاری است که باعث می‌شود تا بسیاری از بیشماره‌های عصر جدید خودشان رادر هر موضوعی صاحب نظر بدانند. کافیست کوچکترین فکری به ذهن‌تان بررسی کردن آن و ایده‌ها و نظرات دیگران، کلاس‌های مربوط به آن را برگزار کنند.
البته اوج هیجان عصر جدید، برنامه‌ریزی نیمه‌خودآگاه است. بعضی از این بیشعور‌ها نوار کاستی حاوی موسیقی یا فقط یک سری سروصدا درست می‌کنند که لابلای آن‌ها پیام‌های بسیار کوتاهی گنجانده شده که آنها را به وسیله‌ی گوش معمولی نمی‌توان شنید اما با قدرت نیمه‌خودآگاه می‌توان درک کرد و قرار است با گوش دادن به این کاستها شخص قادر به غلبه بر دودلیها، ترسها، ترک سیگار و عشق ورژیدن بهتر شود.

من یکی از این نوارها را به دقت گوش دادم و بررسی کردم اما نتوانستم نشان‌های از آن چیزهایی که درباره‌ی آنها تبیغ می‌شود را پیدا کنم. در عوض این پیام را یافتم: "آهای بیشعور، سفارش خرید ده‌ئی دیگر از این نوارها را بده.")
تمرین‌ها

۱ آیا تا به حال الهام شده‌اید؟ تا به حال هاله‌ی دور سرطان را بالانس کرده‌اید؟ می‌توانید با موارد طبیعه ارتباط برقرار کنید؟ چی دود می‌کنید و مصرف‌تان روزی چقدر است؟

۲ آیا دائما سعی کرده‌اید که در یک لاتاری با نیروی تصویر ذهنی برند شوید و هر بار هم شکست خورده‌اید؟ شاید بهتر باشد با دیگرانی که آنها هم همین کار را می‌کنند تماس بگیرید و خواهش کنید یک هفته دست نگه دارند.
یشعور دیوان سالار

ثیٚٮًٍ، ثیٚٮًٍٍ، ثیٚٮًٍٍ، ثیٚٮًٍ

تا هنگامی که لوحهای گلین، نانوشته هست.

کار شما پایان نگرفته است.

ساحب دیوان، کورش پنجم به

زیردستنتش

برای یک یشعور هیچ چیز نامیدگاندته تر و خردکنده تر از آن نیست که

احساس کننگتست برای تسلط بر دیگران رو به افول نهاده است. این مساله

در حکم اخته شدن یشعور است. البتة روا نیست که هیچ یشعوری به چنین

عذاب الیمی دچار شود. روش آمریکایی برای پناه دادن به این یشعورها این

است که در یک دستگاه اداری نظامی یا دولتی مشغول به کار شوند. به این

ترتیب یک یشعور به راحتی خواهد توانست تا آدمهای ساده‌لوح و خوش‌ینی

را که هنوز فکر می‌کنند دولتی که وجود دارد دوباره، برای اصرمرس و

به‌ست مردم؛ این را را مرجع کند و بر آن نه تسلط داشته‌باشد. حقیقت آنست

که ما با دولتی سروکار داریم که از یشعور‌های اداری تشکیل شده و برای

راحتی آنها فعالیت می‌کنند.

---

*چنلی بسیار معروفی از آبراهام لینکلن، شانزدهمین رئیس جمهور آمریکا در نطق بسیار معروف و تاریخی*
جولیا کیدز¹ در خاطرات خود با عنوان «لذت پلشته» درباره دوران خدمت خود به عنوان کارمند دولتی و در بخش صدور گواهینامه رانندگی می‌نویسد: «بازی مورد علاقه ما سرگردان کردن ارباب رجوع های بود که کارشناس هیچ مشکلی نداشت. بعضی وقت‌ها چهار، پنج بار آنها را بر می‌گرداندیم تا سرانجام گواهینامه‌های شان را که از اول هم آماده های تحویل بود، به‌شان بدهیم. در امتحان کتیبه‌کاری می‌کردیم که جواب‌های درست به عنوان نادرست نشان داده شود و برای امتحان عملی یک سری مقررات را از خودمان درمی‌آوردیم. مثلاً این قانون که گردنش به راست با وجود چراغ قرمز آراد است را شنیده‌اید؟ خب این از همان قوانینی بود که ما از خودمان درآوردیم تا مردم را دست بندازیم. بالاخره هم آنقدر تعداد آدم‌ها که این قانون را باور کرده‌بودند زیاد شد که مقامات ایالتی مجبور شدند آن را در متن قوانین وارد کنند. من چه می‌گویم قدرت واقعی یعنی این!»

همه‌ی کسانی که در ادارات کار می‌کنند بی‌شعور نیستند، هر چند که همگی در معرض ابتلا قرار دارند. اغلب به یک دوچرخه کارآموزی سخت و طولانی –که خدمت نظام وظیفه خوانده می‌شود– نیاز هست تا افراد برای نشستن پشت میزها و کاغذ بازی کردن آماده شوند. و این به دریافت این کارها سر و کار مستقیم با ارباب رجوع وجود دارد.

ساده‌ترین موارد از این دست را می‌توان در اداره پست، تأمین اجتماعی و صندوق پاشنشستگی دید. چهارمی که علی‌الاختصار تعداد شکایات رسیده عليه کارمند، نحوه ترفیعات و اضافه حقوق او را مشخص می‌کند; به این صورت که هر چه قدر شکایت عليه یک نفر بیشتر باشد بخت او برای پیشرفت بیشتر می‌شود.

¹ - Julia Kidds
تلون مزاج هم معمولاً بی پاداش نمی‌ماند. هرچقدر قوانین انتظار ناپذیرتر باشند، کار کردن برای بی‌شعورها کسالت بارتر و خسته‌کننده تر می‌شود و از این رو تامین هیجان برای کارهای پشت‌ميزی اهمیت زیادی می‌یابد. ارمست کابالشینسکی ۱ از اداره‌ی ترافیک سان دیه گو می‌گوید: «اگر از یارو خوشم باید بهش سخت نمی‌گیرم اما اگر از ریخت خوشم نیاز کتاب قوانین راهنمایی رانندگی رو می‌ندامیم جلویی و می‌گویم بگیر این را بخوان تا بفهمی رانندگی قانون دارد. پاش بترسد استناد هم می‌کنم.»

آدولف اشنایدرب در کتاب بی‌شعورهایی که می‌شناخته‌ام بی‌شعورهای دیوان‌سالار را در زمره‌ی بی‌شعورهای آب‌زیز کار ترشروی محسوب می‌کند که مترصد قدرت و فرضیه‌ی هستند تا تبیین به بی‌شعورهای گیر بی‌شودند. این افراد لیاقت و شهامت لازم برای اینکه بی‌شعور تاجر یا حتی بی‌شعور سیاستمدار بی‌شود را ندارند. اما حمایت و مصونیتی که تمام مستخدمین دولت از آن برخوردار هستند به آنها چنان قدرتی می‌بخشد که به راحتی چوگیر شوند. در چنین فضایی است که حکیطرین آدم‌های مُردی، چنان قدرت می‌شوندکه آدم‌های بی‌عرض‌تر و حکیطر از خودشان به پایان بی‌پایند تملت‌بان را بگویند و به راحتی حق یا ناحق کند. بعضی از اینها آنقدر قوی می‌شوند که در زمره‌ی بی‌شعورهای تمام عیار قرار می‌گیرند و تا حد میریت و معاونت هم با آن‌ها می‌روند.

زمان، ارزشآمیختین سلاح بی‌شعورهای پشت‌ميزنشین است. آنها مقدار فراوانی از این سلاح را در اختیار دارند و شما هیچ، اگر درخواستی بدهید، اعلام می‌سایند که دو هفته قبل آخرين مهلت برای تسهیم آن بوده است. اگر برای صدور جواز کسب به‌ویژه تحقیق‌ها بدهید، متوسط می‌شود که فقط ساعت ۶ تا ۷ صبح‌های پنج‌شنبه برای این کار در نظر گرفته شده‌است. اگر قبل از شروع

۱ - Ernstine Kabalshinski
پروپوزهای احتیاج به اخذ موافقت نامه‌ای داشته باشید قطعاً بايد صبر ایوب هم

داشته باشید. همه‌ی اینها بخشی از مرحله‌ای اداری محصول می‌شود. بیشاعوهای

اداری در کشف شیوه‌های جدید کاغذخازی و به تاخير انداختن کارها قوی

ابتکار شگفتانگیزی دارد. و البته اگر تمام کارهای شما قانونی و طبق مقررات

باشد و هیچ موشی توانند در آن بودانند. به سرعت شما در یک چرخه‌ی بی

پایان که به آن امور برو فردا بیا گفته‌گیش می‌شود می‌اندازند. کارمندی که کارتان

زیردست اينش حتماً بايد از رئیس خودش اجاق گیلاد چرا که استقلال و

خودراپی در مراکز اداری ممنوع است. رئیس هم به دليل مشابه تصمیم می‌گیرد

که اين پرونده را با چندتای دیگر، در فرصت مناسبی خدمت جناب مدير گل

عرضه کند، او هم صلاح خواهد ديد با مشاور مشروت كند و... به اين ترتيب

پرونده‌ی شما در هزار توی نظام دیوان سالار فراموش و مدفون می‌شود.

هیچ چيز یک بیشاعور دیوان سالار را خوشحال تر از اين نمي كند که آنقدر

یک ارباب رجوع را اذيت کند تا از دستش شاكي شود و زبان به اعتراض

بگشاید. البته مشری اعتراض را حق خودش می‌داند اما آنچه نمي داند اين است

كه یک بیشاعور دیوان سالار استاد گل و توجيه است وا شبکه‌ي عظيمی از

مناسبات اداری پشتیبانی می‌شود که قانون اولش اين است: چهای خودت را

داشته باش.

یک کارمند بیشاعور خيلي زود مي فهمد كه صدا بند كردن چه اثر

شگفتانگیزی در نشان دادن قدرت و پرتري او دارد. سيئ او با همين صدای

بنلد و آمرونه شروع به بيان قواعد و قوانين مي كند و هر قانوني را هم كه احتياج

daشته باش از خودش دردي اورد. و اگر احیانا يک ارباب رجوع شروع به چون و

چرا كند و بخواهد دليل بياورد كه آنطوري كه او مي گويند نيست، با تحكم
اعلام می‌کند که مجبور نیست این بی‌دبی‌ها را بیشتر از این تحمل کند و از اتاق خارج می‌شود.

ارباب رجوع بیچاره هم که هنگام واقعه‌مانده نمی‌داند که آن موقع، زمان استراحت و چای خوردن آن کارمند بوده‌است ودلیل واقعی خروج او، پیوستن به دوستانش برای گپ و استراحت است.1 همی‌اکنون مشکل بیش‌شوره‌ای پشت میرنشین این است که روز گذشته این هشت ساعت تمام می‌شود و آن‌ها مجبورند پس از آن به خانه و نزد خانواده‌ای بروند که هیچ‌کدام از اعضای آن، این مسخره‌بازی را تحمیل نمی‌کند. هرچند که آنها می‌دانند فقط شانزده ساعت تا بی‌گشتنشان به محل کار و آغاز آزار و تحقیر دیگران باقی مانده است.

1- از این قسمت متن چنین برای آید که در ادارات آمریکا، که منظور نوسنده است، کارمندان فقط در زمان‌های مشخصی حق خروج از دفتر خود و نوشیدن چای و قهوه را دارند. در ایران چنین نیست. -م
تمرین‌ها

1. آیا تا به حال برای گرفتن جواز ساخت ساختمان اقدام کرده‌اید؟ از چند بیشمار شدید موافقت بگیرید؟ چقدر طول کشید؟ چقدر رشوه آب خورد؟

2. برخی از صاحب‌نظران معتقدند که تنها راه جلوگیری از رشد بیشتر کاغذ‌پزی، حذف تفییه‌ها، پشت میز نشیمن‌های گران‌قیمت است. بر طبق بعضی از پیشنهادهای رادیکال، باید منشی‌ها بر حسب تعداد افرادی که به آنها کمک می‌کند ارزیابی شوند، تمام پرواندهای یک روش کاغذ‌پزی در نامه مختصر شوند و تمام نهادهای دولتی به شرکت کردن خصوصی‌تر تبدیل شوند. شما چه راهی برای خارج کردن بیشماری از نظام دیوانسالاری پیشنهاد می‌کنید؟
به یاد نیست که آدم نتواند خانواده‌اش را مجبور به انجام آن بکند. اگر پاش افتاد یک بطری اسید لوله بازکنی را هم باید یکضرب سرکشید.

کیتی ۱، یک بیشوع تحت درمان

احتمالاً بیشوع‌های بیچاره نسبت به سایر بیشوع‌ها کمبودهای عاطفی بیشتری داشته باشند. آنها مثل شورهای سر می‌مانند که دائماً به محيط تیره چسبیده‌اند و اگر از آنجا به زور اخراج شوند هم در عرشه چند دقیقه‌ باز می‌گردد.

در دهلی نخست، شاید این افراد مثل بیشوع‌ها به نظر نایبند و فقط آدم‌هایی ضعیف، کم بینه و به عرضه‌ای به نظر برسند که نمی‌توانند روی پای خودشان بایستند. کسانی که همیشه به یکی احتیاج دارند که به او تیکه کندن، تر و خشکشان کند و اموراتشان را اداره کند. البته این فقط فیلم آن‌هاست، فیلمی که به اندازه‌ی یک جریمه‌ی سه دلاری تخیلی و غیر واقعی است. حقيقة آن‌ست که این افراد واقعاً قوی و نیرومند هستند اما دریافت‌های که با تظاهر به ضعیف بودن می‌توانند به آسانی قدرت زیادی به دست بیاورند.

۱-Kitty
مشاور خانواده معروف، لوکرشیا پوپولوپولیس، در مقاله‌ای با نام «خانواده بی‌شعور سالار» که در مجله‌ی یونانی خانواده درمانی بچه رسیده‌گزارش می‌دهد که خانواده‌های بسیاری به خاطر سیطره بی‌شعورها ضعیف و انگل به نابهنجاری و بحران دیگر شده‌اند. «این بی‌شعورها اغلب اوقات در میان اعضای خانواده و یا جمع دوستاتان، با نیاز همیشه‌گی‌شان به توجه و تلاش بی‌پایان‌شان برای تسلط بر دیگران، زورگویی می‌کنند. نوعی ترحم‌خواهی فلدلی‌مانه و ارعابی. آنها انتظار دارند تا دیگران جانشان را هم برای مواضبات از آنها فدا کنند. در این عارضه را سندرم «توافق مه مدراه» می‌نامد. البته مادر یک بی‌شعور بی‌پایه دست آخر هم به مرگ پناه خواهد برده.»

قدرت ضعف می‌تواند عظیم باشد، بسیاری از بی‌شعورها می‌دانند که چطور تا آخرین کیلو وات انرژی را در هر موقعیت استفاده کنند. اگر آنقدری که توقع دارد مورد توجه قرار نگیرند، دیگران را به پی تفاوتی در برای نیازهایشان متمم می‌کند. اگر به آن میزانی که کمک خواسته‌اند، کمک نشوند عضیان می‌کند. اگر به خواسته‌شان نرسند آنقدر تمارض می‌کنند چه دیگران مجبور شوند کارشناس را رها کنند و به آنها توجه کنند. یک زن خان‌دار که از دست مادرش که شش ماه پیش به نزد او اسباب کشی کرده‌بود به ستوه آمده‌بود می‌گفت: «او می‌تواند زیر هزار چیز مختلف به صد راه مختلف بنالد. اما همه‌ی اینها برای یک منظور است او می‌خواهد بر همه چیز تسلط داشته باشد.»

بیماری منع قدرت بزرگی برای بسیاری از این آدم‌های منطقه. سوزش‌ها درد و حاله تهوع‌ها به طرز معجزه‌آسایی در مواقع لزوم ظاهر می‌شوند. گاهی آدم شک می‌کند که نکند سلامتی مطلوب در نزد این افراد، درمان باشد.

---

۱ - Lucretia Poupulopolis
یک بیشمار درمانده، علاوه بر بسیاری از لوازم بیشماری مثل نالیدن، خلاف کاری، ترسردن و ترساندن، از یک سری ابزارها و روش‌های مخصوص به خود نیز بهره می‌برد که یکی از برجسته‌ترین آنها دیوانه‌سازی نام دارد.

دیوانه‌سازی، هنر راندن مردم به سمت دیوانگی است. این کار به‌طور رشده و استمرار در خواسته‌های غیر عقلانی، بی‌هوسی، نالیدن مدام و اشکال گیری‌ای انجام می‌پذیرد. یک بیشمار بیماره از شما گلایه می‌کند که هرگز برا یا کار چندان کاری نکرده‌اید و هیچ‌گاه به قدر کفایت دوستش نداشته‌اید. این شرایط با خاطر اینکه انتظار دارند که هیچ‌گاه می‌کند و بعد هم از هم خواهد که از جلوی چشم دور شود. و همانگونه که دزدموند دیکیتون ۱ در کتابش با عنوان درمانده؟ یا دویل درجه‌ی یک جامعه خاطرنشان می‌سازد: «همین برای دیوانه کردن هر کسی کافیست.»

چگونه افراد با پارادوکس‌های غیر ممکن هم یکی از مهارت‌های این افراد در دیوانه ساختن دیگران محسوب می‌شود. اما انتظار دارند که هیچ‌گاه از گله‌گزاری‌های دائمی آنها گله نکنیم و یا از رعوب انجام تمام خرده‌فرماش همیشه، همیشه برای استقلال و انتیکی به نفس آنها احترام قائل باشیم. از آنجاییکه قواعد را آنها تعيین می‌کند ما هیچ شانسی برای برد در باری آنها نداریم.

در موارد خانوادگی، یک دیوانه‌ساز معمولا کسی است که وصله‌ی خانواده نیست مثل مادرشوهر یا مادردزینی که با خانواده یکی از فرزندانش زندگی می‌کند. در عالم تجارت دیوانه‌سازها معمولاً جزو افرادی هستند که خیلی بی سر و صدا توری دفاتر کار می‌کنند. آنها هر روز راهی را پیدا می‌کنند تا کمتر و کمتر وظیفه‌شنان را انجام دهند. وقتی هم که این مسألہ به آنها گوش‌زد شود، می‌گویند

۱ - Desdmond Dickeyton
که عاشق خدمت هستند اما حجم کاری که به آنها محول می‌شود آنقدر زیاد است و روز به روز هم بیشتر می‌شود که انجام همه‌ی آنها از عهده‌ی یک انسان خارج است. اگر کار به تويیج و اخراج یک کشید ناگهان داستان‌های زندگی از تبعیض یا سوء استفاده‌های جنسی از خودشان در می‌آورند و تهدید می‌کنند که

به علت کارفرماهاشان شکایت خواهند کرد.

در جامعه، یک دیوانته ساز، انگلیست حرفه‌ای که همیشه متعرض است که دیگران حق او را خورده‌اند در حالیکه این خود اوست که دائم به حق دیگران تعرض می‌کند.

همانند بیشوعرهای پشت‌میزنشین، بیشوعرهای ییچاره هم در سوء استفاده

از زبان استاد هستند. آنها می‌توانند آنجانه دفع وقت کنند که حلزون در مقابله‌شان فانتوم به نظر برسد. در خانه، آنها همیشه اخیرین فردی هستند که وقتی خانواده می‌خواهد بیرون برود حاضر می‌شود. هر بار که به دستشونی می‌رونند برای دیگران یک قرن به حساب می‌آید. آنها می‌توانند یک ساعت کار خانه را به انداده‌ی تمام روز کش بدهند. در محل کار، به طور معمول همه‌ی

منتظر می‌گذارند. مهم‌ترین مهارتان این است که همیشه گرفتار و مشغول به

نظر بیایند در حالیکه تقریباً هیچ کاری انجام نمی‌دهند.

یک بیشوعر به‌پیچاره آنجانه نقش آدم مظلوم و فداکار را خوب بازی می‌کند

که همچنین کدام از باریگران برنده اسکار نمی‌توانند بهرت از او باید کنند. این افراد یاد گرفته‌اند آنقدر سوزن‌ها حرف بزنند و آنقدر به کشیدن که همیشه خسته و از یا افتاده به نظر آیند. آنها قادرند چنان زیرکانه به خستگی تظاهر

کنند که همسایگانشان به فکر یافتن که نکند به بردگی گرفتگی شده‌اند.

هرچند همانگونه که خانم پپولوپلیس نشان می‌دهد، این بیشوعره‌ها از

رویاروی با مرگ هم برای جلب توجه و برانگیختن ترحم دیگران ابایی ندارند

143
و به همین خاطر گه گاهی دست به خودکشی می زند. ابتدا همیشه قبل مطمئن می شود که کسی سر بزنگاه خواهد رسید و آنها را نجات خواهد داد.
یکی از بیماران پس از اینکه زن ییبری از اثر مصرف زیاد کرم ضد چروک فوت کرد می گفت: «او خون آشامی بود که هر روز از اشتباه و شکستهای من تغذیه می کرد. حالا دیگر خدا به داد شیطان برسد. خدا را شکر.»

تمرین‌ها
1. آیا شما هم بیش‌دوره‌ای دیوانه ساز در خانوادهتان دارید؟ در سرکار چطور؟ در موقعیت‌های دیگر؟
2. آیا تا به حال نکونال‌هایی که بیش‌دوره‌ای هستند شنیده‌اید؟ سعی کنید در صد کلمه یا کمتر آن را توصیف کنید.
پیشور شاکی

فیلوس گفت: «خب برو از دستم شکایت کن.»
مورچوس گفت: «هیمن کار را می‌کنم.»
وکیل زیردستش گفت: «پایت را بگذار، روشی،»
فیلوس هم گذاشت.
یک افسانه قدیمی یونانی

یکی از دستاوردهای ارزشمند جوامع دموکراتیک، حق دادخواهی در محاکم قضاوتی است. این حق بر این عقیده استوار است که یک آدم معمولی با کسی که پول و قدرت و مقام دارد در برابر قانون و قضا و مساوی است.
فقط یک مشکل در این میان وجود دارد: بیشبورها. شکسپیر نوشت: «قانون احقق است، صرفنظر از اینکه این عقیده درست است یا نه، واقعیت غم انگیز این است که نظام قضاوتی ما به شدت هوای بیشبورها را دارد حتی به آنها بچ میدهد.
در آمریکا، هر بیشبوری می‌تواند از سر مردم آزاری دادخواستی علیه هر کسی که ارازده کند به راه بیندازد و او را مجبور کند به رای دفاع از خودش مبلغ هنگفتی هزینه کند. سوءنیت و خیال‌بافی چای شواهد و مدارک
محقمه پسند را گرفته و بنابراین دادگاه‌ها تبدیل به میدان بازی دلچسب بیشوعوها شدیدند.

سریع ترین راه برای شکست خوردن در یک مراجعه قضاوتی این است که آدم معتقد باشد سیستم قضاوتی بی‌طرف، است. دومین راه، گرفتن وکیل پاک و دستگاه است (البته اگر همچون چیزی وجود خارجی داشته باشند). چرا که فقط یک بیشوع از پس بیشوعهای دیگر برای آید و این مساله ربط چندانی به عدالت ندارد.

به همین دلیل هم هست که بیشوعها زیاد در بند عدالت نیستند. اگر بودند هیچوقت نباید سر و کله شان در دادگاه‌ها پیدا می‌شوند. آنها فقط به دنبال دستاوردهای برای آزار و اذیت دشمنانشان، همسایگانشان، همکارانشان، رفقاتشان و کارمندان فلک‌زدگی دور و بر شان هستند و البته چه دستاویزی بهتر از قانون؟

توهین و افترا عليه آبروی افراد خلاف قانون است. پس فقط یک راه برای بیشوعی که می‌خواهد به شما تهمت بزند باقی می‌ماند و آن هم اینکه دادخواستی عليه تان تنظیم کند و توي آن هر تهمت و ناسازیانه که خوش دارد بنویسد. فوق فوکش مشخص خواهد شد که موارد اتهامی او عليه شما بی‌اساس بوده و به ظاهر حرفش در دادگاه به جایی نمی‌رسد اما واقعیت آن است که او در پنده قانون به خواسته خودش رسیده است.

مراحلی حقوقی عشق بیشوعهای. کلا بیشوعها عاشق عیب گیری و آبروریزی هستند و یک مراجعه حقوقی راه بسیار مناسبی برای این منظور است که همه جامعه از عیبها و مشکلات واقعی یا خیالی ای که آنها مدعی‌اش هستند، آگاه شود. در هجوم مدیرن ما به سوی دادخواهی دبیرانه هر خطای ممکنی، بیشوعها شروع گردیدند به دادخواهی علیه.
پژشکان؛ به خاطر سوءمعامله، اگر عدلیت وجود می‌داشت، دادگاه‌ها باید به پژشک‌ها هم اجازه می‌دادند که بر این بیماری که در روند درمان‌شان اخلال ایجاد می‌کنند، شکایت کنند. ۱

● شرکت‌ها؛ به خاطر اخراج، اگر عدلیت وجود می‌داشت، دادگاه‌ها باید به شرکت‌ها هم اجازه می‌دادند که اهانت کارمندان اخراجی‌شان به خاطر این که در قبال دریافت حقوقی که گرفته‌اند کارشان را درست انجام نداده‌اند (نوعی کلاهبرداری)، شکایت کنند.

● معلم‌ها؛ به خاطر ناکامی شان در تلاش برای کاستن از حماقی‌که بیشماری برای فرزندانشان به آن دچارند، اگر عدلیت وجود می‌داشت دادگاه‌ها باید به معلم‌ها هم اجازه می‌دادند که علیه دانش‌آموزان تنبل‌شان به خاطر گرفتن وقت و آسیب زدن به اعصاب شان شکایت کنند.

● والدین‌شان؛ لابد به خاطر اینکه چرا جنین آن‌ها را سقط نکرده‌اند.

بعضی وقت‌ها بیشماره‌های شاکی خیلی حفیق می‌شوند. مثلاً یک بار وکیلی از دست رئیس انجمن مسکونی‌شان به خاطر آنکه هم‌سایه‌های بچه‌گران را نگرفته بودند که جلوی خانه‌ی او که مسئولی نکنند، شکایت کرده‌گونا کرده‌بود. گویا

١ لازم به یادآوری نیست که نویسنده با عنايت به مسائل اجتماعي دوران خود در کشور آمريکا اين مطلب را نوشته‌است و اين پاراگراف در كشور ما بعثعت. خوشبختانه در ايران بيماران به خانه درد و شعور بالایي رسيده‌اند که مطلقاً در كار پزشک دخالي نمي‌كنند. يعني اصول موقعيي براي اين كار نيست. آنها دينداقه وقت دارند كه در مطلب يا بيمارستان، پزشک خود يا بيمارستان را ببينند كه نمي‌ام كه مي‌خواهند به دو سوال عمومي پزشک و نيم دیگر مشترکاً به پاسخگویي بيمار و همراهانهاي و هم‌مراجع نوشتين نسخه‌ي دارو توسط پزشک مي‌گذرند. البتا نمونه‌های استثنای موجود دارند كه به خاطر نادر بودن آنها قابل ذکر و بررسی نيستند. - م
فرشتهای عدلت به خواب رفته و نمی‌بیند که بیشعورها دارند شورش را در می‌آورند.

در سایر مواقع، شکایت قضایی نشاندهنده نهایت نفرت یک بیشعور است. این امر به خصوص در موارد تقاضای طلاق و درخواست حضانت بچه‌ها روشن است. ظاهراً در مناقشه‌های خانوادگی، بیشعورها هنوز حد و مرزی برای خود قابل نیستند و هر حاضرند دست به هر کاری بزنند تا به خواسته‌ی خود برسند. آیا دادگاه پادشاهی و این بعضاً را یک کنترل خواهند کرد؟ قطعاً خیر. این حق آدمهای کوچک است که به اندازه‌ی یک بیشعور بزرگ از نفهمی سهم داشته باشند و سیستم قضایی هم برای برقراری عدلت و مهم‌دهی برابر با وجود آمده‌است!

در هنگام سروگزاری شدن با مسائل حقوقی و قضایی، همکاری باًد این را در نظر داشت که به طور کلی، وكلا شدیدا در معرض بیشعوری قرار دارند. پس مصطلح ایجاب می‌کند که هرگز به یک وکیل اعتماد نکنیم. اگر به حرف وکیلان گوش کنیم و دقیقا به توصیه‌های او عمل کنیم اما شکست بخوریم او همه چیز را انکار خواهند کرد و هنوز مستندی را بر عهده نخواهند گرفت. هنوز وقت هم به انسان وکیل طرف مقابلتان اعتماد نکنیم. به وکیل‌های برای انصاف پول نمی‌دهند. به آنها پول می‌دهند تا موکل‌نشان را با نابود کردن طرف دعواشان مالی کنند.

البته بیشعور شاکی نیازی ندارد که برای رسیدن به هدف پلیدش همیشه در دادگاه‌ها گولان بدهد. بسیاری از قوانین و مقررات مورد نظر او را ماموران اجرایی شهروندی و امثال آنها به همان خویش پیاده می‌کنند. مثلاً آدم بیشعور می‌تواند با یک شکایت درست و حسابی همسایه‌اش را مجبور کند در
پارکینگش را که بست سال پیش ساخته شده ذه سانتیمتر عقبتر برد یا
پنجره‌ای که پارسال گذاشته بوده را مسدود کند.
این اواخر، بیشوعهای اکتیویست کشف کرده‌اند که قانون می‌تواند به
مثابه یک اسلحتی بسیار ارزشمند باشد. اهالی یک محل با حرکت‌های اعتراض
آمیز خود بر علیه ساخت آزادراهی که تا نیمه ساخته شده، می‌توانند
به‌هر پردازی از آن را پانزده تا بیست سال به تأخیر اندازند. تأکیدی که
هزینه‌اش از جیب مالیات‌دهندگان پرداخت می‌شود و دودش به چشم همهٔ
کسانی می‌رود که به آن آزادراه نیاز دارند.
بیشوعهای شاکی هر گز راضی نمی‌شوند. به نظر یک بیشوع شاکی هر گز
نه آسان به اندازه‌ی کافی آپی است و نه آب مرطوب. و همیشه برای چیزهایی
که به نظر او مشکل‌دار هستند یکی مسئول و مقصر هست؛ حتی شما دوست
عزیز!
آدم بدبختی که یک بیشوع شاکی در طول دو سال، چهارده بار بر علیه او
شکایت کرده‌بود، می‌گفت: «درندترين جانوران جهنم هم به اندازه‌ی
بیشوعی که وكيل بیشوعی داشته باشید؛ درنده نیستند.»

تمرین‌ها
1. آیا یک بیشوع از شما شکایت کرده‌است؟ عدالت اجرا شده؟
یا یک بیشوع برنده شده؟

1 - در جهان سوم اصولا کار به این مرحله نمی‌کش. - م

148
۳ آیا تا به حال عضو هیات منصفه ۱ بودهاید؟ چند نفر از اعضای هیات منصفه بیشصورت بودند؟ چند نفرشان در هنگام محاکمه چه می‌زندند؟

۳ اگر ریاضیاتتان خوب است، احتمال آنکه یک بیشصور شاکی بتواند بیشصوریااش را ترک کند، محاسبه کنید.

توجه: برای این کار باید با اعداد موهومی آشنا باشید.

۱ jury به علت نامتعارف بودن این اصطلاح برای خوانندگان ایرانی از ذکر پانویس برای این مورد مورد نظر می‌شود.
فصل
وقتی جامعه بی‌شعور می‌شود
نشانه‌های بیشماری در جامعه

1. تبیلگات تلویزیونی گروه‌های تندروی مذهبی
2. تحقیقات 19 میلیون دلاری برای بررسی تأثیر گوزیدن گاوها بر گرم شدن زمین ۱.
3. پرداخت یک میلیون دلار به هنری که برای حضور در آگهی‌های پارگان تلویزیونی انتخاب می‌شود.
4. اینکه یک نفر با داشتن یک جفت یا جفت ۵۰۰ جفت کشف داشته‌باشد.
5. هنر دانستن اکنار.
6. استفاده از صداها ضبط شده در فرودگاه‌ها و آسانسورها؛ طیف‌های سرم دینگ.
7. ادامه کمیاتی که کودک در کمیاتی‌های بزرگ و پرداخت مبالغ هنگفت برای بازخورید مدیران پیشین.
8. سوژه‌های بی‌پdek که توجه آزادی بیان.
9. یارانه اضافه بر سازمان برای کشاورزان تنباکو.
10. آزادی حمل اسلحه برای بعضی غیرنظامی‌ها.

۱- اثر باد معدومی گاوها و برخی گیاه‌خواران دیگر بر تولید میانه که یک گز گل‌خانه‌ای است. ثابت شده‌است و تاکنون بسیار پیشرفت از 19 میلیون دلاری که دکتر گروم در زمان نوشتن این کتاب به آن اشاره کرده در این تحقیقات هنوزه شده‌است. م
تجارت به مثابه بیشур

ب جای تولید ناخالص ملی، نسل جدید از بیشورهای خالص ملی را تولید می کنیم،
از کتاب خلوص ملی

برای درک درست بیماری بیشوری، بسیار مهم است که بدینم این بیماری فقط افراد را آلوده نمی کند؛ بلکه گروههای عظیمی از مردم، از اهل تجارت گرفته تا اعضای اتحادیهها، از گروههای سياسي تا محصلین مدارس و دانشگاهها ممکن است به این بیماری آلوده شوند و به طور جمعی مثل یک بیشور رفتار کنند. بعضی وقتها هم کل یک جامعه مثل یک بیشور رفتار می کند. و گرنه چگونه ممکن است یک کشور کلی مثل یک بیشور در گذری چنج راه بپردازد؟ وقتیکه بیشوری در مقياس وسیع ظهور می یابد در اصطلاح پژوئکی به آن بیشوری جامعی می گویند که بر عادت جمعی تعداد کثیری از مردم به رفتار بیشورانه اشاره دارد. تا کنون، هر پارم که جامعه بیشور شده است، سر و ته موضوع تحت عنوان یک انحراف اجتماعی به هم آمده است. اما ما می دانیم که مساله اصلی، اپیدمی شدن بیماری بیشوری است.
در دهه‌ی ۵۰ میلادی، شنیدن حرف‌های مک‌کارتنی، بیشوعی را در آمریکا واقع کرد. در دهه‌ی ۶۰ با جنبش‌های اعتراض‌آمیز دانشجویان بسیاری در گروه آلوده شدند. در دهه‌ی ۷۰ جامعه به طور عمومی از مرضی که بعدا جیمی کارتر آنرا دکترالروانی ۲ نامید. رنگ می‌برد. اما از آنجایی که هیچ‌چیک دوست ندارد به بیشوعی اش اشاره شود کارتر کل چا شد و به خاک سیاه نشست. دهه‌ی ۸۰ دهه‌ی صدور عدالت به عنف بود که سیاستمداران، لابیست‌ها و بیشوعهای دیگری از این دست آن را دستاویزی برای تهاجمات خود کردند. چشم‌انداز آینده هم تا واضح است: بیشوعهای بیشتر، تهاجم‌های بیشتر.

یکی از حوزه‌های مهم اجتماعی که ویژگی‌های بیشوعی را می‌توان در آنجا دید، حوزه‌ی تجارت است. مهم‌ترین عامل آلودگی تجارت به بیشوعی رابطه‌ی تنگانگی آن با چنین نظامی است. بده بستان خوبی بین این دو برقرار است بطوریکه به نحوی می‌رسد هم‌زمان دست‌شان توي جيب‌هاي هم باشد. فقط یک چيز منع از آن مي‌شود كه تجارت به طور كامل بيشوع شود (بر خلاف دولت) و آن بازار آزاد است كه تجارت را مجبور مي كند موذ از بايد. البته ذات توليد با بيشوعي ناسازگار است. اما تجارت مولفه‌هایی را در خود دارد كه

---

۱ - جوهم کارتنی، سناتور دست راستی مشهور آمریکا در دهه‌ی ۱۹۵۰، در بحبوحه جنگ سرد پس از جنگ دوم جهانی و با توجه به عناصر عملی در غرب، به خصوص ایالات متحده آمریکا سخنرانی های مهمی درباری خطر گرینریش کمونیست در آمریکا ایجاد کرد و پرچم‌دار حرکتی شد که بر اساس آن سیاسی از شهره‌دان آمریکایی از جمله هنرمندان و نویسندگان به اهتمام گرایش های کمونیستی محاکمه شدند. بر طبق این محاکمات بسیاری از این متهمند مجرم شناخته شدند و به زندان و یا اخراج از خاک آمریکا محروم شدند.

۲ - malaise
حتی در سرورت مولد و ورقاتی بودن هم، به واسطه ی آنها با پیش‌رهیزی، هم از منظر فردی و هم از منظر اجتماعی اشتراک‌دارد. مثل:

- حرص و آزار.
- رقابت.
- جاهطلبی.
- وظایف‌شناسی اجتماعی.

مثال شوهر قدرت را در نظر بگیرید. همین خصیصه، باعث می‌شود که روسای شرکتهای بزرگی با خریدی به حساب شرکتهای کوچکتر، شرکتهای خودشان را چنان زیر پای قرض ببرند که سرانجام توسط شرکتهای بزرگتر از خودشان، خریده شوند. کارهایی که هیچ‌کدام تاثیری بر بهبود وضع اقتصادی آمریکا ندارند.

به دنبال برتری بودن چیز خویست. اما در تجارت گاهی هدف اصلی یعنی کسب سود مشروع و قانونی فراورده می‌شود. هنگامی که روم کنی حركات تبلیغاتی، کسب امتیاز بیشتر، طراحی بازرگانی‌های قلیان و قمار بر روی سودهای زودبازده از هدف اصلی تجارت مهم‌تر باشد آن‌گاه تجارت بیشتر شده است.

وقتی که مدیران شرکتهایی که هر سال ضریب‌دهی دارند، پاداش‌های نیم میلیون دلاری بگیرند تجارت بیش‌تر شده است.

وقتی شرکتهایی که به خاطر توقف تولید محصولات یا ارائه خدماتشان، بلاموضع شده‌اند همچنان به فعالیتشان ادامه دهند، تجارت بیش‌تر شده است.

وقتی صاحبان صنایع سعی کنند ما را متقاعد کنند که مصرف این‌هیمه سوخت فسیله‌های هیچ‌آسیبی به محيط زیست نیست، نفس انسان‌ها و آب‌زای هم از پسماند‌های
کارخانه‌های آنها خوششان می‌آید، آنوقت است که تجارت بیشور و در حقیقت بیشور تمام عیار-شده است.

البته بیشوری در دنیای تجارت چیز تازه‌ای نیست. اما تجارت مدرن، این هنر مگر را در دو راه تثبیت کرده‌است. یکی روابط پرسنلی و دیگری روابط عمومی.

روابط پرسنلی حتما توسط مدیری اختراع شده‌است که می‌خواسته با کارکنانش به طور سیستماتیک به عنوان بیشور رفتار کند. کار کارکنان بخش روابط پرسنلی این است که با ارزانترین روش ممکن، کارکنان مماقتعد کند که شرکت هوای آنها را دارد و مواظب‌شنان است. آدم‌هایی که در این بخش کار می‌کنند با دقت در تمام هنرهای معمول بیشوری نظر زبان‌بازی، دسیسه چینی، حقه‌بازی، دروغ‌گویی و ارعاب ورزیده شده‌اند. 

روابط عمومی برای سازمان‌های رفتار بیشورانه تجارت در داد و ستد با مردم به وجود آمده است. تأکید روزافزون بر روی روابط عمومی، نسبی گرایی اخلاقی را چنان پر و بال داده که حتی به رسوایی واترگیت هم به چشم یک کمدی ابله‌نگه نگاه می‌شود. ۲ هر میون هانی کات در زندگی نامه‌اش با عنوان دروغ‌ها، چاک‌ها و روابط عمومی نشان می‌دهد که تا پیش از آن‌که یاد بگیرد چطور طبق میل و خوشایند دیگران، صادقاتان دروغ بگوید به هیچ کدام از

۱ - گویا این بخش از قضیه در ایران محسن از اعراب ندارد. چرا که در ایران تقریبا تمام مدیران و شرکت‌های تجاری و غیرتجاری، نیازی به این نمی‌بینند که به کارکنان خود (حتی به دروغ) وهمه‌نگی که شرکت مبتنی‌شهری در محل (employee relation) موانع آنه‌است و از آنها حمایت می‌کند. شما بخشی به نام روابط پرسنلی کارتان سراغ داردید؟ - م

۲ - رسوایی واترگیت، بزرگترین رسوایی سیاسی در ایالات متحده آمریکا بود که به استعفای نیکسون منجر شد.

۳ - Hermione Honeycutt
موقفیت‌های شناخته‌شده بود. او می‌نویسد: «بعد از آن دیگر همه چیز راحت شد.
من مردم را متقاعد می‌کردم که سیگار کشیدن برای سلامتی شان مفید است. به آنها می‌گفتم که می‌گساری نه فقط عمر آدم را کوتاه نمی‌کند بلکه باعث بلند شدن آن هم می‌شود. حتی توانستم بعضی‌ها را متقاعد کنم که نگهداری مقداری آشغال سی در حیات خلوتشان باعث خواهد شد تا از شر موش‌ها و علف‌های هرز خلاق شوند. بر طبق وظیفه‌ی شغلی‌اش، او تا آخرین لحظه تأثیر سوء سیگار بر سلامتی را انکار می‌کرد و تا آخرين لحظات می‌گفت: «فقط هواى پاک لس آنجلس!»

شاید توصیف پیتر توماس ۱ از بیش‌سوری در تجارت، به‌ترین توصیف باشد.
او در کتاب خود به نام ران‌های موقفیت‌فروپوشتی و فوتی؛ اشتراکات بی‌سوری جمعی در دنبال تجارت را چنین توصیف می‌کند:

۱- پیش از این که زیرپایت را بزنند، زیر پای دیگران را خالی گن.
۲- همیشه رد گم کن.
۳- هنگامی توضیح نده، یادداشت هم نکن تا مبادا دیگران بعدها آن را کشف کنند. (موظف باش صدای را هم ضبط نکنند.)
۴- هر چیزی را تکذیب کن، بجز تعريف و تمجید از خودت.
۵- هر کسی از استعداد و سخت‌کوشی هر کسی که براتی کار می‌کند را بیاموز.
۶- همیشه حواسبت به دشمن باشد؛ خصوصا بارز‌رایه‌های دولتی، طرفداران محیط زیست و ماموران وصول مطالبات بانک‌ها.

۱ - Peter Thomas
هرگز بیش از حد خشونت به خرج نده. ییشعوری که امروز اخراجش می‌کنی ای بسا که فردای رئیس سازمان حفاظت از محيط زیست بشود و کار دستت بدهد.

اگر این راهنمایی شما را در تجارت فورا به موفقیت نرساند، ناراحت نباشید.

تجارت نشد، سیاست هست!

تمرین‌ها

1. اگر از شما بخواهند که مادرسیز گتان را برای پیشرفت کاری بفروشید، چه مبلغی روی پرترن قیمت می‌گذارید؟

2. اگر موقعیتی پیش بیاید که بتوانید در تاریکی از پشت به رقیبان حمله کنید، از چه نوع سلاحی برای این کار استفاده می‌کنید؟ اگر به جای رقیب، همکارتان باشند چه سلاحی به کار می‌برید؟
دولت به مثابه بیشعور

دولت بروکراسی است 
و بروکراسی دولت است.
- جو بودوپر، سخنگوی اتحادیه‌ی کارگران فدرال

در هر کشور، دولت شمار زیادی از بیشعورها را جذب می‌کند. دلیل آن
هم ساده است. دولت قدرت عمل زیادی در شکل‌دهی روش زندگی ما دارد و
بیشعورها هم تشنه ی قدرت هستند. مخصوصا قدرتی که با آن بتوان به دیگران
گفت چه کار بکنند، چگونه و چه وقت. بنابراین آنها به استفاده دولت
در می‌آیند.

دولت از دو بخش بزرگ تشکیل می‌شود. ۱ اول سیاست‌مداران یعنی
صاحب‌منصبان منتخب ما؛ که فکر می‌کنند دولت را اداره می‌کند. دوم
دیوان‌سالاری فسیل شده. یعنی همان کسانی که واقعا دولت را می‌چرخاند.

هر دو بخش بیشعورها را جذب می‌کنند و به این ترتیب خودشان هم
قربانی بیشعوری می‌شوند. اشبه شاید ما رغتی به قبول این واقعیت که
ساداتهای، نماینده‌گان مجلس و قانون‌گذاران محلی‌مان بیشعور هستند
نداشته باشیم به خصوص اگر خودمان به آنها رای داده باشیم؛ اما در بیشتر

۱ - Joe Budweiser
۲ - منظور از دولت یا Government در اینجا اعم از قوه مجازی و قوه مقننه و نیروهای نظامی است. -م
1 IRS

IRS-Internal Revenue Service

1

- Internal Revenue Service
نظام دیوان سالاری است که به بیش‌وری مبتلاست. این نظام همچنین به بیش‌وری آلوده است تا زمانی که:
• ادارات دولتی تا مدت‌ها بعد از آنکه نیاز به آنها مرتفع شده همچنان وجود داشته باشد.
• کمیسیون‌ها همچنان با فرآیند تحقیق و کمیته‌بندی که مدتهاست به فراموشی سپرده شده‌اند.
• میان افزایشی که در سازمان دولتی و کاهش مداوم در کیفیت حوزه‌ی مرتبط با آن سازمان، رابطه‌ی مستقیم ایجاد شود. مثلا پس از آنکه تشکیلات «آموزش و پرورش» از اداره به وزارت خانه ارتقا یافته است، کیفیت آموزش و پرورش در کشور ما مدام کاهش داشته است. بعضی صاحب‌نظران معتقدند که بهتر است آموزش و پرورش تعطیل شود تا از سیطره‌ی پی سوادی جلوگیری شود. اما زمین امور دست بیش‌وره‌های است!

چرا اینقدر به‌نهایت دویستی ناکارآمدند و پیشتر مستعد بهتر کردن مشکلات اجتماعی هستند تا بهتر کردن آنها؟ چون دولت در مردابی از بی‌صلاحیتی فاجعه‌بار، وقت کشی و تشخیص زائد اداری بپایان، فرو رفته است.

در مورد دولت کار از بیش‌وری گذشته‌است. صحبت از بیش‌وری است!

گامر فیل 1 در اوتوبوگرافی اش با نام/اعترافات یک رئیس می‌نویسد: «در اداره مین، رسیدگی به یک برگه کاغذ از بازیافته آن زمین بیشتری می‌گیرد. و یکی از منتقلات اضافه کرده که تعفین رسیدگی به آن هم دست کمی از بازیافتش ندارد.»

این نوع بیش‌وری به صورت‌های مختلفی دولت را فلج کرده است. بعضی از صورت‌های گفته شده این‌ها هستند:

---

1 - Gomer Phyle
جنون جلسه. دیوانسالاران همیشه در جلسه هستند. هر مساله‌ای که پیش بیاورد، موضوع باید در کمیته‌های مربوطه مورد بررسی قرار گیرد. مشاوران آنرا تحلیل کنند. کمیسیون‌ها درباره‌اش گزارش بدهند، در گروه‌های تجدید نظر روش بحث شود و کمیته‌های اجرایی آنرا تایید کنند. با این روش، مسئولیت تصمیم گیری کاملاً محو می‌شود؛ هیچ‌کس مسئول و پاسخگوی عواقب نیست و در آینده یقهی کسی را نمی‌توان گرفت.

• کاغذبازی. تمام مراحل اداری با دقت فراوان به‌گونه‌ای تنظیم شده‌اند که برای هر یکی به هم‌سازه نیاز نباشد. همین امر باعث کاغذبازی برای هر یکی می‌شود حتی اگر کار نوشتن تطابق‌انجام و درخواست کاغذی بیشتر برای کاغذبازی باشد. اگر زمانی در روند تأمین کاغذ اشکالی به‌وجود بیاید دولت با خطر جدی مواجه شود، انفاقی که باعث دق‌مرگ شدن بیشماری دیوانسالار و دو مرگ شدن ما خواهد شد.

• مقررات. سازمان‌های دولتی بدون مقررات سردرگم می‌شوند چرا که آنها هیچ کاری که واقعاً کار باشد انجام نمی‌دهند و بنابراین هویت‌شن فقط با مقررات تعیین می‌شود. افزون بر این، مقررات سازمان‌های دولتی را در مقابل مورد محظوظ می‌کند. به این صورت که مانع از حق مسلم مالیات‌دهندگان برای پررسیدن‌درباره‌ای این واقعیت آشکار می‌شود که این سازمان‌ها و اداره‌ها چرا پول مردم را مصرف می‌کنند اما عملاً هیچ کار مفیدی برای آنها انجام نمی‌دهند؟ و آخر اینکه مقررات، قدرت کافی برای رؤسای و مدیران تامین می‌کند تا با زیردست‌شان مستبدانه تر رفتار کنند. از این منظر شاید ارتش بهترین نمونه‌ی تبلور این نوع پیش‌شوری باشد.

همچنین طبیعی‌ای برای اطاعت یا احترام گذاشتن به کسی که تمام زندگی‌اش را صرف آموزش صف جمع در یک آموزشگاه نظامی کرده وجود ندارد. از این
رو بايد از مقررات برای توجیه اين كار غيرطبعي كمک گرفته شود. اين است
دليل آنكه چرا ارتش - و در مقياس وسعتر: دولت- اينقدر به مقررات اتکا
dارد. برای توجهい اشغال و سربازگه داشتن پيشیاورها.

هراسآورترین مساله درباره اين نوع پیش‌بینی آن است که
دیوانسالاری یک استعداد درونی برای بزرگ شدن و توسعه‌ی خود دارد؛
چیزی شبیه یک آدم چاق در شکلات فروشی. مارشال مک درولین ۱ در كتاب
دیسپت پیش‌بینی‌ها می‌نویسد: تنه راه برای پنهان کردن و آگاه بودن یک
چیز، رشد پیشتر آن است. اگر چیز ساده‌ای بی‌فاوته است، می‌چیده‌ترش کن.
پس از آن اگر چه باز هم بی‌فاوته خواهد بود اما درک آن برای مردم سخت‌تر
می‌شود و تغییر آن هم هزینه‌ی پیش‌بینی طلب می‌کند. پس ورد جادویی تمام
دیوانسالاران این است: پیچان، پیچان، پیچان، پیچان.

آیا برای متوافق کردن پیش‌بینی‌پردازی خیلی دیر شده؟ اگر دست به یک
کار اساسی نزینم پاسخ قطعاً آری، است. دیوانسالاری مثل ازدهای
هفت‌سروست که هر وقت یکی از سره‌ناشین قلع شود دو تا به جايش سپز
می‌شود.

بنابراين، تنه راه نجات، زدودن پیش‌بینی از جامعه است. اول به صورت
فردى و بعد به صورت گروهی. درست است که تا پيش از اين هرگز نابودي
پیش‌بینی دولتی میسر نشدیم اما تا پیش از ۱۹۶۹ هم سفر به ماه میسر
نشده‌بود.

آیا بايد دنيا را پیش‌بینی‌ها و اگذار كنیم يا یک پار برای همیشه تکلیف‌مان را
با اين نظام دیوانسالار روشن كنیم؟

---

1 - Marshal MaDroolin
تمرین‌ها

1. آیا تا به حال نماینده‌گان پارلمان شما در جلسات درمانی یا شعورها شریک کرده‌اند؟ با اسم و رسم واقعی‌شان آمدن یا با اسم مستعار؟ به نظر شما برایشان لازم است که در این جلسات شرکت کنند؟
خواندن، نوشتن و بیشعوری

میشه این مدرک رو برام بخونی؟
یک دیپلمه خطاب به مادرش

یک بار پژوهشگری که داشت در مورد کاهش کیفیت نظام آموزشی تحقیق می‌کرد از یک دانشآموز سال آخر دبیرستان پرسید که به نظرش چرا در نظام جدید آموزشی اینقدر بعلاقگی زیاد شده است. دانشآموز پاسخ داد، «نیمه دائم و براهم فرقت هم نمی‌کندا! پاسخ دقیقتر را دانشآموزی که ترك تحقیل کرده بود، داد: «خب چون مدرس‌ها را یک عده بیشعور می‌پرداختند».

البته واقعیت آن است که آدم‌های درست و حسابی زیادی مشغول به تدریس در مدارس هستند اما دیوان سالارانی که برای معلم‌ها تعیین تکلیف می‌کند تا چه چیز را چگونه درس بدهند، کار را خراب می‌کند. از این‌جاست که بیشعاری گسترش می‌یابد. زمам امور از دست متولیان محلی مدارس ۱ به دست

---

۱ local school board - در آمریکا و کانادا و بعضی کشورهای دیگر، برای هر مدرسه اسکول بر پایهٔ دارد که اعضای آن با انتخابات تعیین می‌شوند. معمولاً انتخابات اسکول بر هم‌زمان با انتخابات تعیین شهردار انجام می‌شود و آنها قدرت عمل فراوانی در تعیین سیاست‌های مدارس و نظرات بر اجرای آنها دارند. در حدود نیمی از مدارس‌ها، که به‌طور عمده در مناطق مدنی آمریکا و کانادا وجود دارند، انتخابات اسکول بر پایهٔ دارد که برای مدارس در مورد نحوه تخصیص آن تضمین گیری می‌کنند و حتی حقوق معلم‌ها را هم آنها تعیین می‌کنند. در ایران زممام امور مدارس کلا در دست دولت است. -م
مسئولان دولتی افتاده است و به این ترتیب نظام آموزشی ما در چنبره
پیشگوی گرفتار آمده است.

علایم این پیشگویی فراوان هستند. از جمله:

• وقتی که بیش از نیمی از دانشآموزان در سن ۱۶ سالگی از نظام آموزشی حذف شوند، مدارس ما پیشگوی شده اند.

• وقتی که افراد اولین دوره تحصیلات دبیرستانی ما در خواندن و نوشتن معمولی هم نمی‌برند، مدارس ما پیشگوی شده اند.

• وقتی که ارائه دو دروس پیش‌نیازی، برای یادداشت درس‌های دبیرستان در دانشگاه‌ها به یک امر معمول بدل شود، مدارس ما پیشگوی شده اند.

• وقتی که بتوان معلم‌ها را به خاطر تنبلی دانشآموزان پی تریت از مدارس اخراج کرد، اما آن دانشآموزان همچنان به حال خود رها باشند تا به رفتارشان ادامه دهند، مدارس ما پیشگوی شده اند.

• وقتی که از این حق که هر دانشآموزی بتواند طبق دین و مذهب خود در مدرسه‌اش نیایش کند یک‌گروپ‌ی شود، مدارس ما پیشگوی شده اند.

• وقتی که مسئولان مدرسه مجبور شوند که برای برنامه‌های فوق برنامه و جنبه‌ی پیشرو از کیفیت آموزشی وقت بگذارند، تمام جامعه‌ی ما پیشگوی شده است.

پیشگویی‌هایی که مسئول این افتتاح‌های استاد طفره رفتند از زیر بار مسئولیت‌تاند. احتمالی معلوم‌ها اصرار دارد که معلام‌ها بی‌گناهند؛ متولیان محلی مدارس مدعیاند که قدرت کافی ندارند و مقامات دولتی هم تنا کاری که بلند این است که تهیه‌ی گزارشی در این زمینه را در دستور کار قرار دهند که
تشوینش بیست سال طول خواهد کشید. به قول یک صاحب‌نظر "اين‌ها ييشتر بلدند مسائل را تحليل کنند تا اينکه راه حل پيدا كنند. حتی به نظر مي‌رسد كه فكر مي‌کنند تحليل همان راه حل است.

از همين روست که دانمار گوش ما خوانده‌اند که كاهش كيفيت نظام آموزشي با هر چيز تا مي‌رسيد. از این جهت، آموزش قالب گير تا ازدياد فقر عمومي و تبكر کاری مرتبط است. حتی اين بسياري هستند که ما را ترغيب مي‌كنند تا اين بي كفايت و عدم صلاحیت موجود در نظام آموزشي را به عنوان هنجر و ميظاق قبول كنيم. یك روانشناس متخصص در امور آموزشي به نام دکتر جروم كاپيکد1 به ما اميدواري مي‌دهد و مي‌گويد: "اگر فارغالتحصيلان جديد نمي‌توانند به اين نصیحت در عوض مي توانند از راديو، تلزيون و نوارهاي صوتی اطلاعات بگيرند. اگر نمي‌توانند جمع بندند به جايش مي‌توانند از ماشين حساب استفاده كنند و اگر نمي‌دانند كجا هستند مي‌توانند بايستند و از پليس پيرسند.

چرا که نه. و همينطور ولگردي و بي‌مستنديت به تنگي ادامه دهد و سطح توقع جامعه از خودشناسين را پايينير و پايينير بيرند. اما پاييني آوردن انظارات و استانداردها چاردي مشكلات نست. ماجبريم كه با واقعيت، با همهي تلخیاش روبور شويم. نظام آموزشي ما بيشعور شده است.

چگونه اين اتفاق افتاد و چه كسي وقتی آموزش و پرورش را آب ميبرد.

خوابش برده‌بود؟

هرمان ايشمان2 كه پنج سال بر روی اين مساله تحقيق كرده‌است متعدد است که علت اصلی اين مساله، ترس از متهم شدن به تبعيز عليه حماقت است که روز به روز زيادتر هم مي‌شد. او در كتاب ارزشمندش با عنوان چه جانی

1 - Dr. Jerome Cuphead
2 - Hermann Eichman
سپردی شد و به شکست گذشتند و در نتیجه لحظه زدن به روحیه یک دانشآموز سهیم باشدند. بنابراین دانست کتابهای دانشجو و امتحانها را سادهتر می‌کنند و به حداکثر متسوسل شوند. اما اگر این‌ها افکته نکند و پچه‌ای آن‌قدر خنگ باشد که با این تفاصیل بز هم رفه‌های شود، معلوم نیست چرا باز هم نگه‌ش می‌دارند.

بعضی‌ها هم تأثیر نظریه‌های روانشناخته‌ای روانشناخته کودک را در این پدیده مقصر می‌دانند. روانشناخته‌ان که معتقدند برای آموزش کودکان نباید سخت گرفت تا مبادا انگیزه، خلاقیت و احساسات آن‌ها خوب رشد نکند. به عقیده‌ای این‌ها اعتماد به نفس بالا و فعالیت‌های اجتماعی از فکر کردن اهمیت بیشتری دارند.

کارشناسان مسائل آموزشی کم‌کم دانست به این نتیجه می‌رسند که این طرز تفکر اشتیاق است. مالی گولدباند، در مقاله از ارتقایی در موجب آموزش نواحی می‌نویسد: «دانش‌آموزان از کاهش کیفیت و تنزل استانداردهای آموزشی بیش از همی آسیب می‌پیشند. آن‌ها، ما اکنون دانش‌آموزانی با اعتماد به نفس بالا دارمی که از حمایت خودشان لذت می‌برند. آن‌ها، دانش‌آموزان خلاقی عادی دارمی که در ساختن بهانه برای انتهاهان و توجهه انجام سرکوب تکمیل‌ساز خلاقیت بسیاری دارند. آن‌ها، ما دانش‌آموزانی دارمی که بسیاری با اقتیزه‌اند اما فقط برای راه انتها خیلی و داد و کتک کاری. آری، ما اکنون مطلب به‌طور کامل به‌طور هیچ دانش‌آموزی با سرکوب احساسات خود دچار آسیب روانی نمی‌شود. نتیجه‌های آن‌ها این‌که آن‌ها بیش از هر وقت دیگری مثل بی‌شعاری رفتار می‌کنند. بعضی از آن‌ها حتی انتظار دارند که وقتی می‌خواهند توانی حیات مدرسه مواد به‌کشند پلیس از آن‌ها مواظب‌ان کند که مبادا کسی مراحم‌مان بشود.»

1 - Molly Goldbud
برآوردن نیازهای جامعه هم ناموفقاند. البته این به آن معنی نیست که آنها هیچ خواسته‌ای را برآورده نکرده باشند و هیچ‌کاری نکرده‌باشند. مدارس بازنده و با کار خود مشغولند اما در سال گذشته مثل گروگانی در خدمت امیال و خواسته‌های گروه‌های خاصی بوده‌اند که می‌خواسته‌اند از نظام آموزشی متمرکز، دولتی و فراگیر براي تغییر دادن جامعه به‌هره ببرند.

بايد قبول كنيم که هر کس یا گروهی که یک نسل از چه‌ها را از آموزش و پرورش خوب محروم کند تا به اهداف خود برسد، بیشترین تمام عیار است.

تنها راه بهبود کفیت آموزشی، پیرون کردن پیش‌هورها از نظام آموزشی و بازگرداندن اهداف اصلی آموزش و پرورش، یعنی آموختن فکر کردن، خواندن و نوشتن به چه‌ها است.

بندپراوازی است، اما من فکر می‌کنم این کار وجود دارد. به عقیده‌م من، نخستین گام در راه این اصلاحات، گنجاندن یک درس جدید در برنامه درسی دیپرستانها و مراکز پیش دانشگاهی است با عنوان «بیش‌عور شناسی» که می‌تواند زیر مجموعه‌ی دروس اجتماعی قرار گیرد. ملزومات ارائه‌ای این درس هم عبارتند از: (۱) یک نسخه از همین کتاب بی‌شعوری؛ (۲) یک چراخ قوه، برای جستجو در تاریکی؛ (۳) یک آینه، به دلایل بندیه؛ (۴) نام و نشانی متوالیان محلی و مديران مدرسی؛ و (۵) فهرستی از كتابهای متنوع كتابخانهی مدرسه‌که حتما پاید مطالعه شوند. (در امتحان پایان دوره‌ای این درس از دانش آموزان پرسیده خواهد شد. به نظر شما چرا اين كتابها متنوع اعلام شده‌بودند و چه چیزی از خواندن آنها یاد گرفتید)

۱۶۸
تمرین‌ها

(1) ده فعالیت ذهنی که هر روز انجام می‌دهید را نام ببرید. چندتای آن‌ها را در مدرسه یاد گرفته‌اید؟ چندتای را خارج از مدرسه؟

(2) چند درصد از درس هایی که در مدرسه آموخته‌اید تا به حال به دردبان خورده‌اند؟
بیشوعوری در رسانه، یک اپیدمی واقعی

سرگرم کننده‌ترین خیال‌پردازی‌ها را هر روز در روزنامه‌ها می‌خوانم.
البته سوت

حالا می‌رسیم به بحث رسانه‌ی علیه روزنامه‌ها، شبکه‌های تلویزیونی، مجله‌ها، شبکه‌های رادیویی و شبکه‌های کابلی. این‌ها را برای آخر کتاب نگه داشتم، چون اگر در یک چا هم‌اکنون بیشوعوری به حد شیوع و اپیدمی رسیده‌باشد، آن رسانه است.

در حقیقت، رسانه یک مدل کامل از بیشوعوری تام و تمام است. چراکه:
• رسانه متهور و خودشست است. خیلی دوست دارد که خود را درک چهارم دموکراسی، عنوان کند و به اندازه‌ی دین و دولت قدر و اهمیت داشته باشد. در کشور ما، رسانه‌ها تمام رفتار‌های ضد اجتماعی خود را با آزادی مطبوعات توجیه می‌کنند اما به مسئولیت و تعهدی که این آزادی موجب آن می‌شود توجه چندانی ندارند. ۲ به قول یک منبع آگاه که نخواست نامش فاش شود: «آزادی مطبوعات را نباید با بیشوعوری عوضی گرفت.»

---

۱ - Oliver South

۲ - این ادعای شاید در مورد مطبوعات در آمریکا صادق باشد اما خوشبختانه درباره‌ی مطبوعات ایران درست نیست. به دلایل روشن.---
همچنین مطبوعات خودخواهانه اعتقاد دارند که متولی انحصاری حقایق
هستند، و حقایق ضرفا همان‌هایی هستند که آنها پوشش می‌دهند. مثل آن
نظریه قدمی که می‌گفت اگر درختی در چنگال بیفتند و کسی صدا افتاد،
آن را نشنود، پس هیچ صدای تولید نشده است. به نظر می‌رسد خبرنگارها هم
معتقدند که به جز اتفاقاتی که آنها در رسانه‌های اشت در دهند، هیچ
اتفاقی روی نمی‌دهند.
به خاطر همین عقیده، نادرست است که آنها خود را برای حضور در
حمله‌ی پلیس به فاصله‌ی جدا، جلسات شورای شهر، دادگاه‌ها و یا حمل‌های نظامی
مجزا می‌بینند. آنها باورشان شده که مبارزه با رسواوی‌ها، شرارت‌ها و جنایات
فقط از عهدیدی خودشان برای آید و بس.
رسانه‌های شهوت قدرت دارد. اما چون قدرت واقعی ندارد، بردن آبتو و
اعتبار آدم‌هایی که به طور حساسیت‌برانگیز قدرت و اعتبار دارند، در
حكم تسویه حساب و نوعی نمایش قدرت محسوب می‌شود. همین امر رسانه‌ها
را به سمت عقیده‌گشایی سوق می‌دهد به طوری که پشت در اثاق خواب هر
سیاستمداری و یا در دفتر هر آدم پولداری منتظر یک رسواوی اخلاقی یا مالی
فالگوش بایستند.
برای ارضا این شهوت قدرت، پیشتر وقت رسانه‌های صرف خبررسانی از
حواشی آدم‌های مهم، یعنی آدم‌هایی که به نظر می‌رسد قدرت و اهمیت خاصی
دارند؛ می‌شود. اگر صاحب منصب مهمی آب از دماغش بی‌پاید فورا در صدر اخبار
جا می‌گیرد اما اگر همین آدم هفتد و پنج نفر از زیردستاش را اخراج کند
انگار نه امکان که اتفاق مهمی افتاده است.
همیشه از همه اینکه رسانه به اختراع اخبار یا خبرسازی تمایل بسیاری دارد.
گزارشگرها و گوینده‌ها از اینکه همیشه مچبورند و قاچع را گزارش کند

171
خسته شدن و به دنبال نوآوری افتاده‌اند. بنابراین عده‌ای از آدم‌های مبتدر و ولگرد را پیدا می‌کنند و آنها را تحريك می‌کند که بلوایی راه بینند. یا حتی فقط با پر و بال دادن به نقل قول‌ها و نسبت دادن آنها به منابع ناشناس کارشان را پیش می‌برند. به این ترتیب عطش اولیه خود نسبت به قدرت را ارضا می‌کند.

• رسشه سطحی است. در رسشه هیچ ماجراپی‌آن‌بند پیچیده نیست که در ده ثانیه قابل بیان نباشد. یا توان در سیستم کلمه، سر و ته آن را هم‌آورد. و رسشه‌ها هنوز آنقدر احساس وظیفه و تبعید ندارند که گاهی به مخاطبانشان یادآوری کند؛ چیزهایی که این‌طور سیاه و سفید گزارش می‌شوند همگی خاکستری‌اند. ساختار اخبار و گزارش‌های آنها مثل افسانه‌های کودکانه است.

یک نفر یا یک عده آدم متصدوم و دوست‌داشتنتی که در محصاره‌ی گروهی از افراد و نیروهای شریر و اهربایی گرفتار آمده‌اند.

• رسشه بی‌رحم است. خبرنگارها عاشق یافتن كشمکش و درگیری در هر ماجراپی‌هستند. از یک همان سال‌های اول کارشان، برای آنها عادی می‌شود که از بی‌هوشی‌های غمگین پرسردند از این‌که شوهرشان از طبیعی یک ساختمان نمی‌کاره سقوط کرد و به سپرده، چه احساسی داردند. در عین حال وقتی که آن زن با صداقت جواب می‌دهد: احساسی مثل اون‌که یکی با لگد بکوهی لای یک‌پاهات وی شهوت! آن‌ها هیچ‌وقت این قسمت را در گزارش‌شان نمی‌آورند بلکه چیزی که به نظر خودشان جالب باشد به جايش می‌گذارند.

• نظرها را از واقعیت‌ها مهم‌تر می‌شمارد. اگر کسی بخواهد صحبت این ادعایی به‌ین‌دادن، کافیست یک سال مجله‌ی تایم را بخواند. رسشه‌ها می‌خواهند نشان بدهند که بی‌طرف هستند اما حتایشان رنگی ندارد و همین بیشعوری هستند که هستند. آنها عاشق مصاحبه کردن با بعضی از تندروهای پر سر و صدا و جنجالی
هستند و بدون به چالش کشیدن ادعاهای آنها، حرف‌هایشان را منتشر می‌کنند. کاری که وقتی بارها و بارها تکرار شود، مردم هم کمی این ادعاهای مضحك را به عنوان نظراتی که مورد قبول همگان است باور می‌کنند. در عین حال وقتی که رسانه‌ای بخواهد کسی – مثل یک مقام بلندپایه‌ی دولتی– را ضایع کند، او را با انواع سوال‌های عجیب و غریب به صلابت می‌کشد. و اگر کسی جرات کند به این رفتار بی‌رحمانه و غیر اخلاقي اعتراض کند، بلافاصله از طرف رسانه‌ها به عنوان دشمن آزادی بیان و مطبوعات معرفی می‌شود.

سعی در جهت‌دهی به افکار عاطفه‌ای دارد. یکی از کلیه‌های رسانه‌ها این است که به جای گزارش دوباره واقعیت‌ها، از آدم‌هایی که کاملاً از موضوع پرت هستند بخواهد تا درباره‌ی واقع نظر بدهند. بعد نظرهایی که با نظر خودشان مشابه دارد را بستگی چند چاپ ثبت کند.

رسانه‌ی دانه و ویرانگر است. کار آنها نابودی شخصیت‌های مشهور است. گاهی اوقات خراب کردن یک شخصیت از عهده‌ی یک خبرنگار به تنهاً بر می‌آید و گاهی هم باید چند نفری هم‌دستی کند یا یک شخصیت بزرگ را نابود کنند. آنها در چین موطن‌های فقط با پیش‌کشیدن چند سوال شخصی می‌توانند یک نفر را به‌اعتبار، سرافکن و چنان رسوایی کند که مجبور به استعفا شود. اما مدت‌ها بعد، وقتی که همان شخص با زحمت فراوان بتواند آن اتهامات را رفع و خود را بپرچه کند هیچ رسانه‌ای این بخش از ماجرا را پوشش نخواهد داد.

البته رسانه‌ها این موارد را انکار می‌کنند که چیز عجیبی نیست چرا که انکار، یکی از خصوصیت‌های اولیه بی‌شعوری است. گه‌گاهی، رسانه‌ها به اتهام یک جانبه‌گرایی واکنش نشان می‌دهند، اما این واکنش محدود می‌شود به پخش میزگردی با حضور یک مشت صاحب‌نظر در مسائل خبری که دربارهم این قبیل
انتقالات در حدود ۲۵ دقیقه با لحنی جدی صحبت می‌کند و بعد هم – بسته به
اشاره اتاق فرمان- یک کارشناس پیشکسوت‌تر با نطق قرآنی در سنایش از
آزادی مطبوعات، محفل را به اوج احساسات می‌رساند. بی‌درنگ همه سخنان او
را تایید می‌کند و بی‌شعوری رسانه‌ی یک بار دیگر ماستیلی می‌شود.
بانابراین ما نمی‌توانیم از رسانه‌ها برای فاش کردن یا معالجه کردن این
ایده‌پی‌پی امید داشته باشیم. آنها خودشان عین ییمیارند! برای مبارزه با این
معضله، باید خودمان فکری به حال خودمان بکنیم و رسانه‌ها را هم مجبور کنیم
که با مسئولیت‌پذیری بیشتری رفتار کند.
وقتی که جرج بوش ۱ به ریاست جمهوری آمریکا برگزیده شد، یک
روزنامه‌ی مهم ستون طنز آمیزی با عنوان «دیده‌بان رئیس جمهور» راه اندیخت تا
در آن هر روز خیاط و خطاهای رئیس جمهور گزارش شود. چیزی که ما اکنون
به آن احتیاج داریم اینست که به تقلید از آن‌جا به طور جدی یک «دیده‌بان
بی‌شعور» به وجود یا‌وریم که هر روز به مسئولیتی و سوء استفادهی رسانه‌های
ملی و محلی (اعم از شبکه‌های رادیویی و تلویزیونی، روزنامه‌ها و مجلات) از
موقیعت‌شن را برملا کند.
هرچند که یافتن نشريه‌ای که شهامت چپ چینی بخشی را داشته باشد،
شاید از معجزه‌ی زندگی کردن مردگان به دست مسیح هم عجیب‌تر باشد.

تمرین‌ها
۱. نامه‌ای به سردار روزنامه‌ای بنویسید و او را به روابط جنسی نامشروع،
رشوه‌خواری و هر اتهام سنگین دیگری که به فکرتن می‌رسد متهم
۱- مقصود چرخ بوش پدر، رئیس جمهور آمریکا بین سال‌های ۱۹۸۸ تا ۱۹۹۲ است. -م
کنید. به امید بهبود خود را دریافت کنید.

دارید که همگی از قول منابع آگاه و موثری هستند که نمی‌خواهند نامشان فاش شود. پاسخ‌رسانی‌های امکان قضاوت صحیح درباره آزادی مطبوعات و نوع قضاوتی که از آن هست را به شما خواهد داد.

۲. تسلط بر روی رسانه‌های تجربه کنید. هر وقت که از رادیو یا تلویزیون اخبار پخش‌سازی شده‌ای دیدید، خاموش‌کنید و به جای آن یک کتاب خوب بخوانید.
فصل
زن‌های با بی‌شعوری‌ا
كار کردن با بیشعورها

آه، باز هم یک بیشعور دیگه.
- جرج ۱ در جلسه‌ای معرفی رئیس جدیدش

اگر بیکار، بازنده و یا خیلی پولدار نباشید، احتمالا مجبور به کار کردن با بیشعورها هستید. و هنوز تعداد بسیار کمی از مردم می‌دانند که چطور باید با بیشعورها کار کنند. ما درباره این مساله مهم آموزش ندیده‌ایم.

فرض شده که خودمان به نتیجه‌ای از پس آن برمی‌آییم. بسیاری از مردم می‌خواهند بدانند که آیا می‌شود با بیشعورها کرد و در عین حال حرمت و شخصیت خود را نیز حفظ کرد؟ آسان نیست ولی خوشحالم که بگویم امکان پذیر است.

نقطه‌ای آغاز، کار روی خودتان است. برای اینکه به خوبی از عهدی بیشعورها برآید باید هدف‌مند و باگریه باشید. باید از خودتان سوال‌هایی از این دست بپرسید:
• چقدر کارم را دوست دارم؟
• چقدر به حقوقم محتاج هستم؟
• آیا این کار به عذاب تحمیل این بیشعور من ارزده؟

---

1 - George
شاید پس از مرور این پرستش‌ها و سوسنگری‌های که کارتن را در نظر گرفتیم و
دنال کار دیگری بروید اما هدف از این یادآوری این کار نیست. چرا که اگر
کاری به خوبی کار قبیلی تان هم بتوانند پیدا کنند، احتمالاً مجبور خواهد بود باید
هم با پیشگیری از دیگری همکارشان شود. هدف از این پرستش‌ها این است که
اراده‌ی شما برای سروکه‌ی زدن با پیشگیری‌هایی که اطرافتان را در بر گرفته‌اند,
توقف کند.

گام بعدی بررسی گزینه‌های پیش روی شما برای این کار است. این

گزینه‌ها چندتا هستند:

• می‌توانید با همکار پیشگیری‌های رقابت کنید. این کار پیشنهاد
نمی‌شود چرا که به این معنی است که شما هم پیشگیری شوید. تازه در این صورت
هم شما پیشگیری تازه‌کاری پیش نخواهد بود و در مقابل پیشگیری‌های که‌نتیجه‌ی
که در انواع دروغ‌گویی، حقه‌بازی، گردن کلفتی، تقصیرها را به گردن دیگران
انداختن و مسئولیت‌ناشناسی استاد هستند، کم خواهد آورد. اگر خواهد آورد، را
در زمین خودشان شکست بدهید، موجبات شکست خودتان را فراهم آورده‌اید.

پس به فکر چنین کاری هم نباشید.

• می‌توانید دست به کار/اصلاح پیشگیری‌ها شوید. به عنوان درمانگری
که با هزاران پیشگیری سر و کله، زده‌است که شما اطمینان می‌دهم که اصلاح
پیشگیری که از پیشگیری خود پشیمان نشده، محل است. تازه وقتی یک
پیشگیری، مصمم به درمان بشود باز هم اصلاح‌کن خودش این است. بنابراین کار
اصلاح پیشگیری‌ها را به درمان‌گرها حرفه‌ای بسپارید و به تعداد افراد شریفی که
با تلخ‌های قهرمانانه وی به جایشان برای اصلاح پیشگیری‌ها، عاصی و فرسوده
شده‌اند اضافه نکنید.
• می‌توانید یاد بگیرید که خودتان را از شر بیشوع‌ها حفظ کنید.
این کار شامل حفظ انسانیت، شخصیت، شیان و روحیه شاد شماست. برای این کار باید تمام زیرکی و مهارت‌هایتان را به کار بگیرید. هنری که اگر موفق به یادگیری و انجام شوید می‌توانید تا مدت‌ها بعد از گم و گور شدن بیشوع‌ها به کار خود ادامه دهید.

نخستین قاعدید کار با بیشوع‌ها به یاد داشتن این نکته است که ظواهر برای آنها در حکم همه چیز است. تظاهر به علیه، همکاری، مهربانی، احترام و حتی ترس از آنها، ممولا برای راضی نه داشتن‌شان و اینکه فکر کنند فوقالعاده هستند کافیست. اما این تظاهرهای باید به نهایت مهارت اعمال شوند چرا که بیشوع‌ها خوشنام در تمام عمر تمرين تظاهر کرده‌اند؛ از این رو در این فن استاد هستند و خیلی راحت می‌توانند تظاهر را تشخیص دهند.

دومین قاعده، کوشش برای ارتباط مناسب است. ارتباط مناسب از نظر یک بیشوع، معنی اینکه اگر مورد توجه قرار گیرید، مهم باشد، به حریف گوش کنند، با نظرش موافق باشند، ستایشش کنند، به او قوت قلب بدهند و تبریک بگویند. بنابراین در گفتگو چنانجمله به آنها افراد کنید:

•از شما متشکرم.
•حق با شماست.
•شما معجزه‌ایید!... چطور چنین چیزی به فکرتان رسید؟!
•معذرت می‌خواهم.

و البته هر گز انتظار نداشته باشید که چنین چیزهایی از یک بیشوع بشنود.
این نوع ارتباط با بیشوع‌ها، یک طرفه است.
گام سوم در تعیین سیاست مناسب برای ارتباط کاری با یک بیشتر این است که مشخص کنید نوع ارتباط اما با شما دقیقا چگونه است. رئیسان است یا مرئوس یا همکارتان؟ با هر کدام یا دو طریق رفتار کرد.

- راضی نگه داشتن رئیس بیشتر. بیشترها وی به شدت نگران قدیرت شان هستند و نسبت به تهدیدهای واقعی و غیرواقعی عليه قدیرت‌تان سبیار حساس‌اند. هر گز کاری نکنید که قدیرت رئیس به خطر بیفت. در عوض یاد بگیرید که یکی یا مثل یکی از خداوندان عضوی از خانواده سلطنتی رفتار کنید. نسبت به اهداف و برنامه‌ها یا خود را شیفته نشان بدهید. تا آنجا که ممکن است هر روز سلامش کنید. لازم نیست که از آن طرف بامپیتید و مثلا عکس رئیسان را روی میزان بگذارید یا دفع چشم براپی گیرید، اما از تعظیم و تکریم‌های به موقع غافل نشوید که روزی به درد خواهد خورد. سعی کنید هر چاک ممکن است رئیسان را با لفظ «قربان، خطاب کنید اما حواسان با شدته یک وقت با بکر بردن عباراتی نظیر لطف و بندن‌نوازی حضرت اجل مستدام» در مجازی که مناسب این لفظی‌ها نیست، موجب خجالت وی نشوید.

- با چنین بازی‌هایی، رئیسان را هک خواهد کرد که شما فوقالعاده اید و به شما مزایای ویژه‌های خواهد داد. مثلا اجازه خواهد داد که روزهای عادی قبل از ساعت 8 بعد از ظهر به خانه بروید یا هفت‌های دو به سه بار در سر کار با شما ناهار خواهد خورید. حتی شاید اجازه بدهد که از تمام مرخص‌های استحکاق‌تان هم استفاده کنید.

- کار کردن با زیرشین رئیس بیشتر. طرز کار دقیقا برعكس می‌شود. با یاد با آنها مثل پچه‌های کوچک، حساس، زودریخت و ترسوی که در قد و هیکل آدم‌پزرسی هستند رفتار کرد. تا آنجا که می‌توانید از داد زدن بر سر آنها و یا
گیج کردن شان پررهزید. این کار فقط آنها را خواهد ترساند و کارها را مختل خواهد کرد.

زیردستان بیشوع مدام از کارشنان ناله می‌کند. به آنها می‌گوییم کنید که شما هم وقتی در موقعیت آنها بودید همکار آنها را انجام می‌دادید و بالاخره روزی می‌رسد که آنها هم زیردستانی برای انجام این کار داشته‌باشند، اما تا آن زمان باید به همین کارشنان ادامه دهند. اگر باز هم به غر زدن ادامه دادید آنها را از حق خریدن قهوه و امتیازهایی از این دست محرور کنید و آنقدر پیش برود تا دست از غر درنده بدارید.

همچنین ممکن است آنها بخواهند با انجام ندادن وظایف کاری شان شما را تحت فشار قرار دهند. در این صورت، آنها را به کاری بکشید و با اغراق فراوان براپیشان توضیح دهید که تمام سازمان به کار آنها احتیاج دارد. این قبیل حرف‌ها غرور و خودپسندی آنها را ارضا می‌کند. اگر این کار افکار نکرد، آنها را تنیه کنید. مثلاً بگوید هر روز باید پانزده دقیقه زودتر برای درست کردن قهوه در محل کار حاضر شوند و چگونا یک شیب عیب را به صورت زغال سنگ به آنها ادا کنید.

سپس هر وقت شنیدید که یک دفتر جدید، تحت مدیریت یکی از همکاران بیشوعتان در سازمان ایجاد شده به نزد او بروید و با تعريف و تمجید از بیشوع

---

1 در بعضی کشورها مرسوم است وظیفه‌ی درست کردن قهوه‌یا نوشیدنی‌های مشابه به صورت نوبتی بین کارکنان تقسیم شود. به این صورت که مثلاً هر کارمند موظف می‌شود دو روز در ماه، زودتر در محل کار حاضر شود و دستگاه تولید نوشیدنی و سایر ملزومات را راه اندازی یا مرتب کند تا خود و سایر همکاران بتوانند در وقت‌های مخصوص، با مراجعه به دستگاه لیوان خود را از نوشیدنی‌پر کنند. در ایران خوشبختانه این رسم ظالمانه وجود ندارد و در هر سازمان یا شرکتی که تعداد کارکنان آن از 5 نفر تجاوز کند یک نفر به عنوان آباداری یا خدمتکار استفاده می‌شود تا وظیفه تهیه نوشیدنی و اجرای سایر دستورات کارمندان را به طور تمام وقت بر عهده گیرد. م
زیردبستن، او را برای کار در بخش جدید بسیار مناسب توصیف کنید. به این صورت می‌توانید هم‌زمان دو تا پیش‌روی را در کار بگذارید.

• کار با همکاران پیش‌روی. این کمیته از همه ساختار است. با آنها نه می‌شود مثل رئیس پیش‌روی رفتار کرد و نه مثل مرئوی پیش‌روی. اگر خیلی محترمانه با آنها رفتار شود پرورتر می‌شود و اگر با تحکم با آنها رفتار شود به‌شناس برمی‌خورد. مثل همه پیش‌روی‌ها. این آدم‌ها دوست دارند طوری رفتار کنند که انگار آقابالاسر شما هستند اما در واقع مثل چه‌گونه کوره‌گی رفتار می‌کنند که اردنگی لازم دارد. (در مقابل این وسوسه ایستادگی کنیدا)

با آنها طوری رفتار کنید که انگار با یک میهمان ناخواهند طرف هستید، مثل وقتی که مادر همسرتن میهمان‌تان است. باید با آنها با سیاست و در عین حال بسیار جدی برخورد کرد.

برای این منظور باید همه هوش و فراست خود را به کار اندازید. باید حد ومرزها را مشخص کنید و تصمیم بگیرید که چگونه مسئولیت‌ها را به این پیش‌روی تقسیم کنید. کاری که الیه، نازمند شناخت کامل عارضه پیش‌روی است.

مثل در جلسات، می‌توانید با حمایت از آنها در لحظات حساس، امتیاز‌های خوبی از همکاران پیش‌روی‌تان بگیرید. چنین چیزی معمولا در آغاز یک پروژه، پیش از آنکه آنها شناسی داشته باشد تا ایده‌ای خاصی را از خود کنند. پیش می‌آید. در چنین موقعیتی چیزی در این ماهی بگویید: «با توجه به چیزی که ایشان گفت، من از طرح‌های آن هم توضیح بدهید که نهایت استفاده را بپریم.» که الیه او هم قادر به انجام چنین کاری نخواهد بود چون آن طرح را به طور ناقص از
یک نفر دیگر دزدیده است. اما از اینکه هواپیش را داشته‌اید چنان خوشحال می‌شود که متوسط نیش و کنایه‌ی نهفتة در حرف شما نمی‌شود.

بزرگترین معنی در کار کردن با بیشمردها، این است که محال است یا روى دم آدم نگذارند. وقتی که همکار بیشمردها بعضی از گزارش‌هاین را می‌زند یا به رئیس‌تان می‌گوید که احتمال دارد که معتاد شده‌باشید، چه کار می‌توانید بکنید؟ بدترين چيز اين است که آدم به روى خودش نياورد که چنين مسائلی روى داده است. در عوض با او رودرو شويد و به خاطر شوختعی فوقالعاده‌اش از او تشکر کيد. به او بگوید داشتن همکارى که اين قدر حرشفى خندنار و سركارى يلد است نعمتست که نصيب هر كسي نمي‌شود. يادآوري کنيد که اين شما بوده‌ايد که سوزدي شوخي و مضحکه‌اش را جور كرده‌ايد. بعد با خنده پيرسید که از مشت پيشر خوشش مي آيد یا كف‌گرگي. و البته هيه كاري نكنيد. مشغوليت فكرى و وحشت أو درباري كاري که شما بر عليه او در نظر داريد انجام دهيد، بیچاره‌اش خواهد کرد.

البته راهكارهای تحمل و سر کردن با همکار بیشمرد بسیار بیشتر از اين موارد است که شرح تمام آنها در این جا نمي‌گنجد. برای مثالگي راهنمایي‌ها و تذکرات بیشتر در اين زمینه، حتما کتابهای قاچاقراني در فاضلاب محله، راهنمای شنا با کوسه‌ها در ميان فضولات، و چگونه شخصيت خود را حفظ و ضدضربه کنيم، را بخوانيد.

تمرين‌ها

1- بیشمردهایی که با آنها کار می‌کنيد از چه نوعند؟ چطور با آنها کنار آمده‌اید و تحمل شان می‌کنید؟
2. تمرین کنید که وقتی وقیح و نفراتان گیز می‌شوند به روشان لبخند بزنید. اگر این کار خیلی مشکل است، سعی کنید ابتدا با عکس شان این کار را تمرین کنید. در مقابل این وسوسه که دارت به سمت عکس شان پرتاب کنید مقاومت کنید.

3. مرتب داری ذهنتان تمرین کنید که از مقابل تحقیق و توهین های آنها با وقیح و ادب بگذرید. مثلاً اگر آنها دوست دارند که طرز لباس پوشیدن شما را مسخره کنند، هر دفعه زیر لب گویید،«خوب هد که این مساله را به من تذکر دادی چون باعث خواهد شد بیشتر به خودم برسم تا حرست بیشتر دریاید.»

4. به خاطر داشته‌باشید که چقدر از دیدن فیش حقوق‌تان خوشحال می‌شوید.

5. به خودتان یادآوری کنید که تازه شما مجبوره همکار بیشترتان را فقط هشت ساعت در روز معرفی کنید اما مجبور است خودش را بیست و چهار ساعت در روز تحمل کند. چه شکنجه‌ای از این بالاتر؟
وقتی دوست بیشعور است

آیا شما به تله پاتی اعتقاد دارید؟ من دارد.
دوست بیشعوری داشتم که هر از چندی تلفن می‌زد تا خبرهای بد و هم‌های چیزهایی که برایش آزارده بود را به من منتقل کند. همیشه می‌دانستم که گی تلفن خواهد زد و چند دقیقه قبل از چضا درآمد بادن زنگ تلفن بی اختیار می‌گوزیدم. 
- آیلیس ۱، دوست چند آدم بیشعور

هیچگاه دوست ندارد قبول کند که یکی از دوستانش ممکن است بیشعور باشد اما چنین چیزی هست. اما متساقنه دنیای دوستی بعیب و نقص نیست. بعضی وقت‌ها آنها منتقل هستند و مدت‌ها بعد از آگاه و دوستی شن با ما به بیشعوری مبتلا می‌شوند. بعضی وقت‌ها بیشعوری آنها گاهی است و مدت‌ها طول می‌کشد تا برای همه روش شد که بیشعور هستند. یا ممکن است چنان بیشعور آب‌زیر که مشخص باشد که ماه رگز به بیشعوری آنها بپوش که نشوم. بنابراین پیش از آمختن روش‌های زندگی با دوستان بیشعور، باید اصولی را معین کنیم که بر مبنای آنها بتوانیم تشخیص دهیم که دوستان ما با چه

۱- Alice
شرايطی پيشور محصور ميشوند. هر یک از موارد زیر نشانه‌‌گي‌‌گونه‌‌ای از پيشوری دوستان ماست:

• از شما انتظار دارند همیشه به خاطر داشته‌باشيد که دوستی با آنها یک افتخار بزرگ محصور ميشود. افتخاری که باید هر هفته برای حفظ آن رنگ و زحمت تازه‌ای تحمل کنید.
• دوستی آنها هیچ قاعده و قانونی ندارد بجز یکی: نفعه به حال آنها داشته‌باشد. یک دوست واقعی حق ندارد به آنها و این قانون نانوشته‌‌شان بدگمان شود.
• آنها حق دارند که هر قاعده‌ای را بنا به مصالح خود تغییر دهند. شما حق ندارید.
• این حق برای آنها محفوظ است که هر زمانی و به هر دلیلی که صلاح بدانند با شما تماس بگیرند؛ از قرض گرفتن پول تا نگه داشتن بچه‌های‌شان و از پنهان کردن آنها از چن‌گال قانون، تا گرفتن کلیدهای خانه‌‌ی شما. اگر یک دوست واقعی برای آنها باشيد هرگز نباید پیرسید که به چه حقی این خواسته‌ها را دارند و البته چیزی هم از آنها نباید طلب کنید.
• آنها حق دارند که تمام مشکلات و بدبختی‌هايشان را با شما در ميان بگذارند و انتظار دارند که در نهایت ملطفت و همداری با آنها بخورند کنید. مهم نيست مشکلات چي‌ باشند، به هر حال از شما انتظار مي‌رود که در کنار آنها باشيد و دائما به آنها اطمينان بدهيد که كاملا حق با ايشان است. اما اگر شما مشکلي داشته‌باشيد، از شما انتظار مي‌رود که آن را نزد خودتان نگه داريد و در چنين لحظات پراضطراپي به سراغ آنها نرويد.

186
شما باید از تمام دشمنان آنها متنفر باشید. اگر بخواهدی با کسانی که از آنها خوششان نمی‌آید و یا ترکشان کرده‌اند دوستی کنید، پاچه‌تان را خواهد گرفت.

شما باید همبسته شتایش، مهرابانی، حمايت و دلگرمی به پای آنها نثار کنید. هر چیزی که در محدوده‌ی ارادت و هواخواهی مطلق نگنجد، به پای مستعصری و بی‌وافایی تن نوشته می‌شود.

هرگز نبايد به خاطر چیزی از آنها انتقاد کنید. هرگونه بحث درباره‌ی اشتباهات احتمالی آنها، اعتقاد به نفس آنها را خده‌دار می‌کند و بنابراین باید از آن چشم‌پوشی کرد.

اگر با در نظر گرفتن این ملاکها، باز هم درباره‌ی بی‌شعوری دوستتان خود شک دارید، در نظر بیاورید که سگ و گربه‌ی خانگی شما در حضور آنها چگونه رفتار می‌کنند. اگر خودشان را زیر خرط و پرداها پنهان می‌کنند، این امر می‌تواند نشان‌ی قابل تاملی بینی بر بی‌شعوری دوست شما باشد.

اگر روزی نسبت به بی‌شعوری دوستتان مطمئن شدید چند مرحله هست که می‌توانید به فوریت انجام دهید:

1. قبول کنید که با وجود چنین دوستی نیازی به دشمن ندارید. اگر دوستی اینست، بدون دوست هم می‌توان زندگی کرد. جدی باشید!

2. به آنها بگویید که تنها دلیلی که گذاشت‌های اینطور و بال‌شما شوند آن است که خواست‌های یا چنین شکنجه‌ای، کفایتی گاه‌انتان را بهدید؛ یا در حال جمع‌آوری مواد اولیه برای کتابی هستید که می‌خواهید درباره‌ی آدم‌های به شدت عصبی و روانی بنویسید.

3. به خاطر داشت‌باشید که دوستتان واقعی برای دوستی قانون نمی‌گذارند اما حد و مرز معقولی قائل می‌شوند. این‌که یک ماه
اتومویل تان را به کسی قرض بدهید عاقلانه نیست مگر آنکه در هنگام برگرداندن کرایه‌ی آن را پردازد و باکش را هم پر بنزین کرده باشد.

۳. به آنها بگویید که اگر می‌خواهند از شما به عنوان روان پزشک یا روان کاو استفاده کنند بايد هزینه را ساعتی محاسبه کنند. شیرفمیان کنید که حق با افرادی است که نام آنها را از فهرست دوستان صمیمی و حتی عادی شان خط زده اند و اگر هنوز در فهرست دوستان شما وجود دارند به این خاطر است که لیستی به نام فهرست دوستان مخرب‌دارید.

۴. به آنها بگویید که مدت‌های در حال انداره‌گیری میزان غرولندشان هستید و به زودی می‌توانید اسم خودتان رادر کتاب رکورد های جهانی گیپس، به عنوان کسی که پیشترین غرولند را از سوی دوستان تحمل کرده، ثبت کنید.

۵. فرار کنید و هیچ‌آدرسی هم از خودتان به چا نگذارید.

البته اینکه هر کدام از این پیشنهادها تا چه حد جواب‌گوست، بستگی به خصوصیات هر بیشماری دارد. همچنین به خاطر داشته باشید که اجرای بعضی از این پیشنهادها ممکن است باعث واکنش‌های تندر در حد جیغ کشیدن دادن نسبت‌ها نازار با به‌الذین شما و پرواز‌ها ناگهانی و مستقیم اشیا به سوی تان شود.

اگر چنین اتفاقی روز داد، عقب بروید و نشان بدهید که صدمه دیدید، بعد به دوستتان بگویید که تا زمانی که معزرت خواهی نکند با او صحبت نخواهید کرد.

اگر شانس داشته باشد؛ او بیش‌عورتر از آن خواهد بود که چنین کاری کند.
تمرین‌ها

۱ آیا دوستانی دارید که بیش‌تر باشند؟

۲ چرا؟
ازدواج با بیضور

وقتی فهمیدم عشق از زندگی ما پیروی رفته
که او دیگر سیگارش را در هنگام بوسیدن
من از لب برنمی داشت.
- ماری جین، همسر یک بیضور

شاید هیچ چیز در زندگی از این تکانده‌تر نباشد که یک روز از خواب برخیزید و دریایم که یک بیضور توان رختخواب‌مان هست! بعضی آدمها این حقيقة تلخ را در همان شب اول عروسی شان می‌فهمند؛ دیگران تا سالها بعد نمی‌فهمند. مدت زمان فهمیدن این واقعیت (آگر چنین چیزی روی دهد) اهمیت زیادی دارد، آنچه که مهم است درک معنای ست که زندگی با یک همسر بیضور متضمن آن است.

روش‌هایی که برای سروکار داشتن با همکار یا دوست بیضور به کار می‌رود برای همسر بیضور کاربردی ندارد. پس چه کارهایی می‌توان کرد؟ زیاد نیستند?

• طلاق. این کار چندان پیشنهاد نمی‌شود زیرا فقط یک کار هست که از زندگی مشترکی با یک بیضور عذاب‌آورتر است و آن جدا شدن از اوست. اگر از بند و پس از دادگاه جان سالم بدر برد و مخارج این کار کمرتان را نشکند، همسر قبلی تان، در باقی عمرتان همیشه شما را

---

1 - Mary Jean
تعقیب خواهد کرد و زیر نظر خواهد داشت تا مطمئن شود شما از کاری که کردند یا شما هستید. و البته احتمال اینکه شما تمام عمرتان را در پشیمانی به سر ببرید بسیار بالاست چرا هر کس یک بار در زندگی دل به بیشعوری بپندد، حق دارد که تا آخره عمرش انجامت ندامت به دندان بگذد.

• فرار به یک کشور خارجی با نام مستعار. این راه بهتر است اما به خاطر مواردی که در گزینه‌ی طلاق مطرح شد، زیاد عملی نیست. مگر اینکه با زرنگی بتوانید قبل از خروج از کشور، وانمود کنید که مرده‌اید.

• خودکشی با احتیاط. به اندارگی گزینه‌ی دوم جالب نیست اما از گزینه‌ی اول مفیدتر است. اشکال این روش، برگشت‌نافذیری آن است. آدمکشی با احتیاط. اخلاق پزشکی اجازه نمی‌دهد این روش یا روش قبلی را توصیه کنم؛ با این حال یک وقت‌های واقعاً چاره‌ای جز این کارها نیست. اگر احتیاج به کمک دارید، دوست خوبی دارم به نام گیدو...

• یاد گرفتن زندگی مشترک با یک بیشعور. این گزینه‌ی را بررسی می‌کنیم. تنها راه حل همین است و البته این کار ممکن نیست مگر اینکه چند نکته را در ذهن داشته باشید:

1. قبول کنید که نمی‌توانید به زندگی ایده‌آل دست یابید؛ شاید دفعه‌ی بعد. هر چه زودتر انتظارهایتان از زندگی زناشویی را پایین بیاورد، به نفع خودتان است. این کار به ویژه کمک می‌کند تا از بیان‌آوری این مطلب افسرده‌گردیده که فقط شما بودید که این بیشعور را به همسری انتخاب کردید، خلاص شوید.

1 - Guido
2. اگر هنوز افسرده هستید، انتظارها را باز هم پایین تر بیاورید. آنقدر پایین که حتماً از ازدواج با یکی پیشمرم که از قبیل هم باشید. به چیزهای خوبی فکر کنید که می‌توانستند طور دیگری باشند. مثلاً به این نکته مثبت بیشماری همسرتان فکر کنید که می‌توانید با اشاره کردند به او چههایی تان را از بیشمار بودن برهزدارید!

3. یاد بگیرید که به خاطر وراجی کردن یا برج زهر مار بودن او جوش نزنید و برای سرکوب کردن کامل احساسات و کمود محبت خودتان خودخواری نکنید. برای اینکه به طور کامل یا توشید لازم نیست حتماً به کل معتاد شوید. فقط یاد بگیرید که چیپ بخشید. اگر به این دوچرخ و بی خیال بررسید حتی می‌توانید با چاقو دستتان را ببرید بدون آنکه درد زیادی حس کنید.

4. چاپکنی‌ها را با اختیار آزمایش کنید. از میان کسانی که آنها هم همسر را بیشماری دارند دوستانتی انتخاب کنید. به این ترتیب هم‌دردانتی پیدا می‌کنی که می‌توانید با آنها درد دل کنید و کم‌بودهای عاطفی و غیره را چیران کنید. دوست‌من گیدو در بخش و غیره هم فعل است و می‌توانید با سرویس‌های عالی هر آنچه را که بخواهید براایتان فراهم کنید.

5. تا آنچه که ممکن است با همسرتان مهربان باشید و مدارا کنید، این کار باعث کاهش قابل ملاحظه‌ای در اصطکاها یا آسیب‌هایی که تا کنون داشته‌اید می‌شود. مثلاً وقتی‌ها از سر کار به خانه می‌آید، اولین کلماتی که به همسرتان می‌گوید این باشد: "معذرت..."
می خواهم. به خاطر هر چیزی که به خاطرش ناراحتی، معذرت می‌خواهم، این نوع عذرخواهی های عمومی، باد او را در خواباند و از ناراحتی بیشتر خودتان پیشگیری می‌کند.

6. اگر همسر شما به گونه‌ای است که خوشه‌ها را تحمل نمی کند و اصرار به دعا و مرافعه دارد، در این صورت شما با یک پیشuuml؛ور معمولی ازدواج نکرده‌اید بلکه با یک پیشuuml؛ور تمام عیار ازدواج کرده‌اید. در چنین موقعیتی راه حل آن است که به او کمک کنید تا راه‌هایی برای تخله‌ی مازاد خشم و عصبانیت خود پیدا کند. تشخیص کنید که به کلاس‌های آموزش جنگ چریکی و دفاع شخصی برود. خودتان هم حتما کارته‌یاد بگیرید.

آیا مشاوره‌های خانوادگی مفید خواهند بود؟ یقینا بله. همانطور که سرهمین ساندرز، استاد تاکتیک‌های جنگی و مشاور خانواده در وست پوینت ۲ می‌گوید، حضور زوج‌هایی که مشکل پیشuuml؛وری دارند در مشاوره‌های خانوادگی مفید است؛ البته نه به عنوان بیمار بلکه به عنوان آیین‌هایی عبرت. به این ترتیب که می‌توان با نشان دادن آنها به زوج‌هایی که مشکل دارند و برای مشاوره مراجعه می‌کنند کمک‌کرد تا به‌فهمیدن زندگی‌شان آن‌قدر هم که فکر می‌کنند به نیست. آنها با مقایسه‌ی زندگی‌های زناشویی‌شان با زندگی آن پیشuuml؛ورها، قدر هم را خواهند دانست و علاوه‌نامه به حفظ زندگی مشترک کشان خواهند شد.

بسیاری از مردم، ساندرز را به بدهی متمت می‌کنند، البته نه به خاطر اصرار به مساله‌ی فوق، بلکه به خاطر اعتقاد راسخ‌شده به این مطلب که ازدواج‌هایی به قابل درمان نیستند، فقط می‌توان از آنها پیشگیری کرد.»

1 - Colonel Sanders
2 - West point
توصیه‌های همیشه‌گی از برابر موقعیت‌های احتمال ازدواج جدی می‌شود این است: « فقط بگو نه.»

تمرین‌ها

1. در میان خویشان، و آشنا انتان چند تا ازدواج بذل می‌توانید

بکاررفته؟ مشکل آنها ناسازگاری بود یا مشکلاتی؟

2. چند تا ازدواج ناموفق داشته‌اید؟ چرا هیچ ازدواج می‌کنید؟
بیشعر مادرزاد

وقتی که او پیش از خوردن صبحانه اش گریه را خفه کرد فهمیدم روزگارم سیاه است.

- چین، مادر یک بیشعر ۴ ساله

سالهای سال، روانشناسان کودک فکر می‌کردند که مقولاتی از قبیل کودکان فاسد وجود ندارد؛ آنچه که هست کودکانی هستند که قربانی فساد شرایط بذ اجتماعی یا ترپیت نامناسب خانوادگی شدند. بر همین اساس هر وقت به‌چهای رفتار بد و زندگی‌های داشت، بیشتر درمانگرها فوراً تقصیر را به گردن جامعه یا والدین می‌انداختند.

تحقيقات من نشان می‌دهد که بعضی واقعیت‌های واضح و آشکار در این میان نادیده گرفته شده‌اند.

همه می‌دانیم اینطور نیست که اگر گل و سبزه در جایی بکاریم و محیط را هم آماده نگه داریم، حتما همانطور که انتظار داشتهایم گل و سبزه برداشت کنیم. علف‌های هر زیادی هم در این میان به هم می‌رسند. همین امر در تولید آب‌میزان هم صادق است. بعضی از بچه‌ها با وجود برخورداری از والدین شریف و محیط خانوادگی سالم باید هم بدار می‌آیند. در واقع بعضی از بچه‌ها بجنس و خرابکار به دنبال می‌آیند.

• آنها از شکنجه دادن حشرات و حیوانات کوچک لذت می‌برند.
چه‌های کوچک‌تر از خودشان را کنک می‌زند.

جواب پدر و مادرشان را با پیادی‌بی می‌دهند.

روز خوب‌شان روزی است که جایی را خراب کنند.

میوه و سبزی‌های غذاشان را نمی‌خورند.

خلاصه آنکه آنها بی‌شعور به دنیا می‌آیند؛ بی‌شعور والدین باشند.

دکتر مونتاجوگو فیشر‌گر ۱ استاد روان‌شناختی کودک در دانشگاه میلی‌تاس معتقد است که روان‌شناخت‌ها به نظریه‌ی کودک آماری اعتیاد پیدا کرده‌اند و در نتیجه‌ی این سوء‌صرف‌های همیشه والدین را مقصر و بی‌هوشها را بی‌گناه می‌دانند.

دکتر فیشر‌گر می‌گوید: «درست نیست. من سه‌تا بچه دارم که هر سه‌تا بی‌شعور تمام‌عیار هستند. من و همسرم همه چیز در اختیار آنها گذاشته‌ایم؛ خانه‌ای با ملیت دوست‌دارشتنی، موادب‌هایی و مهر و محبت فراوان. هر کاری که لازم بوده برای شان داده‌ایم؛ هواپیمایی را داشته‌ایم، با آنها دوست بودهایم و از سر تقصیراتشان گذشت‌هایم. اصرار داشته‌ایم که با عرضه و مستقل بار بپیاید و احساس مستوابیت داشته‌باشند. اما با تمام این اوصاف شرور و فاسد بار آمده‌اند.»

آنقدر شرور که با هم‌دستی یک‌دیگر تصمیم گرفتند معلم‌هایشان را که دو زن و یک مرد بودند با اتهام سوء‌صرف‌های جنسی به صلبه کشند. چند دستان سکسی سر هم کردنند و با دقت آنها را به خاطر سپردن‌ها تا اگر چگاه‌های مورد سوال قرار گرفتند حرف‌هایشان هیچ تناقضی با هم نداشت‌باشند.

بعد آنها را برای پدر و مادرشان گفتند. آنها هم طبیعتاً خیلی آشفته شدند و بلافاصله به این خاطر به مقرر دبستان‌شان شکایت کردنند. هر سه معلم اخراج شدند. پروردگانشان به دادگاه کشیده‌شدند و رای بر آنها صادر شد. اما بعدها، پس از اینکه مشخص شد یکی از دبستان‌ها از روزی یک دبستان کوتاه که در یک

---

1 - Dr. Montague Fishburger
مجله‌ی پورنو چاب‌پ شده‌بود اقتباس شده، تبرئه شدند. ولی معلمها به این خاطر دو سال تحقیر، هزینه‌های دادگاه و بی‌کاری را متحمل شده‌بودند و به اعتبار حرفه‌ای دکتر فیشر غیر لطمه‌زای جبران ناپذیری وارد شد.

آیا به اندازه‌ی کافی لیلی به لالی این بچه‌ها گذاشته نشده‌بود یا این بچه‌ها بی‌شعور به دنیا آمده‌بودند؟ خانم کساندرا تایت گات، مدع نهضت جنجالی اما سیاست مفید «همینه که هست» برای بچه‌های سرقت، کاملاً با دکتر فیشر گر موافق است.

او می‌گوید: «در همان هفته‌ای که من پا به سی و شش سالگی گذاشته‌بودم، دختر شانزده ساله‌ام برای بار دوم سقط جنین کرد و پسر پانزده ساله‌ام به خاطر فروش مواد مخدر دستگیر شد. به این خاطر تصمیم گرفتم بر روی لوله‌های حرم‌ام را بیندم، هر چند که می‌دانستم این کار فقط یک زست سمبولیک است.

وقتی که در بیمارستان بستری بودم، درباره‌ی تمام آن مواق피 که این بچه‌های شور از مهره‌بانی و کمک‌های ما سوء‌استفاده کرده‌بودند فکر کردم. به این ترتیب رسیدم که من و شوهرم شاید زیادی مهره‌بان بوده‌ام. در این زمان بود که شیوه‌ی «همینه که هست» برای رفتار با بچه‌ها به ذهنم رسید. من این برنامه را تدریس کردم و به مذاق پدر و مادرهای زیادی خوش آمد. به طوری که پس از اندکی برای بچه‌های سرقتی هرگونه از هجوم می‌آوردند و در حال حاضر دوازده هزار گروه «همینه که هست» در سراسر کشور وجود دارد.

این روش، راه‌کار مفیدی است برای پدر و مادرهای باشعور نا بتوانند بچه‌های بی‌شعورشان را کنترل کنند و بر اصول زیر مبتنی است:

1. تقصیر شما نیست که بچه‌هایتان فاسد هستند مگر آنکه واقعاً شما آنها را فاسد کرده باشید. همچنین روش‌های شما نیست که آسیاب

---

1 - Mrs. Cassandra Tightgut
خودتان را فداي آسایش آنها کنید. فقط اعتدال داشته باشید و در اعتدالتان ثابت قدم باشید. منظور از اعتدال همان چیزی است که هر عقل سالمی می‌فهمد. اگر فرزند شانزده‌سالان از اینکه در تعطیلات آخر هفته نیم گذاری کردند، براند شکایت دارد، به خاطرش بیاورید که آبراهام لنکلن، هر روز ۹ میلیار تا مدرس‌اش پیاده می‌رفت، اما بعدا یک ماهن به نام او تولید شد. وقیتیه پیچ‌تان گفت: «آره، یه ماذین برای پیرمردهای گوزه، به آرامی جواب دهید «همیشه که هست».

۲. هر وقت بچه‌هایتان گریه و زاری کردنده، نگاه کنید بینید آسیب و جراحی دیده‌اند یا نه. اگر نه، بگوئید خوه شوند و اینقدر ونگ نزند. خوششان نمی‌آید که نیاید همینه که هست.

۳. اگر بچه‌هایتان از حد خود خارج شند و خودخواهی و وظیفه‌نشانی شان غیرقابل تحمل شد، از خانه برونوشان کنید. به آنها بگوئید که باید خانه را ترک کنند تا بفهمند که یک ماست چقدر کره دارد. هر فرزند خودخواهی که از رفتار شما در خانه خوششان نمی‌آید باید بداند همینه که هست! (بچه‌های کوچک از این قاعده مسئوئی هستند.)

۴. هر وقت دیدید که بچه‌هایتان دارند با کبریت و کوتک مولوتف دست ساز بازی می‌کنند و در حالیان به ریش شما می‌خندند می‌گوئید می‌خوانند خانه را آتش بکشند، پلیس را خبر کنید. چند شب ماندن در بارداشتگاه باعث می‌شود که قدر خانه را بدانند. اگر

۱- از واخیر دهه ۴۰ میلادی تا به امروز انومیلی به نام لنکلن. یکی از مشهورترین روسای جمهور آمریکا.
۲- در این کشور تولید می‌شود که لوسی، سنگین، حجم و گریز قیمت است. —م
از رفتار پلیس و شرایط بازداشتگاه شکایت داشتند بگویید «همینه که هست.»

5. از بچه‌های بالاتر از شش سال بخواهد که در کارهای خانه همکاری کنند. بیشماری بی‌پاره‌ای که انگل جامعه هستند روزگاری زیادی عزیز درده‌انه پدر و مادرشان بوده‌اند. هیچ وقت برای داشتن وجدان کاری و حس مسئولیت زود نیست. «می‌خواهم، نمی‌خوایم، هم نداریم، همینه که هست.»

6. اصولا تلویزیون نقش بر جسته‌ای در بیشمار کردن بچه‌ها دارد. پرتاب تلویزیون از پنجره به پنجره، برای تریب بهتر فرژندان توصیه می‌شود، چون همینه که هست.

7. در مورد کارهای خانه مقررات و محدودیت‌های شدیدی وضع کنید. اگر یکبار در هفته از زیر کار دررفته، تمام‌شای تلویزیون را ممنوع کنید. اگر چمتوشی کردنده و در بار در هفته وظیفه‌بان را انجام ندادند مجبوریان کنید که یک شب به یکی از تصنیف‌های قرن بوقی درباره فضیلت ادب و وظیفه‌شناسی برای جوانها گوش کنند. هر وقت هم که از این شکنجه شکایت کردنده بگویید: «همینه که هست.»

8. چنین ضرره کنترل شده به کپل بچه‌ها نه فقط خطرناک نیست بلکه می‌تواند از خطر دچار شدن قربانی وقوع جامعه به یک بیشمار جلوگیری کند. اگر بزرگتر از این هستند که کاری‌شن با این تنبیه راه بیفتند می‌توان به فکر روش‌های جایگزین بود. اینکه بچه‌ی شما مثل بیشمارها رفتار کند و مردم را آزار بدهید بهتر است یا اینکه به
دست شما ادب شود؟ اگر گریه کرد و گفت دردش گرفته فقط

بگویید: «همینه که هست.»

9. اگر در میان وسایل شکلات، کلت، کاندوم و هر کاف غیرمجاز دیگری یافت شد، همه را برای خودتان بردارید و دو روز تمام فقط به آپ و نان بدهید بخورید. اگر اعتراف کرد بگویید «همینه که هست.» و دو روز تمام فقط به آپ و نان بدهید بخورید. اگر اعتراف کرد بگویید «همینه که هست.»

با عمل به این برنامه، به یکی از دو هدف می‌رسید. یا چه‌های شما می‌فهمند که با پر رفتار و کردارشان تجدید نظر کنند و چه‌های باشغوری شوند و یا باعث می‌شود که شما را ترک کنند. در هر دو صورت برنده شماید!

تمرین‌ها

1. به نظر شما بچه‌ها در چه سنی بالغ می‌شوند و از عهده‌ی خودشان بر می‌آیند؟ 21 سالگی؟ 18 سالگی؟ 12 سالگی؟ از همان زمانی که با شما دهن به دهن می‌شوند؟

2. آپا امروز بچه‌هایتان را کتنک زده‌اید؟
فرزندان والدین بیشعور

تا زمانی که معلم کوکستان می‌کرد، را برای او‌لین بار در عمر به اسم دوکیون، صدای نزده بود. نمی‌دانستم که اسم «اوهوی گوسلث» نیست.

- کوین، فرزند والدین بیشعور

از نظر تاریخی، شاید مطلوب‌ترین گروهی که تا کنون قربانی بیشعورها شده‌اند، فرزندان آنها باشد. بعضی وقتها، به چه‌هایی که با آنها از نظر بدنی بدرفتاری می‌شود کمک‌هایی می‌شود اما تا کنون بچه‌هایی که از نظر روحي و روایی بدرفتاری می‌بینند به حال خود واگذارشته شده‌اند. این بدان معنیست که آنها در حالی رشد می‌کنند که گمان می‌کنند دیوان‌هند یا به خاطر ارتكاب کارهایی نابخشودنی احساس گناه می‌کنند. حالا خواهان فهمیده که فقط فرزند افراد بیشعوری هستند. آنها در حالی وارد دنیای بزرگ‌تری می‌شوند که هنوز عاجز از درک خود به عنوان یک آدم بزرگ‌سال هستند. اما خوشبختانه اکنون کتاب‌ها، ورک‌شپها، گروه‌های دنمارک و درمان‌گاه‌های زیبادوست فراوانی هستند که علاقه‌مند به یکی رساندن به آنها برای نجات از دست والدین بیشعورشانند.

۱ - Kevin
این کار اهمیت فراوانی دارد، چرا که تحصیلات نشان داده‌است که فرزندان والدین بیش‌وزان است. فراوانی دارند که خودشان هم به والدین بیش‌وزان تبدیل شوند، مگر آنها یاد بگیرند طور دیگری بزرگ شوند.

برای کسانی که پیست سال از بهترین سال‌های عمرشان را با بیش‌وزان سر کرده‌اند هیچ راه علاج سریع و معجزه‌آسایی وجود ندارد. اما این افراد دست کم می‌توانند با دانستن این مطلب که گنگ چنالنی بابت زندگی فلاکتشارشان مواجه آنها نیست، نفس راحتی بکشند. یکی از قربانیان والدین بیش‌وزان می‌گفت: "از وقتی که فهمیدم چه کسی را با یکی مقصر بدانم، درمانی ممکن خیلی سریع پیشرفت می‌کند. حالا به جای این که از خودم متنفر باشم از پدر و مادرم متنفر هستم و این موضوع خیلی حالم را بهتر می‌کند."

پیشرفت فرزندان والدین بیش‌وزان را هنگامی برای فایق آمدن بر سوء‌رفتارهای دوران کودکی بدانند. چند نشانهی فرزندان والدین بیش‌وزان اینها هستند:

- پیش از هر چیز، آنها تا چگونه که ممکن است از پدر و مادر خود دوری می‌کنند. در حقیقت، اکثر جمعیت آلاسکاً از چنین فرزندانی تشکیل شده که موفق شده‌اند تا چگونه که ممکن بوده از پدر و مادر به خود دور شوند. آنها در جشن‌های تولد پدر و مادر و لباس شرکت نمی‌کنند، این مساله به این خاطر نیست که از جشن‌های تولد خواش‌تان نمی‌آید بلکه به این خاطر است که هنوز کارت تبریکی با مضمون «بای یک هیچ متشکرم» منتشر نشده‌است.
- آنها مدتی از عمرشان کاملا مشغول به خودشون و به همین خاطر فکر می‌کنند که بیش‌وزان یک بیمار واقعی نیست یا بمی‌برای ابتلا تعارف دارد. در

---

1. Alaka - بزرگ‌ترین و دورافتاده‌ترین ایالات ایالات متحده آمریکا و بسیار سردسیر. -م.
همین هنگام آنها در معرض پیش‌ترین خطر قرار می‌گیرند و شدیداً آسیب‌پذیر می‌شوند به نحوی که ممکن است با بیشماری دیگری ازدواج کنند و این چرخه را تکرار کنند. به این خاطر هم که شده کمک و راهنمایی

تخصصی برای این جوانان ضروری است.

مشکل واقعی فرزندان والدین بی‌شعور که در پس نفت، نامیدی، خوددرگیری، ترس و احساسی بر عرضگی آنها قرار دارد؛ چیست؟ نتیجه سال‌ها تحقیق و تلاش در اینباره به طور خلاصه چنین است:

1. اشکال در ارتباط برقرار کردن با آدم‌های دیگر. هر ۱ فرزند والدین خودشان، بالاخره این‌که در سال‌های اولیه‌ی عمر و دوران شکل‌گیری شخصیت‌شان در سیطره‌ی آدم‌های بی‌شعور بوده‌اند. به همان بی‌شعوری پدر و مادرشان بار می‌آیدند. یکی از این افراد به اسم ویرجینیا، پس از سه‌سال درمان، اکنون توانسته خودش را یادآور. او با آرامش خاطر می‌گوید: «بچه‌که بودم دلم می‌خواست وقتی بزرگ شدم و بی‌شعوری مثل مادرم بشوم. حالا می‌دانم که چقدر از آن آرزو لطمه خوردم. من باید خودم باشم و برای خودم زندگی کنم. باید تولید دوباره داشته باشم. لطفا برای من انتخاب کنید.»

---
1 - Harry
2 - Virginia
۳. اشکال در فکر کردن. فرزندان والدین بیشعور، اجازه نداشتند که فکر کنند تا بتوانند در حد یک بچه معمولی صاحب نظر و عقیده بشوند. بنابراین آنها با ترکید، سستارادگی و حتی تمايل به تمرد از قوانین بزرگ می‌شوند. ترس دانست آنها از اینکه مرطوب خطایی نابخشودنی بشوند یا اینکه به خاطر سرخود بودن مواجه شوند، فکرشان را همیشه مشغول داشته است. آلیس، یکی دیگر از همین افراد که در حال درمان است به خاطر آزادی‌اش از زیر بی‌خودگی و مادر بیشعورش به خود می‌پیلد. او به چنان استقلال رای و اعتماد به نفسی رسیده‌است که شعبه‌ای از "انجمن زمین مسطح" ۱ در شهر جدید محل اقامت تشکیل داده و علاوه بر آن مشغول راه انداختن کمپینی برای نجات پلاتیپوس‌ها ۲ در ایالات کنترل آمریکاست.

۴. اشکال در سخن گفتن. در بیشتر اوقات، فرزندان والدین بیشعور در بزرگسالی هم مثل بچه‌ها حرف می‌زنند و به همین خاطر آنها از اینکه خودشان را بزرگسال معرفی کنند و اهمیت دارند. اما با روش‌های درمانی مفید جدید اکثر آنها می‌توانند یاد بگیرند که از حد گفتن جملاتی مثل "چشم«، "بخشید« و "تو رو خدا منو دیگه نزند» فرانس برون. در بعضی نمونه‌های موفق‌تر، آنها یاد گرفته‌اند که چگونه جمع بکشند و فریاد بزنند و حتی بتوانند مثل سایر مشتریان، غذاپی که

*انجمن واقعی که اعضای آن معتقدند زمین کروی است بلکه مسطح و به شکل Flat Earth Society ۱* صفحه مدوری است که مرکز آن قطب شمال است و لبه‌های آن با بخش پوشیده شده است و از این طور افکار بامزه در بازه‌های خورشید و ماه و طول و عرض که‌هایی. انتباه اعضای این انجمن به جملاتی مثل "تو رو خدا منو دیگه نزند" فرانس برون. در بعضی نمونه‌های موفق‌تر، آنها یاد گرفته‌اند که چگونه جمع بکشند و فریاد بزنند و حتی بتوانند مثل سایر مشتریان، غذاپی که

۱ - نوعی پست‌شناسی است که افرادی از نظر علیه معتقدات و روزافزارهای خود هستند ولیسبای این دنیا آماده مناظره و به علت علمی درباره‌ی حقایق خود هستند و مطالب معمول حاضر نشدن مخالفان به مناظره علمی و منطقی با خود را دلیل بر حقایق عفای خود می‌دانند. -

۲ - یکی از میانگین میان‌بردار استرالیایی.
می‌خواهند را در فست‌فوده با نبرده سفارش دهند. بعضی‌ها حتی تا آنجا پیش‌رفتند که با رادیوی‌سان عاشقانه حرف می‌زنند.

5. اشکال در خندیدن. بعضی از این بخت‌برگ‌هایشان در چنان محیط سرد و سنگینی بزرگ می‌شوند که گیان می‌کنند عمل خندیدن یک واکنش جنون‌آمیز و بسیار بسیار عصبی است. درمان‌گرها برای درمان این قربانیان منحصربه‌فرد دوره‌های سه ماهه برگزار می‌کنند که شامل دیدن فیلم‌هایی از چارلی چاپلین و نظایر آن به مدت دوازده ساعت در روز می‌شود. بیش از 95 درصد از کسانی که این دوره را می‌گذرانند قادر می‌شوند پس از آن و با طیب حاتم قهرمان بزنند. البته اگر بیشتر یک نفر دارد با عصبانیتی می‌کند یا گشادگی‌های راه می‌رود.

6. اشکال در تخلیق. شاید برای بعضی عجیب به نظر آید اما چه‌های والدین بیشتر آنقدر احساساتشان را توی دل خودشان نگه داشته‌اند که با بالا رفتن سن و سالشان عادت کرده‌اند هرچیزی را توی دلشان نگه دارند. مسکن‌ها در این زمینه کارساز نیستند. آنچه که آنها نیاز دارند این است که دوباره یاد بگیرند چطور توالت برون‌کنند. بعضی از درمان‌گرها از هیپنوتیزم برای رفع این مشکل استفاده می‌کنند، به این صورت که آنقدر آنها را پستمی پس می‌برند که روی توالت بیفتند و به نتایج دلخواه برسند. آنها به این پیمروان تلقین می‌کنند که انجام درست این یک کار. برای دل خودشان خوب است و نه والدین بیشتری.

آن‌گاه توانسته‌اند با آرامش خاطر سیفون را بکشند.

7. اشکال در آرامش خاطر. فرزندان والدین بیشتر، اغلب به خاطر آنکه سال‌ها مجبور بوده‌اند در برابر نکوهش‌ها و سوای‌سازه‌ها حالت دفاعی داشته‌باشند، وقتی بزرگ می‌شوند بسیار عصبی و مضطرب.
هنستند. آنها پس از دوک این مطلب که هیچ دشمنی بجز پدر و
مادرشان ندارند، می‌توانند به آرامش برند. در برخی از موارد موافت
آمیز، آنها حتی به مرحله‌ای رسیده‌اند که بتوانند پس از سال‌ها، به
دیدن والدینشان بروند و در هنگام حرف‌های ملالت، آور ایشان مبی بر
اینکه زمانه خیلی عوض شده و بچه‌ها دیگر مثل سابق نیستند. چرت
مفصلي پزند.

یکی از مهم‌ترین نکات در رفتار با فرزندان والدین بیشوعور، در نظر گرفتن
این نکته است که اگر آنها بزرگسال هستند، پس باید بتوانند از پس مشکلات
خود بپردازند. آنها دیگر با والدینشان یکدیگر می‌کنند و به ندرت آنها را
پیگیری نمی‌کنند؛ اما دقیقا به همین خاطر این افراد به دستور است. اگر آنها
تواند یا دارمیانشان موافت آمیز نباید از خیال و آرزوی
داشتند پدر و مادری باشوعور، به ارتباط خود با دیگران (نظر دوستان یا همسر)
adame می‌دهند و در نتیجه آن ارتباطها هم، تا زمانی که مشکل به طور رپشهای
حل نشود، به یا و سلام نخواهند بود.

به همین دلیل، من به فرزندان بزرگسال والدین بیشوعور پیشنهاد می‌کنم که

مراحل زیر را در طول روند دارمان، یا به صورت جداگانه انجام دهند:

- با پدر و مادرتان آشِتی کنید. به دیدن‌شنان بروید و به آنها بگویید که
 حاضر هستید تمام مشکلات گذشته‌ها را فراموش کنید. بگویید که حالا
درک می‌کنید واقعا برای آن‌ها آسان نبوده که مثل بچه‌آدم با شما
رفتار کنند و گذشته‌ها گذشته است. اگر می‌خواهید از ارث مجاز
نشوید هیچ حرفی از بیشوعوری شان نزنید.
• به صفایی که از والدین نان گرفته‌اید خوب و دقیق فکر کنید. همهی آنهایی که مشکوک به بی‌شعوری است را دور بریزید و جایگاه را با صفات آدمی‌زدگان عوض کنید.
• پدر و مادرتان را فراموش کنید. اگر در قید حیات نیستند و شما را از ارث محروم نکرده‌اند، بخشی از ارثیه‌تان را به انجمن‌ها پاسازی بی‌شعورها اهدای کنید تا نشان دهید که بر تاثیرات آنها غلبه کرده‌اید.
گام‌های بلندی در تشخیص و درمان معیالات فرزندان والدین بی‌شعور در بزرگسالی برشاده شده‌است. اگر شما هم یکی از این افراد هستید، بهتر است افرادی که هم‌مرد شما هستند را در اطراف خود بیابید و با هم یک گروه درمانی تشکیل دهید. همچنین توصیه می‌کنم کتاب ارزشمند «بدرین پایای دنیا» اثر کریست اوفرد۱ را هم از دست ندهید.

تمرین‌ها
۱ آیا شما نیز قربانی والدین بی‌شعور بوده‌اید؟ از کجا می‌دانید؟
۲ این مساله چگونه بر زندگی شما به عنوان یک بزرگسال تأثیر گذاشته است؟
۳ کی می‌خواهد بزرگ شود؟

---
۱ - Chris Awford
مراحل درمان

جنون گاوي را که ريشه کن کني گاواها باقی

میمانند.

- بن ا. یک بیشوع در حال درمان

سخت ترين مرحله در درمان و ترک بیشوعي همان مرحلهی نخست است؛ يعني پذیرفتن بیشوع بودن. هيهگ دوست ندارد قبل كنده بیشوع
است و بنابراين لحظهی برداشت نخستین گام، دردآور است. لحظه‌ای كه
رسيبدن به آن، شهامت و اراده‌ي بالايی نياز دارد.

در بيشتر مواقع، تا رسيبدن به لحظه‌ي سرنوشت ساز پذيرش، بیشوع
بحران‌هايي چون ورشکستگي، طلاق، اخراج از كار، بهاری لاحلي، مزي
نزديكانی، يا بيدر از همه ضاع شدن توسط يك بیشوعتري از خود را از سر
گذرانده است.

در اين وضعیت بر اثر صدمات و جراحات وارده در زندگي، سيستم دفاعي
بيشوع شديد تضعيف شده است. دستاويزيه‌ای معمول مثل دليل تراشي،
عذرخواهی، تقصیر را به گردن ديگران اندختن، جيش زدن، دروغ گفتن و غير
زادن، ديگر كفاف بیشوع را نمي‌دهد. به جاي اين كثافت كاري‌ها، حقيقه‌ی علاج

---

1 - Ben
کار است و چنین است که در نهایت نامی‌دی و پریشانی بیشوع سرانجام با خودش رودرو می‌شود: ای بیشوع است!

اگر رساندن به این مرحلهی کشف حقیقت، واقعی و طبیعی باشد، حس آزادی مسیرت بخشی پس از آن بیشوع را دربرمی گیرد. به این مرحله با زور نمی‌توان رسید و متاسفانه این چیزی است که اعتیاض خانواده، همکاران و دوستان معمولا در نظر نمی‌گیرند. آنها در مواجهه با اعمال و رفتار یک بیشوع، بدون ملاحظه می‌گویند «تو بیشوعوری.» اما تا زمانی که بیشوع برای شنیدن این جمله آمادگی لازم را نداشته‌باشد، یک گوشش در است و آن یکی دروازه و خواهد گفت: «به جهانم که بیشوعورم.»

این همان چیزی است که در روایت‌نشکی به آن اتکار می‌گویند و نه تنها برای درمان بیشوعوری، بلکه برای درمان همه‌ی مبتلا‌های به اعتیاد، بزرگترین
مانع محسوب می‌شود. ولو اینکه رفتار آنها برای تمام اطرافیان شان اظهرمنشی‌نام‌باشند، باز هم بیشوعوری از قبول واقعیت سرباز می‌زنند. آنها با توجیهات و پاسخ‌هایی از این قبیل سعی در کنمان حقیقت و طفره رفتین می‌کنند:

«من فقط ظاهر کاره‌ای‌ما مثل بیشوعوره‌است.»

«اگر تو بیشوعورت نیستم.»

«کافر همه‌ی را به کیش خود پندارید.»

«اصلا همینه‌که هستی.»

«نیازی به درمان ندارم. خودم از پپش بریم آیم.»

«اگر دوست‌م داری تحمل کن.»

حتی پس از لحظهی جادویی پذیرش بیشوعوری، باز هم اتکار همچون این
عنوان یک تهدید در سراسر طول درمان بیشوعوری وجود دارد. او باید فوراً
دست به کار شود تا مبادا عادات قدمی اشکال گیری و سرزنش کردن‌اش
دوباره سربرآورند. بیش‌الزمان باید خودش را بشناسد. اگر باید جوهرهای که طی سال‌ها بی‌شعوری در اوا مترالش شده را یاد نشده.

منظور از یافتن این جوهره چیست؟ یعنی بی‌شعور باید با اصل‌گذاری که هست - پوچی و یacija شخصیتی، بی‌ملاحظه‌گی، مسئولیت‌ناشناسی و نادرستی‌کاری‌اش- روه‌رو شود. همچنین باید قبول کنند که اهل از زیرکار در رویه از ارعاب دیگران و پیش بردن کارهاش بی‌پروا و همراه بازی است. فقط با پذیرش این موارد است که یک بی‌شعور می‌تواند‌ چرخه‌ای مخرب‌سرزنش دیگران- دلسوزی به حال خود - نامیدی، را قطع کند.

اگر بی‌شعوری بخواهد عمق بی‌شعوری‌اش را به این ترتیب علاقه کند نیاز به سامت‌ها در مشاهده دارد. باید بی‌ملاحظه به جلوی آینه‌ای در ذهن خود باپ‌شد و فریاد بزند، چرا من این کارها را با کسی که از همه بی‌پخش دوستش دارم (یعنی خودم) کردم؟ آخر چطور توانستم این‌طور ظالم باشم؟ چطور توانستم این‌طور احساس باشم؟ چرا؟ چرا؟ در مورد خودم، من مجبور شدم پیدی‌ام که تمام سوابق پزشکی‌ام و تجربیات عیوبم در مقعد‌شناسی هیچ‌امتیاز‌برای من محسوب نمی‌شود. بی‌شعوری ربطی به سواد ندارد، به رفتار آدم ربط دارد. حتی بعضی از بی‌شعور‌ترین افراد، کسانی هستند که متخصص محسوب می‌شوند و دیگران را بادهم‌ای می‌کنند. خود من شاهد این ادعای هستم.

من مجبور شدم که از پوسته‌ی موقت‌های ظاهری‌ام گذر کنم و با نادیده‌گرفتن آنها، آن‌قدر به جستجو ادامه بدهم تا پوچی خودم را پیدا کنم و به این حقيقة رسیدم که ریشه بی‌شعوری من در پوچی شخصیتی است که مثل پاچه‌ای همه جا را دربرمی‌گیرد. اولین بار که درکش کردم احساس کردم که دارم به
یک سیادت‌جلسه ی بی انتها فرو می‌افتم. بعدها بود که فهمیدم من از سال‌ها پیش توى آن افتاده بودم و حالا واقعا داشتم از آن بیرون می‌آمد.
در پزشکی به این تجربه بیرون لکیدی، می‌گویند. تجربه‌ای که طی آن شما به این واقعیت پی می‌برید که چگونه تمام زندگیتان به یک چاله مکیده شده بوده‌اند.
یکی از بیمارانم که وکی بود، این فرازند را اندرکتی متفاوت توصیف می‌کرد. «آن لحظه‌ای که من با پوچی حضیقی خود روی کرده شدم انگار که یک زلزله رخ داد. کشف کردم که من - وتم وکلا ریاکر، کلاهبردار و حقه‌باز هستیم. خودم را به شکل زالویی خونآشام میدهم و فرشته عدلی می‌گر نظیرم زنی با چشمان بسته بی‌بوده بله عجوس‌های که در حال قماربازی قهقهه می‌زد.»
اگر بیش‌عوری بتواند این مرحله‌ی صعب را با موفقیت پشت سر بگذارد، می‌تواند به مرحله‌ی بعدی درمان، یعنی مرحله‌ی پیش‌ماتی برود، میل بی‌شیوه به اصلاح بی‌عوری تحت درمان را مجبور به پرهیز از خلیقیات چندش آوری می‌کند که سال‌ها روی هم انباشته شداست. خلیقیات نظیر خودخواهی تحقیر، فرومیگی، بدخواهی، عیب‌جویی، خشونت و سوءظم.
چنین عملیات سنگینی قاعدتا بی‌عوری را ضعیف و بی‌چاره می‌سازد. دنیای او زیر و زیر می‌شود. نیروهایی که او تا پیش از این بر حسب عادت به آنها متفکی بوده (خودخواهی، دروغگویی و حقه‌بازی) ارزش خود را از دست می‌دهند. من نفوذپذیری از آهنتی او اکنون در معرض زنگار و پوسیدگی قرار گرفته‌است و بدرت از همه اینکه وجدان او شروع می‌کند به بیدار شدن، او احساس پیش‌مانی، گنه و حتی هم‌دردی پیدا می‌کند. این موقعیت، خطیرترین موقعیت برای بی‌عوری است چرا که در لبه آدم شدن قرا گرفته است! زمان وحشت و دودلی
فرآ می رسد. اگر در این مرحله، بیشگاه از سوی دوستان و درمانگرهای
حرفه‌ای حمایت و مراقبت نشود، ممکن است کل فراکن درمان تباه شود.
یکی از بیماران از نمونه‌های خویی برای نشان دادن این قضیه است. ملانی؛
فاحشایی بیست و چند ساله بود که تحت درمان بیشگاه قرار داشت. او چند
ماهی بود که با مردک خوش برورودی رابطه عاشقانه برقرار کرده بود و داشت به
خویی زندگی اش را بازسازی می‌کرد. در یکی از جلسات هفتگی درمان او،
او پرسید که می‌تواند با یارو بخوابید یا نه. یکی از اعضای جدید گروه در جوابش
حرف نامربوطی دارد و گفت: «پس تا حالا با هم چه می‌کردی؟ جدول ضرب
تمرين می‌کردی؟ این حرف طعت‌های آموز و روابط کرده‌ای و دریافت گرکه بر
سابقه‌ای فاحشین یکی اش نمی‌تواند به این راحتی‌ها غلبه کند. او فقط سرش را مثل
کیک زبر دیده‌بود. درک این حقیقت تلخ، خارج از تحمل ملانی بود. او
تمام ارتباطات (البته ارتباطات غیرکاری) را قطع کرد، به چای اولوش برگشت و
آدم را توسط یا را پیدا کرد که بتواند با سطبه گری تیغش بزنند و دق دلی هایش
را سرش خالی کند.
ملانی برای درمان، کمبود پشیمانی داشت. یگشته ی بیشگاه او آنقدر
نیوروند بود که بر تمام زندگی و رشد و نحو و تأثیر می‌گذاشت.
با تمام این اوصاف یک بیشگاه می‌تواند با شهامت، عقلانیت، بخت و کمک
خدا و دوستان، بر این نقصان عظیم شخصیتی فائق آید. او آنگاه برای رفت‌ن به
مرحله‌ی چهارم درمان، که گاهی باز تولید هم خوانده می‌شود - آماده شود. در
این مرحله است که باید صفات پسندیده انسانی، که بیشگاه تحت درمان با
اکثر آنها بیگانه است، در وی به وجود آید. در این مرحله او باید بیاموزد که:
• با دیگران همکاری کند.

1 - Melanie
• قدرت را تقسيم کند.
• از پیروزی‌های دیگران شادمان شود.
• مسئولیت اشتباهات خودش را به گردن بگیرد.
• به دیگران اعتماد کند.
• اجازه دهد که دیگران اعتقاد خودشان راداشته باشند.
• دلسوزی کند.

یک بیشوع تحت درمان خواهد داشت که اشکالی ندارد اگر گه‌گاهی شکست بخورد. اگر می‌آموزد که مشکلی به وجود نمی‌آید اگر دیگران هم سهمی از قدرت داشته‌باشند و می‌فهمد که انجام دادن کارها بدون نقشه‌های پنهانی و استراتژی‌های پیچیده چقدر لطیف است.

همچنین باید یاد بگیرد که با سایر بیشوع‌ها چگونه رفتار کند. چرا که او هم‌مان‌طور که اندکی از که بیشوعی خود پی‌می‌برد، احتمالاً کشف خواهد کرد که بعضی از دوستان و همکارانی که تا چند ماه پیش آنها به او بیشوع می‌گفتند، سزاراوارتر از او برای دوست دوستن این واژه هستند.

این مرحلهٔ پایانی هیچ‌گاه پایان نمی‌پذیرد. یک بیشوع تحت درمان باید هر گز از یاد نبرد که او زمانی یک بیشوع بوده است و اگر مراقبت نکند، ممکن است دوباره بیشوع شود. او نمی‌تواند همیشه به کمک‌ها و مراقبت‌های دیگران متكی باشد و بنا براین باید مشکل‌ها را از ریشه حل کند. باید باشوع شود و بماند.

هدف درمان این است: آدم شدن و شعور داشتن. لزومی به تقدیس و تعالی نیست، همین‌که شخص در حد معقول شعور، شخصیتی قابل دوست داشتن و رفتار معقول‌اند، داشته‌باشد، کافیست.

۲١۴
بی بیشمردنیا زمان نام سالی: یک نیکه آدم سرش
با ته‌اش باری نکنی به یک دنیا می‌آرزد!

تمرین‌ها

۱. چه مدتها واقعیت را انکار می‌کردید تا این‌گونه با‌نخره قبول کردید که

بیشمرده‌ستید؟

۲. چند نفر با‌شعور می‌شناسید؟ خصوصیات معمول آنها کیست؟
وسایل درمان

من یه بیشماره و هیچ چیز خیالی نیست
هر روز هی بهتر میشم و ملالی نیست
حالا تحت درمانم تا بدنم
که چطور با آدمها تا بکنم
یک آواز گروهی درمانی

معتادان به مواد مخدر، الکلی‌ها و سیگاری‌ها می توانند ناگهانی و به طور کامل اعتیاد آورند یا ترک کنند اما چنین کاری برای یک بیشمار غیرممکن است.
بیشماری هستند که به طور ناگهانی تغییر دهند و نه - مهمتر از آن - شخصیتش را به یک‌باره عوض کنند.
کار درمان فقط در شهامت، سخت کوشی و خوش‌آبی‌ها منحصر نمی‌شود.
با یک بیشمار پاک شود، دوباره به‌رنگ‌بری‌زی شود و دوباره به کار بیفتد. تکرار باشد
به فروتنی مبدل شود. وقاحت با وقاحت جایگزین شود. فروتنی‌ها جایش را به
بزرگ‌گویی دهد و خشم به مهربانی تبدیل شود. هیچ‌کدام از این کارها ممکن
نیست چرا اینکه بیشمار بیشماری‌ها لازم برای برای درمان را فراهم آورند. یعنی
مهمتهای انسانی برای عوض کردن خلفیت‌ها را صفات انسانی و
باشکوه شدن را به دست آورند.
در این خصوص پنج ابزار هستند که به درد یک بیشمار می‌خورند. هر یک
از آنها نقش خود را در فرآیند درمان بر عهده دارند که با یک کار گیری آنها یک
بیشماری می‌تواند دوباره آدم شود. این پنج ابزار را بررسی می‌کنیم.
درمان گروهی

درمان گروهی، سنگ بنای روان درمانی برای معالجه‌ی بیشوعوری است. در مراحل اولیه‌ی درمان، بیشوع خرّتر از همیشه است و کاملاً مستعد آن است که به وضعیت معمولی خود، که همیشه مملو از تکبر، وقاحت و فرمانیگی بوده است، باز گردد. درمان گروهی به او کمک می‌کند تا خودش را حفظ کند و دائما به او یادآوری می‌کند که باید از انجام کارهای بیشوعورانه منصرف شود. اما در این جلسات نمی‌تواند به چاپان و کنایه‌های معمول بیشوعورها ادامه دهد چرا که دور و پرش پر از آدم‌های بیشوعورتر از خودش است و حناشیش پیش آن‌ها رنگی ندارد.

علاوه بر این، وقتی او به سایر بیماران تحت درمان در گروه نگاه می‌کند با خودش خواید گفت اینها دیگر کی اند؟ اصلاً دلم نمی‌خواهد مثل یکی از این عوضی‌ها باشم... بعد او در می‌یابد که خودش هم یکی از آن عوضی‌های باشد. اصلاً بیشوعور است! و این امر او را در اصلاح خودش مصمم‌تر می‌سازد.

درمان فردی

درمان بیشوعور می‌تواند به صورت فردی انجام شود به شرط آنکه درمان گر برای معالجه‌ی آدم‌های دغل و خشونی که متمایلند داشتن هر مشکلی را انکار کند. دوره‌های تخصصی ویژه‌ای دیده باشد. اینها در موارد خاص، شاید لازم شود روش‌های جدید هم ابداع شوند. به عنوان مثال، اگر یک بیشوعور خشن و عصبانی مثل یک بشکه باروت منتظر جرته باشد، بهتر است جلسات درمان در یک میدان می‌دان یا محل انجام مواد منفجره بر گزار شود.
شک درمانی

بعضی بیشماری در مقابل درمان‌های معمولی مقاومت می‌کنند. برای
بازگردان شعور به این عده باید کاری کرد تا به آنها شک وارد شود. البته
منظر شک برقی نیست بلکه «درمان با شک روانی»، است. چند نمونه در این
پاره:

- اگر با بیشماری سروکار دارید که نه شعورش بیشتر می‌شود و نه اصولا
برای شعور داشتن ارزشی قائل است، بفرستیدش وردست بیشماری
بیشماری که می‌شناسید تا مدتی کار کنی. شک ناشی از چنین مواجهه‌ای
درس‌هایی خوبی درباره‌ی فروتنی، برداری، خوشتن‌داری و
مسئولیت‌پذیری به او می‌دهد.

- شاید برای شک درمانی یک بیشماری بیچاره یا بیچاره، کافیست که شغل مناسبی
به او داده شود؛ ترجیحا در خط تولید صنایع یا شرکت‌های نظارتی شبکار.
این کار به اعضای خانواده او که برای انجام خردفروش‌هایی از
زندگی سیر شده‌اند، مهلتی می‌دهد تا نفسی بکشند و به خود بیشمار کمک
می‌کند مستقل و متکی به خود باشند.

- مثال جدیتر برای شک درمانی، رفتی به یک صومعه و یا خانقاو و نذر
کردن برای شک ماه سکوت و اعتكاف است. این کار بیشمار را قادر
می‌سازد که بدون خطر غرق شدگی، خود فرو رود.

- فیلم‌هایی از زندگی عادی بیشمار و قشقاری‌هایی که به پا می‌کند ضبط کنید
و سپس ایمیج‌بند کنید که روزی دست کم ده ساعت، آنها را تماشا کنید.
آنقدر این برنامه را ادامه دهید تا درهم بشکند و به مردم آزاری خودش
اعتراف کند.

1 - Psychoshock therapy
• يشعور را برای گذرندن دوره‌های آموزش نظامی تحت فرمان یک آبرپیش‌شعور ثبت نام کند. او در طی این دوره خواهد فهمید که زورگویی، لجباری، حرفن‌فهیم و اردنگی چه مزایای دارد.

اگر این راهکارها با شکست مواجه شود، شما یک بی‌شعور غیرقابل بازیافت سروکار دارید. کسی که برای درمان بی‌شعوری اش آماده نیست و هیچ‌کس هم نمی‌تواند به او کمک کند. بنابراین فقط یک کار می‌توان کرد؛ راهنمایی اور برای ورود به کارهایی که بی‌شعوری در آنها مزیت و فضیلت محسوب می‌شود، کارهایی مثل وعظ، وکالت و ممیزی مالیات.

انجمن بی‌شعورهای غیرنشانختهٰٰ

از همان هنگامی که بی‌شعور به مرحلهٔ دوم درمان، عنوانی کشف می‌گیرد بی‌شعوری خود می‌رسد، بهر است که ترغیب شود تا به یک انجم‌ن متشکل از سایر بی‌شعورهای تحت درمان بپیوندد. این انجم‌های، انجم‌های بی‌شعورهای غیرنشانختهٰ غیرانونی‌شک (Assholes Non-Anonymous Leagues) به اختصار نامیده می‌شوند. این‌ها مثل الکل‌های ناشناخته هستند اما با این تفاوت اساسی که غیرنشانختهٰ بايد باشد. این تفاوت ناشی از یک تفاوت عمده میان بی‌شعوری با دیگر اعتیاد‌های رابع است. کسی که به الکل یا مواد مخدر اعتیاد داشته، طبیعی است که بخواهد ناشناخته بماند، اما یک بی‌شعور مدتها یا یا آب‌پزی کاهی و حق بانی ناشانخته بدون است. برای رسیدن به احساس شرم و

1- یکی از روش‌های موثر برای تداوم ترک اعتیاد، انجم‌های اعتیاد که معدن‌دان پس از ترک اعتیاد به آنها می‌پوستند تا به طور منظم و مداوم رویه و ارادهٔ خود را در تداوم ره به‌هیچ‌گونه. در این انجم‌ها افراد معیونایی به صورت ناشناخته و با نام مستعار شرکت می‌کنند و نام انجم‌هم معیونایی انجمن‌کلیه‌های ناشناخته است. درک کردن با نگاهی به این روش مرسوم در تداوم ترک اعتیاد، روش ابداعی خود را که به چاپ ناشانختهٰ شرکت کنندگان بر غیرنشانختهٰ گشود دارد، توضیح می‌دهد. م

۲۱۹
گناب که لازمه درمان بیشعور است باید دائما تشت رسوایی او از بام بر زمین
بافت و چنین چیزی با ناشناختگی امکان‌پذیر نیست.
از این رو، باید تمام اعضای هر یک از این انجمن‌ها، با چاپ یک آگهی در
یکی از نشریات محلی، علنا به بیشعوری خود اعتراف کند. با محتوایی در این
ماه‌ها:
بدینوسیله، اینجانب ... اعلام می‌دارم که بیشعور هستم. من
صادقانه به خاطر تمام آزار و اذیت‌هایی که به شما شهرئان
محترم رسانه‌های پویش می‌خواهم و با فروختی از همگان برای
جبران خساراتی که وارد کرده‌ام یاری می‌طلبم. باشند که
باشصور شوم.
در این انجمن‌ها، اعضای یاد می‌گیرند که در جلوی جمع به عادات قدم‌شان
به درگیری با سایرین، وظیفه نشانی، فرآفکنی و استثمار دیگران اعتراف کنند.
آنها هر بار درباره رفتار هفته‌گذشت گزارش می‌دهند و اگر با نادرستی
و حقچیتی و مسئولیت‌نپذیری به عقب بازگشت‌باشدند، با یکدیگر درباره دلائل و
راه‌های پربرز از تکرار چنین مواردی در آینده بحث می‌کنند.
خلاصهی کلام آن‌ها این انجمن‌ها در حکم پناه‌گاه های قابل اطمینانی برای
بیشعورها هستند تا بتواند عمق‌ترین مشکلات‌شان را بیرون بریزند و تحت
حمايت و نظارت جمعی هم قرار بگیرند.
مراحل شکل‌گیری و عملکرد چنین انجمن هایی را می‌توان در کتاب
راهنمایی بیشعورهای غیر ناشناخته یا به اختصار راهنمای یافته. در این کتاب بر
ممنوعیت انجام دو عمل در جلسات این انجمن‌ها تاکید شده است: غر زدن و
دیگران را مقص دانستن. همهی بیشعورها به این دو کار عادت کرده‌اند و یک
جلسه اگر کاملا تحت کنترل نباشد می‌تواند به سرعت تبدیل به میدانی برای غر

٣٣٠
زدن و دیگران را مقصر دانستن تبدیل شود. بنابراین، هر وقت که یک بیشوع پاک شده، حواسی پرت شد و شروع کرد به غر زدن یا دیگران را مقصر دانستن، وظیفه‌ی هر عضوی از گروه است که فوراً از جای خودش بلند شود، انگولکش کند و بگوید: «همینه که هست... همینه که هست.»

دیگر آنکه لازم است هر عضوی، فارغ از خودبزرگ‌گریی، کارهایی که در فاصله‌ی جلسه‌ی گذشته تا این جلسه انجام داده را برای دیگران تعریف کند. این بخش گاهی مشکل ترین قسمت تداوم درمان محسوب می‌شود. چه بسیار اعضایی که به خاطر جعل کردن دستان هایی معلق از فکر آرا و قهرمان‌بازی از انجمان اخراج شده‌اند.

وقتیکه بیشوع‌های شرکت، کننده در این جلسات، بتوانند واقعاً ادا کنند که دست کم یک سال است که از تمام عوارض بیشوع‌ی پاک شده‌اند، برايشان جشن می‌گیرند و به آنها لوح افتخار «پاک و باشوع» می‌دهند.

برنامه‌ی دوازده مرحله‌ای

برنامه‌ی ترک دوازده مرحله‌ای، در ابتدا برای درمان کلی‌ها ابداع شد. این برنامه بعداً برای ترک اعتیاد‌های گوناگون، از جمله مواد مخدر، پرخوری و قماربازی با موفقیت به کار برده شد. این روش را با تغییراتی برای درمان بیشوع‌ی هم می‌توان به کار گرفت، اما باید با دقت از آن استفاده کرد. این دوازده مرحله را که متناسب با ترک بیشوع‌ی است، به این شرح ارائه می‌دهم:

۱. قبول کنید که مثل یک بیشوع رفتار می‌کنید و فعلاً نیرویی برای تسلط بر آن ندارید. به همین دلیل زندگی خود شما و اطرافتان به جهنم تبدیل شده است.
۲. پذیرفتد نیروی برتری وجود دارد که آدمیان را برای رستگاری آفریده است. البته شما هم یک آفریده هستید.

۳. اشکال گیری و غر زدن را متوافت کنید تا بلکه آن نیروی برتر بتواند با شما را به هر ضرب و زوری که شده از بیشیوری نجات بخشد.

۴. بدون هیچ واقعه ای، فهرستی از همهی کارهای خوب و بدی که کرده‌اید تهیه کنید؛ از جنایت‌هایتان بر ضد بشرت گرفته تا کارهای خوب نادرتان. این تصویر هولناک شماست.

۵. به مردم آزاری هایتان اعتراف کنید. این اعتراف می تواند در حضور خدا، وجدان خودتان، یک آدم باشی که همیشه باشد، که هنوز حاضر است به حرف های شما گوش بدهد.

۶. دنر گنبد که برای پاکسازی کامل از بیشیوری آماده شوید. برای ادای نذرتان همچنین نیروی برتر را یقه کنید.

۷. از شرمندگی و عذرخواهی بابت اینکه هنوز بیشیور هستید دست بردارید. طوری رفتار کنید که انگار باشی که هستید. به خودتان تلقین کنید. تلقین کنید.

۸. فهرستی از کسانی که به آنها زور گفته‌اید. بی اعتنایی کرده‌اید، سرشان را شیره مالیده‌اید، یا با آنها مثل برده‌ها رفتار کرده‌اید فراموش کنید. عهد کنید که همهی کارهایتان را چپری کنید. برای تهیه این فهرست می توانید از دفتر چی تلفن عمومی شهر محل اقامتتان هم استفاده کنید.

۹. به نزد تمام افرادی که نامشان در فهرستتان هست بروید و از آنها حلالیت بطلبید. بجز آنها که مطالع حکم قضایی حق دیدار و ملاقات با آنها را ندارد.
10. رفتار روزانه‌تان را رصد کنید. اگر در حالت اشتهای هستید، یک درنگ پذیرفته است. اگر این کار برایتان خیلی سخت است، یک کارآگاه خاصی استفاده کنید تا عکس‌های پنهانی از شما بگیرد و بعدا از آنها برای حق، اقدامات گرفتن از خودتان استفاده کند.

11. با هر عملی که بلندی از دعا و نیایش کردن تا مدیتیشن و سینه‌مال رفتارت، سعی کنید ارتباطتان با نیروی برتر را بهبود بخشید؛ اما بدون چشم داشتن به اینکه به عنوان یکی از برگزیدگان خدا به شهرت برسید.

12. اگر این روش به دردتن خورد و خوب شدید، این را با اعمال و رفتارتان به بقیه بیشوعها هم نشان دهید و مثل آدم به زندگی‌تان ادامه دهید.

این برنامه را می‌توان به تنها‌ی و یا تحت نظر یک درمان‌گر انجام داد.

درمان‌گر به شما کمک خواهد کرد تا به عمق خودخواهیتان بهتر و بیشتر واقف شوید. به خصوص در مورد شماره‌ی چهار که تهیه کردن فهرستی از نقاط ضعف و قوت است یک درمان‌گر جنگه‌ای می‌تواند بسیار مفید باشد.

بیشتر بیشوعها می‌توانند به تنها‌ی ضعف‌های خود را یادبند اما تعداد بسیار کمی قدرت کسب خصایص انسانی را دارند. ترحم مثال خوبی است. این خصایص است که یک بیشوع در حال اصلاح یا برآورش برابر آنرا در خود پرورش دهد؛ اما یک بیشوع عادتاً گمان می‌کند که ترحم نشانه‌ی نقطه ضعف و بی برخضی است. بنابراین نوع نگاه‌ها به یکدیگی باید کلا تغییر کند.

اکثر بیشوعها سال‌ها خدا را نادیده گرفته‌اند، وجدانشان را خفه کرده‌اند و دوستانشان را از خود رانده‌اند. پس طبیعی است که نتوانند به راحتی دوباره با دوستان، وجدان و خداشان رابطه برقرار کنند.
عملیات پاکسازی واقعی خصایل بیشماران و جایگزین کردن آنها با چیزهای بیشتر، مثلاً تولید طولانی و پیچیده است. برای رسیدن آسانتر به این مقصود، شاید بهتر باشد که به این پروژه پاکسازی به عنوان نوعی روزه نگاه شود. منتها اگر روزه متعارف، عبارت از پرهیز کلی از غذا برای یک کردن جسم آدم است، در اینجا نوعی روزه برای پرهیز از عادات بیشمارانه طراحی و بهکار برده می‌شود. برای این کار، یک عادت بیشمارانه – مثل وقاحت - را در نظر بگیرید و یک هفته تمام از آن دوری کنید. همچنین، را در نظر بگیرید و هفت روز تمام از آن دوری کنید.

هدف از معالجه، توقف همین عادات است. برای این منظور شاید مجبور شوید از برخی از اهداف قدمی‌تان منصرف شوید؛ اهدافی مثل برندگی شدن به هر قیمت‌یا با آب و اعصاب دیگران بازی کردن.

طبقتاً امکان عود این عادات در هر مرحله‌ای وجود دارد. در هر وقت که عود کردن، یک شکل الکتریکی به خودتان به‌دیده. یا از سرتان می‌افتد و یا این‌قدر به خودتان شوک خواهد داد که برای همیشه خودتان و دیگران را از شر هر عودی خلاق کنید!

وقتی روزه گرفتن به موفقیت منجر شد، قدم بعدی آن است که خصایص مثبت، مثل راستگویی، کمک کردن به دیگران، قدرنشانی، رفتار دوستانه و تشویق کردن دیگران رادر نظر بگیرید. بعد هر هفته روی یکی از این خصوصیات کار کنید. اما به عنوان کسی که هنوز از بیشماری پاک نشده، در نظر داشته باشید که طبع حساسی دارید و آنقد زیاده‌روی نکنید که از آن بر بام بیفتید.

این‌ها ابزارهایی هستند که می‌توان برای درمان درمان بیشماری از آنها بهره برد. همچنین کمک‌شناسی جادویی‌هایی است. به کار می‌آیند اگر به کار بردیدشان و از
به کار بردن آنها دچار غرور نشود. درمان خود یا اطرافتان را شروع کنید.

چاره‌ای جز این نیست.

تمرین‌ها

1. آیا تا به حال برای کسی اعتراف کرده‌اید که پیش‌ورید؟ اگر نه، اعتراف‌نامه‌ای بنویسید و آنرا روی تابلو اعلانات محل کارتان پچسبانید. هرما یادتان باشد که آن را با اسم خودتان و به صورت واضح امضا کنید.

2. به یک گروه ANAL یپوندید. اگر در منطقه‌ی شما چنین گروهی وجود ندارد یکی بسازید.
سخن پایانی

حالا نمی‌دانم کی هستم، اما هر چی هست
دیگر بیشعور نیستم.
- نیل ۱، یک بیشعور پاک شده

در طول تاریخ، انواع و اقسام راهگارها برای اصلاح بیشعورها به کار رفته‌اند.
در دوران باستان، بیشعورهای پیچاره را به عنوان برده می‌فروختند یا در
کشتی‌های پارویی به کار می‌گماشتند. بیشعورهای تمام عیار را گردن می‌زندید یا
زنده به گور می‌کردند. در قرون وسطی، آنها را بر روی صلب زندگی
می‌سوزاندند. (این فرضیه که تمام کسانی که در آن دوران بر روی صلیب در
آتش سوختند زنان جادوگر بودند، اشتباه است. بعضی از آنها بیشعورهای
تمام عیاری بودند که از فرط فضولی و تکبر و خبره‌سری، زیاد به خرمن هیزم
نزدیک شدند و سرانجام آتش گرفتند.)

با رشد بشر، این رفتارها تا حدود بسیاری انسانی تر شد. پیوریت‌ها ۲ طناب
به گردن بیشعورها می‌انداختند و بطور متوالی آنها را به رودخانه پرتاب می
کردند و به‌رون می‌کشیدند. اندکی بعد زوال انداختن به تن آنها رایج شد. مدتی
نیز بیشعورها را مجبور می‌کردند که از علامت اسکارلت استفاده کند که بر این

۱ - Neil
۲ - یکی از فرقه‌های مذهبی مسیحی بنیادگرا که بسیاری از مهاجران اوله‌ی اروپایی به آمریکا از میان اعضای
این فرقه بودند. - م
اساس آنها بايد حرف A كه مشخصه ي ييشعور (Asshole) بود را روي لباس شان نصب مي كردن. مجازاتي كه بعدا برای زناکاران در نظر گرفته شد. ۱ اين نوع راهکارها مزاياي خود را داشتند ولي مسلما عوارض ترسناکي همداشتند. خوشبختانه، پيشرفت روانشناسي مدرن ما را قادر ساخته تا برای درمان ييشعورهاي مدرن از آخرين دستاوردهاي رواندرمانی استفاده كنيم.

البته چالش هاي درمان ييشعورها هنوز بسيار زياد است. معمولا كسانی كه خودشان درمان ييشعوري را تجربي نكردهاند بسيار بعد اين است كه بتوانند درك كنند ىک ييشعور تحت درمان چه عذاب ايمى را متحمل مي شود تا بتواند وجدان، احساس ن담ت، حس همادردی با دیگران و كلا ملزوتمات بايشعور بودن را در خود زنده كند.

ييشعورهايي كه در حال درمان هستندن، تغييرات اساسي در هواي، ارزشها و رفتار خود را تجربي مي كنند. بسياري از آنها دوستان و حتى كارشان رادر اين پروشه از دست مي دهند. خانوادههاي شان گچ و مشکوك مي شوند. تا مدتها هيهک قمي فهمد آنها كي هستند، حتی خودشان.

تحمل اين آشتيي فكرى و احساسي بسيار مشكل است اما ييشعور برای درمانش بايد تحمل بيش از اين را هم داشته باشد.

او بايد اين توانايي را كسب كند كه بدون عادت هاي روسمراهي به دروغگوي، مردم آزارى و پشت هم اندازي روزگار بگذراند. از برچ تكر و خودبزرگيني اش بيرون بيايد و هر روز مثل آدمهاي معمولي دور وبرش كار كند. مهربان و ياري رسان باشد كه اينكه با اندامت تقصيرها به ىگردن دیگران

---

1- علامت اسکارلت، نام کتابیست که در سال ۱۸۵۰ نوشته شده و داستان آن در قرن هفدهم ميلادي مي گذرده است. در اثر انگریزی زناکاران را مجیب می كردند تا حرف A به رنگ سرخ را روي لباس های خود نصب کنند. به آن نشانه، علامت اسکارلت (Scarlet letter) گفته مي شد. م-
خودش را خلاص کند. حتی باید لبخند می‌زد. را هم کنار بگذارد و از لذت آن چشم بپوشد. او باید به تنهایی این شرایط دشوار را تحمل کند.

بدیهی است که این افراد به درک و حمایت ما نیاز دارند. ما دیگر در زمان بربرها که گیان می‌شد بیش‌تر فقط یک نقص شخصیتی است زندگی نمی‌کنیم.

ما حالا پیشرفت کرده‌ایم و می‌دانیم که بیش‌تر یک بیماری یا گیردار است. همه ما در معرض آلودگی هستیم و همیا ما باید برای درمان و پیشگیری آن کمک کنیم.

زندگی یک بیش‌تر تحت درمان، نبودی دائمی با خطر بزگ‌شکت بیش‌تر است. او باید یاد بگیرد که با احساس‌گرانه و پشیمانی‌اش دائمی کل‌نجار نرود و اگر زندگی بدون کل‌نجار رفتنه براویش غیرمکمل است با مشکلات و مصایب زندگی کل‌نجار برود، الیه بدون تقلب در رقابت.

اما لذت باش‌تر شدن ارزش تمام این سخت‌ها را دارد. اشتباق عضو شدن در جامعهای که خوالت‌های مثل اعتقاد، حس همکاری، مسئولیت‌پذیری و وفاداری امتیاز محسوب می‌شود نه اسباب تحقیر و تمسخر، بیش‌تر تحت درمان را تشوق می‌کند تا سخت‌های درمان را بهتر تحمل کند و به راه بهبودی و پاکسازی خود ادامه دهد.

من می‌خواستم این کتاب را سال‌ها قبل از این بنویسم اما آن زمان هنوز خودم هنوز کامل پاک نشده بودم و خوشحال که این کار را نکردم. اگر در آن زمان این کتاب را نوشته بودم، چراگ راهی برای بیش‌تر های سرسر دنیا نمی‌شد بلکه در بهترین حالت، متشی از خاطرات واقعی خودم از زندگی احتمال‌هم می‌بود.

واقعیت تلخ آن‌ست که بوسی وگد بیش‌تر های سرسر دنیا ما به مشاری می‌رسد و اگر برای زدودن آن کاری نکنیم، به فاجعه خواهد انجامید. فاجعه آن
یار با تمام این ها می‌توانید شما را به خاطر بگذارید.

لطفاً از این راه خود را نگاه داشته باشید.